و خلاصهٔ آنچه اینجا قبل از شروع توضیح مکتوبات تحریر در آوردنی دانستنی است که
از آنجا که اکثر ذکر آبا و اجداد و اولاد و احفاد اکبر در مکاتبات به کنایات و اشارات به معرض
تحریر در آمده بنا علی هذا بیان آن واجب نمود پس بدانید که * فردوس مکانی *
اشاره بطرف ظهیر الدین بابر جد محمد اکبر پادشاه است * و جنت آشیانی * کنایه از
نصیر الدین همایون پدر محمد اکبر پادشاه * و عرش آشیانی * کنایه از جلال الدین محمد
اکبر پادشاه * و جنت مکانی * کنایه از نور الدین محمد جهانگیر پسر اکبر پادشاه
* و فردوس آشیانی * اشاره بطرف شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان
نبیرهٔ اکبر * و خلد مکانی * اشاره بطرف محی الدین محمد اورنگ زیب عالم گیر غازیست
* و خلد منزل * کنایه از قطب الدین محمد معظم شاه عالم مخاطب به بهادر شاه فقط و بعد ازین اولا
بذکر بعضی از حال مصنف که لازمهٔ طریقهٔ شارحین است رو داده خامه خراشی می شوم پوشیده
مباد که علامهٔ معزی الیه پسر دوم شیخ مبارک ناگوریست در سنه نهصد و پنجاه و هشت هجری
مقدس از عالم عدم لباس هستی پوشیده بطلاقت لسانی و لطافت بیانی و از جودت
طبیعت و ذکاوت فطرت در اندک زمانی یکتای عصر و یگانهٔ دهر گردید و از علوم منقول و معقول در عمر
پانزده سالگی فراغ هم میرساند و بعد از ان تجرد و عزلت را دوست میداد و بتکلیف
و اصرار محبان صادق و دوستان واثق در سال نوزده از جلوس عرش آشیانی
باستلام آستان دولت بستان پادشاه سعادت حاصل می کند و او تفسیر آیة الکرسی
مرقوم نموده پیشکش بندگان اقدس می نماید بسبب آنکه صیت فضل و کمال و غلغلهٔ لطف
مقال او بسمع همایون میرسانید بلا زمان عالی بالطاف خسروانی و اعطاف سلطانی او را
مخصوص می فرمایند و زمان رنجیدگی خاطر بندگان از علمای متعصبین علامهٔ سابق الذکر مراد ذهنش
فهیمی که با وجود ترقی علم و فضل هم از مراعانی و روش بیانی بهرهٔ وافی و سرمایهٔ کافی
داشتند با شیخ عبد النبی و مخدوم الملک که در ان عهد بدانش و عقل و علم و فضل

فضل مشهور شده بعد مناظره و مباحثه نزد پادشاه منصف که عیارگیر جوهر لیاقت و قابلیت مردان
بود می‌کند به پشت گرمی سلطان زمان چند بار علمای قاش آنها را خجل و ساکت می‌نماید
و از آن روز ایشان گرم جوشی در مصاحبت و مداومت هم میرسانند و از اینها که شیخ نسبت
برادرگان خویش شیخ فیضی مدارات تمام و مزاج خاقانی پیدا کرده بود بسیار در
امارت مناقب فرموده در سال سی ام به منصب هزاری ممتاز و عزت می‌اندوزد
و در سال سی و چهارم که والد شیخ از این جهان رحلت می‌نماید خود به دولت قدوم
میمنت لزوم کاشانه شیخ را مشرف فرموده تسلی و تعزیت می‌فرمایند و جواهر کلمات
تسلی داده‌اند و از معدن زبان فیض نشان عالم ظهور می‌آید و در سال سی و هفتم به منصب
دو هزاری سرمایه افتخار می‌اندوزد و پایه اعتبار می‌یابد و شیخ در اندک عرصه چند روز خاطر
والای بندگان آن قدر جا گرفت که محسود شاهزادگان شده پیش وزرا و امرا چه می‌رسد
و دائم هم نوبت سلطنت پادشاه نامدار که کارهای بی صلاح و مشورت او عمل می‌آید بعضی
اهل عداوت و بعض مزاج سلطان را طرف تأویل نمودند که شیخ زاده را دخل نمایند و منقول
است که سلطان سلیم شاهزاده روزی به خانه شیخ تشریف آورده دید که چهل نویسنده
قرآن و تفسیر و که شیخ شرکت و مشورت برادرگان او و بعضی تصنیف می‌نمود ارقام می‌کند
شاهزاده همه آن اوراق حضور پادشاه برده بندگان نموده عرض کرد که برملا امور اخلاط
و نصایح می‌کند و خود بخلوت مرتکب چنین عمل شنیع می‌شود از آن تاریخ در بار از گرمی
او سردی راه یافته و در قرب و نزدیکی او فتوری رو نموده در سال چهل و سوم ماه
الهی جهت آوردن شاهزاده سلطان مراد در جنوب دکن می‌یابد و در مهم دکن کارهای
نمایان به ظهور می‌رساند و خدمات بی پایان و جانفشانی‌های شایان به وقوع می‌آورد و چنانچه
تو رسیده به یک هزار و هشت و آمار سال چهل و پنجم ماه آهی انگاه میکه به مقام تعالی گرده
مشرف ساخته و امارت بندگان سلطان گردید بر زبان الهام ترجمان گذشت * بیت *

* فرخنده بخشی باید و خویش مهیائی * بتا با تو حکایت کم از هر مانی * و باظهار جهان حد مات
در همان زمان به منصب چار هزاری علم اعزت و تحریر مفارق همسران و ایران برافراخت
و در سال چهل و هفتم که مزاج عرش آشیانی بظهور رنجیدگی از طرف شاهزاده سلطان
سلیم منحرف گردید ازانجا که شیخ موصوف معتمد درگاه و محرم بارگاه بود و در راستی و درستی
و قرب حضرت و علو منزلت کمی برابر و سهیم نداشت ظل سبحانی او را از دکن طلب
فرمودند و امر عالی بر این مطلب شرف صدور یافت که فوج خود برابر در اینجا گذاشته جریده
مشرف ملازمت شود شیخ عبد الرحمن پسر خود را مع لشکر بعرت پیکر و امرای کمکی دکن
داشته برسم دو اسپه حاضر حضور گردید شاهزاده سابق الذکر که بعلت فرط اخلاص
وعقیدت شیخ با ربی و ولی نعمی خویش مکدر خاطر بود آمدن او را درین زمان مضر و مخل
مقصد خویش تصور نموده و تنها آمدنش را فتوح عظیم و فوز فخیم انگاشته و قتل شیخ اول
پایه سلطنت خود پنداشته نرسنگدیو بندیله را که از سرحد او گذر شیخ ناگزیر بود باقسام
الطاف وانواع عنایات امیدوار گردانیده بخونریزیش ترغیب فرمود او بر سر راه انتظار
فرصت می کشید که دفعتاً این خبر وحشت اثر به شیخ رسید مردمان همراهان شیخ نظر بر حفظ جان که از
ضروریات توان شمرد به پیمای گهاتی چانده بند نمودند شیخ باستماع این سخن برهم شده بر زبان
آورد که دزدی راچه یارا که همچو دیوسنگ راه رستم نژادان گردد روز آدینه چهارم
ربیع الاول سنه یک هزار و یازده نرسنگ دیو در اثنای راه برسم گروهی سرای برکه
ازبر و زشش کروه است با فوج کثیر و جم غفیر هجوم آورد در ان هنگام دو نیکخواهان شیخ بنابر
مصلحت وقت تحریص انحراف از معرکه جنگ و جدال کردند و گدای افغان که از رفیقان
قدیم او بود عرض نمود که در قصبه انتری که نزدیک است رای رایان و راجه سورج سنگه
با سه هزار سوار فروکش هستند آنها را بکمک خود گرده تادیب بی ادبان باید فرمود شیخ
از ننگ گریز بر جان خود رحم نفرموده بهادرانه بقدم جان در باخت زمانیکه خبر این جانکاه پرملال

بملال گوشش اکبر بادشاه رسید جامهٔ صبر درید و گریبان شکیبائی چاک زده در خوشاب گوهر
یکتا و فرزند این گوهر بی همتا باشکها چو ریزد و بر زبان مبارک آورد که اگر خواهش بادشاهی
از بهر ای خاطر شاهزاده سر برده بود مرا قتل رسانیدی و شیخ را نگاه داشتی
دی الدینه این شعر بر خواند * بیت * شیخ ما از همه بی چون سوی ما آمده * از اشتیاق
پای بوس بی سر و پا آمده * افضل خان تاریخ فوت شیخ بطریق تعمیه یافته * تاریخ مصرع * تیغ
اعجاز پیام اللّه سر باغی برید * سر لفظ باغی که حرف باست دور کرده عدد لفظ اغی که بحساب
ابجد هزار و یازده هجری می شود باید گرفت و نیز نقل کنند که شیخ در خواب آمده گفت که
تاریخ فوت من بندهٔ ابو الفضل است از شاه ابو المعالی قادری که از مشائخ لاهور
است منقول شده که فرمودند از کارهای ابو الفضل انکار داشتم شبی بخواب دیدم که
در مجلس جناب رسالتمآب صلوة اللّه و سلامه علیه ابو الفضل را حاضر کردند حضرت
چهرهٔ مبارک را از روی شیخ انداخته در مجلس نشانیدند و فرمودند که این مرد در حیات چندی
مرتکب اعمال شنیعه شده بود اما مناجات او که آغازش این است الهی نیکان را بوسیلهٔ
نیکی سرفرازی می بخشی و بدان را بمقتضای کرم دلنوازی موجب نجات او گردید مکتوب شیخ
از زبان خاص و عام است یعنی بکیش برهمن او را منسوب کنند و برخی شمس پرست
خوانند و جوقی دهریه دانند و اللّه اعلم بالصواب پس از این بکرمه حق از حقیقت جلال الدین
محمد اکبر بن نصیر الدین همایون بن ظهیر الدین بابر تکلیف قاریان و تصدیع سامعان جائز نمیدارم
مخفی نماند که پادشاه خجسته بخت و فرخنده طالع فرزند همایون شاه بوده است هنگام دوازده سالگی
بر سریر خلافت مسیر و اورنگ سلطنت بهای رونق افزا می شود و پنجاه و دو سال بر مسند
کامرانی و چار بالش شادمانی جلوه ریز میگردد در عهد دولتش که التفات می فرماید
چنگ گردون دو راسپه ما امجا سه عنان اختیار بدست اقتدار او می دهد و نهد
ناصیه که داری آرد فتح و نصرت بخت و دولت حمایل غاشیهٔ امثال او بر دوش

گردد برکات او میدوید تا چاکرانش دعوی پادشاهی می‌کند و ملازمانش خیال
سلطنت و ایالت در سر دارند مردمان این حضرتش را امیدگاه دانسته جمع می‌گردند
و ببرکت حسن پرورش تو پرداخت او یادگارهای عجیب و غریب در زمانه میگذارند
منقول است که چون پادشاه گیتی پناه نادره دهر و اعجوبه عصر شیرشاه که یکی از قوم
افاغنه بوده است و در هندوستان تا مدت پانزده سال بحکومت و ملازمت پادشاهان
هندوستان سرگرم بوده در عهد سلطنت همایون باتفاق افاغنه همایون را شکست بر
شکست داده بعد از آن تا مدت پنج سال در هندوستان سلطنت رانی نموده ازین خاکدان بعالم جاودان
شتافت در اقلیم هندوستان شورش بسیار و خللی بیشمار راه یافت و ملوک طوائف و
حاکمان نواح لوای استبداد در میدان نام آوری می‌افراختند و در هر جا دم سلطانی زده بهر طرف
والی کوس استقلال و نقاره استبداد می‌زدند تا آنکه شمشیر اکبری مسلول شده هوای تمرد
بحدیکه در دماغ آن هوسناکان و سرکشان پیچیده بود بصدمه انتقام و لطمه مکافات
برآورده در زمان اندک همه هندوستان را با ملک اکبری از مضافات صوبه بنگاله و دکن
بقبضه تصرف و اختیار خود در می‌آورد اما ابوالفضل و فیضی که سرآمد ملحدان و سرغنه مرتدان
بوده بحضرت پادشاهی بار یافته بتلبیسات و تزویرات طبیعت حق طلب سلطان را
از شارع دین متین انحراف میدهند و بطرف ضلال و وبال عاقبت مائل می‌نمایند چنانچه شاه
بقیام بعضی از رسومات هنود میلان می‌فرمود و این دو شعر فیضی که از قصیده مدحیه سلطان
است برین معنی برهانی روشن و دلیلی مبرهن است * بیت * بر قیمت نگر که
در خور هر جوهری جلاست * آئینه اسکندر و با اکبر آفتاب * او می‌کند نمایش خود در آینه *
این می‌کند مشاهده حق در آفتاب * و ازین اشعار بسیار هندوان سند بر آفتاب پرستی پادشاه
نموده بتحسین فیضی گمراه سرگرم اند عبدالله خان اوزبک حاکم ولایت توران چند نامجات
مملوی تشنیع و طعن پادشاه ارقام می‌نماید و عذر سر از گناه که ابوالفضل نزد و در ترویج نگاشته

رکاشته باد و مکاتبات و مراسلات محمد اکبر یاد می شود و اسم مبارک والدهٔ ماجدهٔ پادشاه

حمیده بانو بیگم ملقب مریم مکانی است

* تشریح دیباچه *

* گوناگون * نوع نوع والف درین هر دو کلمه برای اتصال است چنانچه شاناشان * ستایش * دعا و آفرین * کسوت * لباس * قوله حیات * پوشیده نماند که این جا معنی مشهور حیات که زیست است ظاهرا مناسب نظر می آید زیرا که این معنی مخصوص بشر نیست پس بنابر مناسبت تمام معنی آن علم و معرفت بهتر و انسب و موت که ضد آن است کنایه از جهل است فرمودهٔ مولوی جامی * مصراع * * که نادان مرده و دانا ست زنده *

* ضلالت * گمراهی * هدایت * راه راست نمودن * قوله نامش مرهان آه *
این جا مراد از نام او ادای ذکر الهی و حقیقت باری تعالی است و الا ذکر نام پاکش موافق آیهٔ کریمه فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ یاد کنید مرا یاد کنم شما را فرض است یعنی ذکر حقیقت او تعالی و تقدس سبب ادای حمد و ثنا بر زبان خود که بی بعض الا مردر تعریفش گنگ و لال است گفتن بی خردی است * قوله وصفش آه * ازین مصراع اشاره بحدیث لا اُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ كَمَا اَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ است پیغمبر علیه الصلوة و السلام در شان ثنای حق تعالی می فرماید که ثنای تو کردن نمی توانم چنانچه تو ثنای خود کردی و ثنا عبارت است از ذکر جمیل بزبان پس قائل می گوید که جائیکه چرا لشر از وصف دانی و ذکر جمیل بسان اقرار به قصور خود می فرماید من نالائق را کجا یارا که زبان عاجز بیان در وصف پاکش کشایم * قوله فی الجمله آه * باید دانست که چون از تفسیر کلام عاجز می شوند آنوقت لفظ فی الجمله می آرند بنابر آن قائل جهت اختصار مطلب این لفظ را آورده بیعنی تتمه مختصر از بیت اول متوهم شد که حمد او چنان است که گفتن نمی توانم و لائق فقط آمرا مرا نان آوردن بیحدی میدانم لهذا ازین توهم مصراع اخیر گواهی می فرماید و گوید که انسان چنان گفتم که از بیت اول مفهوم

می‌شود و آن اثبات عاجز بودن است در حمد حقیقت او تعالی این هم از بیخودی است زیرا که در حقیقت نه بدل حمد پاکش تصور کردن می‌توانم و نه بر زبان آوردن لائق می‌پندارم و توجیه دیگر آنکه نام بزرگش را بعزم ستایش و نیایش بر زبان عاجز و قاصر خود گفتن نافهمی و کم عقلی است و بعد از اتمام بیت اول قائل دفع توهمی دیگر که پیدا شونده از بیت اول است به بیت ثانی می‌کند و آن توهم این است که اگر نام مقدس او تعالی گفتن و وصفش بیان کردن از بیخودی بودی حکم شارع حکیم بموجب آیهٔ مذکوره که پاک از عیب و نقصان است در آن باب وارد نشدی و بیان دفع آن این است که آنچه در بیت اول ذکر نام او تعالی منسوب به بیخودی کرده غرض از آن آنست که ارادهٔ تفصیل ذکر نام و وصف پاکش کردن بیخردیست فاما آن فی الجمله و اجمالاً آن چنان است که میدانم گفتن و باین قدر صحت امر حکیم مطلق ثابت و متحقق شد و توهم ناشی دفع گردید و لیکن چون در جای حمد که مقام اقرار عجز است اثبات قدرت خود بر تذکرهٔ زبانی و وصف دلی اگرچه اجمالی باشد ثابت شد لاجرم به مصراع رابع از ادعای قدرت خود بر ثنای اجمالی او تعالی نیز انکار می‌کند * سفارت * میانجی نمودن شمع سفارت مراد از آن ذات پاک نبی صلی الله علیه و سلم * قوله دست بسر * معنی آن حیران و متحیر یعنی جبرئیل امین از غایت قرب و نهایت تقرب پیغمبر صلوٰة الله علیه و سلامه بدرگاه او تعالی و تقدس متحیر و حیران است * جم * پادشاه بزرگ * علّامة الدهر * بسیار بسیار دانای روزگار و تا برای تاکید مبالغه * فیّاض * سخت سخی و جوانمرد * فلاطون و افلاطون * نام حکیمی است که وزیر سلطان سکندر و استاد ارسطو بوده است * خاقان * در اصل خطاب پادشاهان چین است و مجازاً بر پادشاهان همه جا اطلاق می‌کنند * انفُس * جمع نفس ذات هر چیزی و مراد این جا از انفس پیکرهای انسانی * آفاق * جمع اُفق کنارهٔ عالم * قوله شهنشاه جهان آه * اصلش شاهان شاه بود به ترکیب مقلوب برای تخفیف دو الف را حذف

حذف کردند و مراد از آن این حادثات اگر پادشاه پس این حال اگر پادشاه را بمنزلهٔ
سکندر قرار داده و شیخ مرحوم را بمرتبهٔ افلاطون و در بیت ثانی شه بمعنی رخصت است
* قوله چون از تو قبول بالغ گشت * شرط و جزای آن عالم در چشم جهانیان تیره نمود
* مقامات * مکاتبات * چار نامه * [illegible] * کارنامه * ترکیب مقلوب
یعنی نامهٔ کار و آن کتابی است که در آن قواعد سلطنت و غیره می نویسند * مدایح * جمع مدح
های رفتن و گردش * قوله ملک عبد الصمد افضل محمد ام * یعنی عبد الصمد بن افضل محمد ام
* والا دید * ترکیب مقلوب یعنی دید والا [illegible] * قوله [illegible] فرزندی داشتم
یعنی داماد و همشیره زاده علامهٔ ممدوح بودم * فرهنگ * ادب * شگرف * نادر
* قوله مقامات آن آه * این قول مبتدا است و قوله در فراهم آوردن آن کمر
یعنی بربستم خزآن * جرم * تن * کتان * نام پارچهٔ ریشمی باریک که می گویند که از
پرتو قمر دریده می شود * گل جز زهره * جز زهره دادرنادی کبر گویند و گل آن بسیار
بیقدر * تشکیل * آئینه * پردگیان خیال * مضامین مقامات * آبکار * جمع بکر
زن نارسیده * آفکار * جمع فکر و افکار همان مضامین * صباحت و ملاحت *
هردو بمعنی خوبی و جمال * مستوری * پوشیده ماندن و پای [illegible] است در آن
* عروس * زن و مرد نوکدخدا * خریده * زن دوشیزه * زیبا * جز امده عروس
و ساده و خریدهٔ زیبایان مضامین * مشاطگی * آراستگی مرکلام آنکه من عبد الصمد ام
مقامات آن علامهٔ دهر را جمع نمودم * عنوان * اول هر چیزی و دیباچهٔ کتاب
* فواتح * جمع فاتحه * خطب * جمع خطبه و آن حمد و خیر است که در آغاز کتاب
می نویسند * خبر * گرانمایه چیز * تمام * بسیار بسیار [illegible] تاکید مبالغه است
در آن * قوله تاریخ مکاتبات علامی آه * معنی [illegible] مستور تهای و تاریخ
اتمام [illegible] کتاب مکاتبات علامی است بدین [illegible] احمد م ک ا ب ت ا

می‌شود و آن اثبات عجز خود است در حمد حقیقت او تعالی این هم از بیخردی است زیرا که در
حقیقت نه دل حمد پاکش تصور کردن می‌توانم و نه بر زبان آوردن لائق می‌پندارم و توجیه دیگر
آنکه نام بزرگش را بعزم ستایش و بیانش بر زبان عاجز و قاصر خود گفتن نافهمی و کم عقلی است
و بعد از اتمام بیت اول قائل دفع توهمی دیگر که پیدا شونده از بیت اول است به بیت
ثانی می‌کند و آن توهم این است که اگر نام مقدس او تعالی گفتن و وصفش بدهان کردن از
بیخردی بودی حکم شارع حکیم بموجب آیهٔ مذکوره که پاک از عیب و نقصان است دران
باب وارد نشدی و بیان دفع آن این است که آنچه در بیت اول ذکر نام او تعالی منسوب
به بیخردی کرده غرض ازان آنست که ارادهٔ تفصیل ذکر نام و وصف پاکش کردن
بیخردیست فاما آن فی الجمله و اجمالاً آن چنان است که میدانم گفتن و باین قدر صحت
امر حکیم مطلق ثابت و متحقق شد و توهم ناشی دفع گردید و لیکن چون در جای حمد که مقام اقرار
عجز است اثبات قدرت خود بر مذکرهٔ زبانی و وصف دهانی اگرچه اجمالی باشد ثابت شد
لاجرم به مصراع رابع ازادعای قدرت خود بر ثنای اجمالی او تعالی نیز انکار می‌کند
* سفارت * میانجی نمودن شمع سفارت مراد ازان ذات پاک نبی صلی الله علیه و سلم
* قوله دست بسر * معنی آن حیران و متحیر یعنی جبرئیل امین از غایت قرب و نهایت
تقرب پیغمبر صلوات الله علیه و سلامه بدرگاه او تعالی و تقدس متحیر و حیران است * جَم *
پادشاه بزرگ * عَلّامة العصر * بسیار بسیار دانای روزگار و تا برای تاکید مبالغه
* فیّاض * سخت سخی و جوانمرد * فلاطون و اَفلاطون * نام حکیمی است که وزیر
سلطان سکندر و استاد ارسطو بوده است * خاقان * در اصل خطاب پادشاهان
چین است و مجازاً بر پادشاهان هرجا اطلاق می‌کنند * اَنفُس * جمع نفس ذات
هر چیزی و مراد این جا از انفس پیکرهای انسانی * آفاق * جمع اُفق کنارهٔ عالم * قوله
شهنشاه جهان آه * اصلش شاهان شاه بود به ترکیب مقلوب برای تخفیف دو الف را حذف

حذف کرده و مراد از آن این حادثات اگر پادشاه پس این جا که پادشاه را همراه
سکندر قرار داده و شیخ مرحوم را برتبهٔ افلاطون و در بیت ثانی شه معنی دعوت است
* قوله چون از بوقلمونی ناطق گشت * شرط و جزای آن عالم در چشم جهانیان سرمه نمود
* تمنا و حاجات * مکاتبات * چار بالش * مسند * کارنامه * ترکیب مقلوب
یعنی نامهٔ کار و آن کتابی است که در آن قوانین سلطنت و غیره می‌نویسند * مدارج * جمع مدرج
جای رفتن و گردش * قوله سکهٔ عبدالصمد افضل محمدام * یعنی عبدالصمد بن افضل محمدام
* والا دید * ترکیب مقلوب یعنی دید والا و بلند * قوله نسبت فرزندی داشتم
یعنی داماد و همشیره زادهٔ علامهٔ ممدوح بودم * فرهنگ * ادب * شگرف * نادر
* قوله معاصات آن آه * این قول مبتدا است و قوله در ایام آورد آن آن کر
یعنی بر سبیل حزن آن * حرم * بن * کتان * نام پارچهٔ ریشمی باریک که می‌گویند که ماه
پرتو قمر دریده می‌شود * گل جز زهره * جز زهره و ادر نادی که گویند وگل آن بسیار
سپید است * سنبل * آئینه * پردگیان خیال * مضامین معاصات * آبکار * جمع بکر
زن ناکرده * آبکار * جمع بکر و ابکار ناکار مضامین * صباحت و ملاحت *
هر دو بمعنی خوبی و جمال * مستوری * پوشیده ماندن و پای محمد رسیدت در آن
* عروس * زن و مرد نوکدخدا * خریده * زن دوشیزه * رعنا * خرامنده عروس
دوشیزه و خریدهٔ رعنایان مضامین * مشاطگی * آراستگی مرکلام آنکه من عبدالصمد
معاصات آن علامهٔ عصر را جمع نمودم * عنوان * اول هر چیزی و دیباچهٔ کتاب
* فراهم * جمع کردن * خطب * جمع خطبه و آن حمد و نعت است که در آغاز کتاب
می‌نویسند * جز * کراهٔ هر چیز * تمام * بسیار بسیار داماد یا برای تاکید مبالغه است
در آن * قوله تاریخ مکاتبات علامی آه * معنی در لفظ کتاب زی مستور نهانی و تاریخ
اتمام الحمد کتاب مکاتبات علامی است بدین حساب ا لحدم ک ا ت ب ا

ا	ب	ت	ا	ک	م
۱	۲	۴۰۰	۱	۲۰	۴۰

می شود و آن اشارت خاص خود است در حمد حقیقت او تعالی این هم از بیخردی است زیرا که در
حقیقت به دل حمد پاکش تصور کردن می توانم و نه بر زبان آوردن لائق می پندارم و توجیه دیگر
آنکه نام بزرگش را بعزم ستایش و بیانش بر زبان عاجز و قاصر خود گفتن نافهمی و کم عقلی است
وبعد از اتمام بیت اول قائل دفع توهمی دیگر که پیدا شونده از بیت اول است به بیت
ثانی می کند و آن توهم این است که اگر نام مقدس او تعالی گفتن و وصفش بر زبان کردن از
بیخردی بودی حکم شارع حکیم بموجب آیهٔ مذکوره که پاک از عیب و نقصان است دران
باب وارد شدی و بیان دفع آن این است که آنچه در بیت اول ذکر نام او تعالی منسوب
به بیخردی کرده غرض از ان آنست که ارادهٔ تفصیل ذکر نام و وصف پاکش کردن
بیخردیست اما آن فی الجمله و اجمالا آن چنان است که میدانم گفتن و باین در صحت
امر حکیم مطلق ثابت و متحقق شد و توهم ناشی دفع گردید ولیکن چون در جای حمد که مقام اقرار
عجز است اثبات قدرت خود بر تذکرهٔ زبانی و وصف دانی اگرچه اجمالی باشد ثابت شد
لاجرم به مصراع رابع از ادعای قدرت خود بر ثنای اجمالی او تعالی نیز انکار می کند
* سفارت * میانجی نمودن جمع سفارات مراد از ان ذات پاک نبی صلی الله علیه و سلم
* قوله دست بسر * معنی آن حیران و متحیر یعنی جبرئیل امین از غایت قرب و نهایت
تقرب پیغمبر صلواة الله علیه و سلامه بدرگاه او تعالی و تقدس متحیر و حیران است * جم *
پادشاه بزرگ * علامة الدهر * بسیار بسیار دانای روزگار و تا برای تاکید مبالغه
* فیاض * سخت سخی و جوانمرد * فلاطون و افلاطون * نام حکیمی است که وزیر
سلطان سکندر و استاد ارسطو بوده است * خاقان * دراصل خطاب پادشاهان
چین است و مجازا بر پادشاهان بهرجا اطلاق می کند * اَنفُس * جمع نفس ذات
هر چیزی و مراد ازین جا از انفس پیکرهای انسانی * آفاق * جمع اُفق کناره عالم * قوله
شهنشاه جهان آه * اصلش شاهان شاه بود به ترکیب مقلوب برای تخفیف دو الف را حذف

حذف کرده‌اند و مراد ازان این حادثات اگر پادشاه پس این جا اکبر پادشاه را امراء
سکندر قرار داده و شیخ مرحوم را مرتبهٔ افلاطون و در بیت ثانی شه معنی دولت است
* قوله چون از بوقلمونی نامطلع گشت * شرط و جزای آن عالم در چشم جهانیان تیره نمود
* مناقصات * مکاتبات * چارنامه * مسند * کارنامه * ترکیب مقلوب
یعنی نامهٔ کار و آن کتابی است که دران قوانین سلطنت وغیره می‌نویسند * مدایح * جمع مدح
های رنگین و گذشتن * قوله سکه عبد الصمد افضل محمدام * یعنی عبد الصمد افضل محمدام
* والاوید * ترکیب مقلوب یعنی دید والا دلربا * قوله سبب فرزندی داشتم *
یعنی داماد و همشیره زادهٔ علامهٔ ممدوح بودم * فرهنگ * ادب * شگرف * نادر
* قوله مناقصات آن آه * این قول مبتدا است و قوله در فراهم آوردن آن کمر
سعی بربستم خبر آن * جرم * تن * کتان * نام پارچهٔ ریشمی باریک و می‌گویند که تار
پرتو قمر دریده می‌شود * گل جزنهره * جزنهره را در هندی کبر گویند و گل آن بسیار
بیقدر * تسحکل * آینه * پردگیان خیال * مضامین مناقصات * ابکار * جمع بکر
زن نارسیده * افکار * جمع فکر و افکار را ابکار یعنی مضامین * صباحت و ملاحت *
هردو بمعنی خوبی و جمال * مستوری * پوشیده ماندن و یای مصدریست دران
* عروس * زن و مرد نوکدخدا * خریده * زن دوشیزه * رعنا * خرامنده عروس
رسا و خریدهٔ رعنایان مضامین * مشاطگی * آراستگی مرکلام آنکه من عبد الصمد ام
مناقصات آن علامهٔ عصر را جمع نمودم * عنوان * اول هر چیزی و دیباچهٔ کتاب
* فرامین * جمع فرمان * خطب * جمع خطبه و آن حمد وغیره است که در آغاز کتاب
می‌نویسند * خیره * گرانمایه چیز * فهام * بسیار بسیار دانا و یا برای تاکید مبالغه است
دران * قوله تاریخ مکاتبات علامی آه * معنی [illegible] تاریخ
اتمام اکبرنامه کتاب مکاتبات علامی است یعنی [illegible]
۱ ۲ ۴۰۰ ۱ ۲۰ ۴۰ ۱

ث ع ل ا م ی ═ یک هزار و پانزده سال هجری المقدس بود
۵۰۰ ۷۰ ۳۰ ۱ ۴۰ ۱۰ ۱۰۱۵

* مشاطه * چیزی باشد که عروس را ایران شاند وجلوه دهند * نادان * روشن دان

* نوباوه * درخت نو نوباوهای گلشن داستن و نونهالان چمن بینش مضامین مکاتبات

* تشریح مکتوب اول *

که به عبدالله خان اوزبک سپه ار ملک توران تحریر یافته باید دانست که این مکتوبیست مشعر بر اظهار مقدمات آشتی در جواب نامهٔ عبدالله خان که متضمن استدعای صلح و دوستی و تعریست فرزند خود بادختراکبر فرستاده بود * جناب * مکتوب * گیهان * جهان * خدیو * صاحب گیهان خدیو مرکب مقلوب خدیو گیهان * پیر * روشن کننده و این جا مراد ازان آدمات * اوزبک * قومی است از ترکمانان که معنی ترک ماندگان است و این لغت بحرف دال معجمه در نسخه منقول عنه غلط طبع شده بحرف زای معجمه باید نوشت * آساس * بنیاد * مبدع * وآرنده * شئون * جمع شان کار و حال و این جا مراد ازان انواع و اقسام اشیاست * فنون * جمع فن حال و نه * صور * جمع صورت وصور علمیه در اصطلاح صوفیه این همه صور موجودات را گویند زیرا که این همه صور عکس صورتهاست که در علم قدیم خدا است * ابداع * نو آوردن و پای ست است دران * قهرمان * اگرچه معنی این لفظ حاکم غالب است لیکن این جا بسبب ذکر لفظ فرمان روایان که بعد آن واقع است بار روع تکرار معنی غلبه که حاصل مصدر است مناسب * نفوس * جمع نفس ذات * انبیا * جمع نبی خبر دهنده * رسل * جمع رسول قاصد * قوله علی نبینا وعلیهم الصلواة والسلام * بر پیغمبر ما و بر انبیای دیگر رحمت خدا و سلام تعالی اباد و دستور مسلمانان است که اگر جائی حاجت ذکر پیغمبری می شود اولا پیغمبر خود را در انجا مقدم کرده [illegible] می سند * وحده ارادی * اتحاد دلی و دلی * منخرط * منتظم * تطربت * سخت گرفتن * اساطین * جمع اسطوانه

مکتوب

استوار ستون و این تاکید است از آن که ان بزرگ اساطین سلاطین . ترکیب مقلوب
یعنی سلاطین بزرگ و عالی شان . بر حال ظاهر این قول که ترکیب اضافت بیانی است
باید گذاشت اگرچه اضافت اساطین بطرف سلاطین حبر مجاز است و ترین تقدیر هم
مقاصد عرض از آن سلاطین باید برابر محمود * اسلاک * انتظام * وحدت قهری *
وحدتی که بزور و قهر پیدا آید * قوله اساسش قدمی است اساس بالفظ آورده است داد *
در محمود واقع است * قافله سالاران شاه راه مقصود * انبیا * پیشوایان * جمع سالک
رونده * مراحل * جمع مرحله منزل * ناسکان * جمع ناسک عابد * مشاعر * جمع
مشعر جای عبادت * مامون * دشت * اهدا * راه راست نمودن * ایتلاف *
باهم الفت کردن * خلوت خانه بقا * بهشت * قوله پس جان جهان بالفظ او *
در نعت واقع است * مائدات * جمع مائده * توفیقات * جمع توفیق ده * فتن *
جمع فتنه * حوادث * جمع حادثه بلائی که نو رسد * زمن * روزگار * عنا * رنج
* عالم صورت * دنیا * قوله می کوشند * این جا معنی کوشیده است زیرا که اگر
بمعنی حال محال باشد ظاهرا معنی عبارت درست نظر می آید معنی همگی همت علمای عصر وقف آمد از بهر
که جمهور انام را درست بوده در معموری دنیا کوشیده * تور * تشبیه * مشاهده *
دیدن * صورت * برگزیده * اصطفا * برگزیدگی حاصل مصدر * شمائم *
جمع شمیم بوی خوش * نورانی * بفتح نون منسوب بطرف نور که معنی شکوفه وارد
ولفظ آن برای نسبت * مقت * دوستی * ولا * دوستی * روائح * جمع رائحه
بوی خوش * روحانی * بفتح را منسوب بطرف روح که بمعنی نسیم است * شگفتن *
فراخ شدن * صبا * روشنی و انجام را از سطوت و صبا خوشی و مسرت * شقائق *
جمع شقیقه لاله * حدائق * جمع حدیقه باغ * بساتین * جمع بستان ... * ریاحین * جمع ریحان و آن
گیاهیست خوشبو * مشام * دماغ * ابتسام * نرم خندیدن ظاهرا این لغت

* سموات ایران * اطراف وحدود ایران * خلطه * آمیزش * آدباش * جمع بوش مردم دنی باک * ادبار * پشت دادن * حرف صلح * سخن صلح * ساحه * چیزی بوقایع شده * قوله صورت این ساحه * ای صورت این سخن صلح و صورت که بتحریر در آمده * قوله شایان بزرگ کرده های ایزدی * یعنی لائق قول وقرار انبیا واولیا که در وعده آنها هرگز دیرآیه خلف را راه نیست * قوله اگر تحقیق آن سخنان آه * یعنی اگر حقیقت سخن صلح وغیره پایه ثبوت رسد بهروالاحالی مقرر شود که مالش فتنه گفتگوی این معنی بظهور در آید * تنقیح * تحقیق * طراز * نقش * قوله دست آویز سخن آه * یعنی وسیله ایجاد گفتگوی اتهام ساخته آئین مخالف مبانی دوستی که عبارت از محاوله ومقاتله است مذکور میکردند خلاصه اینکه مردمان ساکت اند اگر رایجه دهجاب حمل برارادهٔ جنگ او نما عبدالله خان نموده مذکره این معنی باهم خود ها می نمودند اگر این حال دریافته بلفظ جانبا از آن اراده احتراز واجتناب می فرماید * صوب * طرف * نهضت * برخاستن * رازخایان * بیهوده گویان * قوله پسند شاهرخ میرزا همان غبار در خاطر است * باید دانست که عبدالله خان باکبر نوشته بود که از طرف شاهرخ میرزا بعلت مقابلهٔ او رنج سابق از خاطرم نرفته پس اکبر در جواب بکمال اسبار قام فقرات هرگاه دریاطن الی آخره رفع ودفع آین کدورت عبدالله خان می فرماید * مطالع * جمع مطلع جای برآمدن * آکفا * جمع کفو انبسر * انطباع * نقش پذیر شدن * قوله از سائر طبقات * یعنی از عوام الناس وشاهرخ میرزا ایزا از انجمله است * صحیح * درگذشتن از گناه * مکافات * عوض وبدله * بادیه * صحرا * ناصیه * پیشانی * التجا * پناه آوردن * مجد * بزرگی * اعتلا * برتری * محمد حکیم میرزا * داماد میرزا سلیمان والی کابل بوده است بعد انتقالات چند در چند سال رست اکبر گرفتار شده بود * قوله وآنکه ایمارفته بود آه * دانستنی است که عبدالله خان بطور طعن به اکبر نوشته بود که التفات نمودن شاهرخ میرزا وغیره

وغیره با سپاس شما یکی از آثار محبت ایشان با ما است پس اگر شما بدفع آن طمع
بعبد الله خان ارقام می فرمایند که چگونه ورود این مسببان خاص را باس آستانهٔ دولت
شاید ما که بحراس جناب آنها را پناهی نیست اگرچه اولا تحرکات ناشایسته مایهٔ عتاب بوده
حمل بر عداوت خود نموده اید * نتائج * جمع نتیجه زائیده وپیدا شده * قوله تفصیل فتوحات *
یعنی تفصیل فتوحات شما * قوله رقم پذیر * درین قول پذیر بمعنی پذیرنده است زیرا که در فارسی
هرگاه صیغهٔ امر بعد اسم واقع میشود آنوقت معنی اسم فاعل حاصل میکند مثل جان آفرین وغیره
* قوله از نتائج حسن ست * درین اشاره است باین معنی که این فتوحات اتفاقی از مدد طالع و از نتائج
حسن نیت شما واقع شده نه بزور و قوت شما * استمداد * مدد خواستن * قوله و آنکه مصحوب
مولانا آمده * باید دانست که عبد الله خان مصحوب مولانا حسینی قاصدی در مرو اینها در خط خود ناکر
نوشته بود که بپرسش خواستگاری وخبر شما کما ازین معنی دل نگر اینها داریم که مبادا به ظهور این
امر که در رقی خاطر عاطر شما راه یافته باشد فقط پس اگر این مضمون از خارج دریافته قبل از
رسیدن نوشته عبد الله خان قاصد را در اثنای راه غرق کرده اید و بعد ازان از روی مکر
بعبد الله خان می نویسد که حیف صد حیف که قاصد شما غرق گردید و مضمون محبت نامه مفهوم نشد
و در جواب استمداد از عبد الله خان در امر کو رمی نویسد که محبت در می چنان نیست که به ظهور
اینچنین امر ضعف و خرابات نقصانی پذیرد * سنوح * ظهور * تاسف * افسوس خوردن
* روابط * جمع رابطه اینجا آن چیزی را به چیزی بسته باشند * ضوابط * جمع ضابط
نگاه دارنده محرم و آگاهی * التئام و التیام * پیوند * قوله لغرض اگر چیزی می بوده
یعنی اگر وحاشاً از طرف شما قصوری و بی پروائی بظهور می رسید * پدران مجازی *
پدران غیر حقیقی مثل عم وخال وغیرها * جهة * طرف * حائل * جمع حاصل مرزگ
* عهود * جمع عهد پیمان * مواثیق * جمع میثاق عهد * ذریعه * وسیله * مرة بعد اخری *
یکمرتبه بعد مرتبه دیگر * مرتسم * نشان کرده شده * منقش * نقش کرده شده

* کرام * جمع کریم بزرگ * ملقا * نامی ذ ابستن * ارکان * جمع رکن ستون
* قوت * جوانمردی * عُشیر * ده یک * عُشیر * دانم حصه عُشر عُشیر حصه صدم
* وافی و کافی * هر دو بمعنی بس شونده * یوناش * کوچیدن * احمد علی * نام ایلچی اکبر
* آتالیق * اول دهنده * پدر روده * رخصت کردن * سمع * گوش * از
ناگزیر * ایما بر اوازان مرگ احمد علی ایلچی مذکور * اسرار * جمع سرراز * مصادقت * دوستی
باخلاص کردن * عوایص * جمع عایض کلام پوشیده و دور از فهم * کمون *
پوشید * ضمیر * دل * مکامن * جمع مکمن جای پنهان شدن * قوله از و معلل آرید *
یعنی از بطون بظهور آرند * معاودت * مدد * ستار * حال * طراز * این جا
معنی حقیقت و سرشت * مساعی * جمع سعی کوشش * مشکور * پسندیده * لوامع * جمع
لامع روشن شونده * آدرنگ * تعب * عاشر * دهم * قرن * مدت سی سال
یا صدسال و این درست تر است اگرچه در تعیین مدت آن اختلاف بسیار است چه پیغمبر عم
طفلی را فرمود که عش قرنا یعنی بزی یک قرن و آن طفل صد سال بزیست * انکشاف *
ظاهر شدن * اغراض * جمع غرض * میامن * جمع میمنه برکت * وسیع *
رگشاده * انشام * شست یافتن * حیطه و احاطه * گردگرفتن * اقتدار *
قدرت و توانائی حاصل کردن * ثروت * احیار * اجیال * جمع جیل گروه
* مزلفه * پیچیده * قلاع * جمع قلعه * حصینه * مستحکم * تارک * سر * استکبار
و استحمار * کاهلی و سرزگی * سپردن * قطع کردن راه * تباین * اختلاف
* اوضاع * جمع وضع حال * اطوار * جمع طور * پیوند * دوستی * برخی *
اندکی * نعم * جمع نعمت * آموی * پر * مرأت * آینه * اشراقات *
جمع اشراق درخشیدن * قدس * عالم پاک که مراد از آن عالم بالا است * مکنی *
و مختفی * پوشیده * موکب * گروه سواران * قوله موکب والا * این جا

این جا اشاره بطرف موکب اکبر پادشاه * تسخیر * گرفتن * ولایت *
پادشاهی * استحسان * استحکام * سهم * شریک * عدیل * هم سنگ
* مراهات * پاکی و نیکوئی * مذکور * پوشیده * خدام * جمع خادم * مسامع *
جمع سمع * عاری * سرد کیش * نهایت * چست و توانا شدن * جدل *
سنگ * طیبات * جمع طیبه بخشش * [illegible] * [illegible] * گذاشت * سر * ناموس *
الفت کرده * اقصا * جمع قصوی طرف * [illegible] * جمع نادر نایاب * صبح *
پیدا شدن * حضرت * مذکر دن * بلی و دمور * هردو نام جائی * تصادم *
اتصال * تراکم * گرد آمدن * گروه * پشته خاک * اوهام * جمع وهم
* عبور * گذشتن * طرق * جمع طریق * [illegible] * [illegible] * [illegible] * تنها
* تته * نام جائی * قوله عرض ممالکت روز افزون * یعنی [illegible] ممالکت اکبر
و ظاهرا این جمله صفت حاکم تته واقع شده * قوله در [illegible] آن مردم راه هدایت
می سپرد * این جمله صفت حاکم تته واقع شده و معطوف است بر جمله که عرض ممالکت روز
افزون بر ساحل دریای شور است و این جمله صفت تته است پس در صورت لازم
می آید که همچو معطوف خود این جمله هم صفت حاکم باشد نه صفت تته تا که معطوف و معطوف علیه
هردو با یکدیگر درست باشد و ظاهر جمله عرض ممالکت را صفت حاکم گفتن دور از عقل می نماید
چه بر ساحل دریا بودن حاکم خود واقع نیست لهذا توجیه آن باین طور می کنم که هرچند جمله عرض
ممالکت الی آخره صفت تته ظاهر است اما من حیث المآل صفت حاکم تته است باعتبار
متعلقش و تقریر توجیه این عبارت حاکم تته که تته وی عرض ممالک روز افزون بر ساحل
دریای شور است می تواند شد و دیگر توجیه در امثال این مقام دل حل و می کند
و آن این است که چون مرکب اضافی معطوف باشد و لفظ [illegible] مذکور گردد گوییم که آن
صفت صدر مرکب است نه صفت یک جزو آن لیکن این قدر است که در تعلق عبارت

تفاوت است گاه تعیین آن صفت بجز و اول باشد که مضاف بود و گاه بجز ثانی که مضاف
الیه است چنانچه بگوئی تخت پادشاه که فلک رتبه است و تخت پادشاه که نوشیروان
معدلت است پس هر دو فقره صفت ترکیب اضافی است نه صفت یک جز و از آن پس
در این صورت جمله عرای ممالک الی آخره صفت مجموع فقره حاکم تهمه واقع شده نه صفت یک
جزو از آن * مساعدت * یاری کردن * نظرت * شکافتن و غور کردن و مراد
اینجا غور و تامل است و در نسخه مطبوع این لفظ بحرف فاء ظاهرا غلط طبع شده بحرف قاف باید
نوشت * رفاهیت * تن آسانی * زنهار * امان * اولیا * جمع ولی دوست * قاهره *
غالبه * محروسه * نگاه داشته * مطویات * جمع مطوی پیچیده * تادیب *
ادب دادن * وحوش * جمع وحش رمنده * بهایم * جمع بهیمه چارپایه * سریرت *
سرشت * سواد * گرد گرد شهر * مساکن * جمع مسکن جای ماندن * متعرض *
پیش آینده و مراد از آن اینجا ایذا دهنده * قوافل * جمع قافله * قوله می شدند * بعد
این قول لفظ بود که خبر قوله از مطویات ضمیر الی آخره تواند شد مقدر است * انقیاد *
رام شدن * قطاع الطریق * رهزنان * هیب * ترس و بیم * حبال *
جمع حبل رسن * قوله فروخت رفتند * دستور سابق بود که چون مردمان را در جنگ
اسیر کرده می آوردند می فروختند * بلوچ * قومی باشند صحرائی و کم عقل و شجاع * رجا *
امید * انحراف * روگردانیدن * قوله راه می گرفتند * یعنی رهزنی می کردند
* یغما * تاراج * تمغا * زریکه راهداران از سوداگران ستانند * برگ * سامان * رایات *
جمع رایت نشان * نخوت * غرور * مجاهدان * کوشش کنندگان * غاشیه *
زین پوش * بدائع * جمع بدیع نادر * سوانح * جمع سانحه ظاهر شونده * هدم *
ویران کردن * مبارزان * جنگ کنندگان * پیکار * جنگ * سومنات * نام
بتکده است مشهور * ساحل * کناره دریا * حوزه * کناره * معظم * بزرگ

بزرگ و اعلای هر چیز * ناودام * با آن وست * بالا و * جمع نامده شهر * شبستان * محل و
وقت کرده * شبستان * از حد درگذشتن * ماله و جادس * محدود * نام جائی
* چنگ زدن الکا را حکومت آن آده * باید دانست که اول نام الکا مرادر
زبان الکا حاکم دکن بود داشت اکبر تمام حال او تنگ از قبضه اختیار او برآورده سپرد
زبان الکا در مود بعد چندی زبان الکا بسبب تنگ ظرفی و کوتاه حوصلگی خود از جاده
اطاعت اکبر انحراف ورزید دم استقلال زد * معاودت * بازگشتن
* حوصله * سنگ دان مرغ و این جا مراد از ان همت * استقلال * تنها کاری
ایستادن * مسالک * راهها * استیصال * از بیخ برکندن * عساکر * جمع
عسکر لشکر * طرف * سپرده رسیدن * سرکردگی * امیر الامرائی * غره * سپیدی
پیشانی * قره * سیاهی چشم * قول ساری آن الکا آمده * ظاهر آنست که لفظ
سیاه مضاف سوی آن الکا است یعنی اکبر آن الکا و در بعضی نسخ یای تحتانی
با لفظ سیاه غلط باشد چه علامت اضافت فقط کسره است و حاجت نوشتن یا نیست
اما در بعضی نسخ بعد لفظ سپاه یای لفظ معطوف در آمده پس بدین تقدیر معنیش آن تواند
بود که زبان سپاه یای لشکر سیاه بود که تمام آن الکا و شیعه * حوزه تصرف در
آورده * او دیگر * نام جائی * تعداد * شمار کردن * انتهاض * اسباط *
گشاده روشن * سد * کاهی * اعلان * آشکارا کردن * استقلال *
محک تحقق یافتن * اشتعال * جمع شغل کارها * ارزانی * منزلت * اثر و تسلط
* دولت خدا داد * مراد از دولت اکبر پادشاه است * آیات * نشانها
* واژگونی * شومی * عرصه * گشاده * ممانعت * دشمنی * مظاهر * جمع
مظهر جای ظهور * مقرب * نزدیک کرده شده * طرز * مسموع * شنیده
* انتظار * شتابی * دلکشی * تو رفته آمده * یعنی بحسب مصلحت وقت

ابشر یک منشدان بودند * طوفان بی تمیزی * شر و فساد * استلذاذ * لذت
گرفتن * تعویق * دیری * قوله رسانیدن ایلچی در تعویق آه * مخفی نماند که در ابتدای
کلام ذکر رخصت مولانا حسینی که قوله او را می خواستم که رخصت کنم مشعر آنست بود و این جا
در نامه مکتوب می گوید که فرستادن ایلچی در تعویق ماند پس این عبارت را با آن عبارت چه
ربط باشد لهذا در جواب این می توان گفت که از آنجا که دستور سلاطین کبار است که
چون ایلچی بادشاهی را رخصت می کند و جواب نامه که مصحوبش می آید می نویسد آنوقت
ایلچی را از جانب خود همراه روان می سازند پس گویا روانگی این ایلچی از متعلقات رخصت
آن ایلچی است بنا بر آن درین جا تعویق روانگی ایلچی خود را حقیقة تعویق در رخصت ایلچی
دیگری قرار داده چنین نوشته باشد * واقعه * بلائی که تازه برسد * ابتلا * بلا
* املا * پر شدن و این جا مراد از آن مدعا صحیح است * سلالة الاولیاء العظام
و خلاصة الاصفیاء الکرام * عمدهٔ دوستان بزرگ و خلاصهٔ برگزیدگان بزرگ * دودمان *
خاندان * مبین * ظاهر کننده * وسائل * جمع وسیله * رسائل * جمع
رساله خط * ترصیص * ظاهر کردن * ترصیص * استوار گردانیدن فقط

تشریح مکتوب دوم که بعبد الله اوزبک تحریر یافته

این مکتوبیست مشتمل بر ظهور استحکام محبت و صفای باطن و اظهار عدالت و دین داری
در جواب مکتوب عبد الله خان که متضمن بر ظاهرداری و ممانعت از ارسال رسل و رسائل
بود بجهت شنیدن خبر ارتداد اکبر بادشاه فرستاده بود * اتسام * خویشتن را به
نشانی مخصوص کردن کلام مصادقت اتسام کلامی که به مصادقت نشان کرده شده
است مصدر بمعنی مفعول * موالات * باهم دوستی کردن * مطاوی * جمع
مطوی نورد * نحاوی * جمع نحو یعنی معنی و مضمون * نمیقه * نوشته * انیقه *
خوب * معالی * جمع معلاه بلند * منقبت * هنر * امنیت * آرزوگی

بزرگی * فارس * سوار اسب * مِضمار * میدان * ایالت *
سیاست کردن * مُرتقی * بالا رونده * نقاوه * خلاصه * عُصاره *
بازوی در * مُماطلات * دوستی با یکدیگر نمودن * دانگ * ششم حصهٔ هر چیز
* مطرح * جای انداختن * أشعه * جمع شعاع روشنی * بوارق * جمع بارق
روشن شونده و مراد از آن روشنی * مَجالی * جای ظهور * شوارق * جمع شارق
روشن شونده * مُشید * بلند کننده * شجاعت * بهادری و دلیری حاصل مصدر * حشمت *
بزرگی * مؤسّس * استوار کننده * بسالت * دلیری نمودن * الفائز
من مبادی الفطرة بمعالی الهمم المختص بها من الفوز بعلا ثنایا النعم * آن کس
که رسیده است از آغاز خلقت خود به همتهای بلند آن کس که خاص کرده شده است به
برکت های رسیدگی بنعمتهای بزرگ * قوله آنکه نقش برده از آینهٔ امید رنگ * یعنی
عبد الله خان آرزوی هر رنگ که در صفحهٔ خود آن را برگرفت * أشهب * آنکه
رنگ سیاه و سفید داشته باشد * تهوّر * مردانگی * أدهم * اسب سیاه * لا
زالت ارکان عتبته مشیدة بالتّأیید * همیشه مانند ستونهای محبت او بلند * وقوائم
دولته مؤسّسة بحسن الانتظام * و همیشه مانند ستونهای دولت او استوار کرده شده
به نیکی انتظام * مُندرج * شامل * مُندمج * شامل * تشیید * بلند کردن
* قوله از الطافات آه * مبتدا و قوله ظهور پیوست خبر آن یعنی از رسیدن خط شما رابطه
محبت ظاهر گردید * قوله مورث صفای باطن آه * ای پیدا کننده صفای باطن شما گردید و قوله
ثمرات ای باطن و ظاهر مرادف آن * الهامات * جمع الهام در دل افکندن * معالم *
جمع معلم نشانیکه بر راه نهند * اُنس * خو گرفتن بچیزی و این جا معنی خو گرفته مقصد و معنی
مفعول * معالم انس * آگاهی و اطلاع که از آثار عالم بالا بهم میرسد * تقویت * قدرت
دادن کسی را بکاری * ازل * آنچه که آن را ابتدا نباشد و پای بست است

دولتش توین ازلی، توین الهی * مُعاضدت * مدد * مشبالی * نگهبانی * مثال * ضعف * خطوط * جمع خط جوتی ولدیت * ثانی * بیست شوده * مساعدات * جمع مساعده لدیت * قوله نیاز مند درگاه الهی * مراد از ان این خاکسار پادشاه * مدارات * آشتی کردن * مواسات * نیکوئی کردن * معاطفت * مهربانی باهم کردن * طریه * آسایش دادن * ارجمند * این لفظ مرکب است از ارج و مند ارج بمعنی قدر و منزلت و مند بمعنی صاحب * جل * بزرگ * علا * برتر * وکفی بالله شهیدا * و حد الکافی است برای شهادت * تقبیح * کتودن * سیاحان * جمع سیاح پیماینده زمین * ربع مسکون * چهارم حصه دنیا که زمین خارج دریای محیط است * سیاحان * جمع سیاح بسیار سیر کننده * سواد اعظم * اقلیم بزرگ * چهار دانگ * دانگ ششم حصه هر چیز و سیاحان و مساحان زمین را سوای دریا شش دانگ گفته اند و هندوستان از ان چار دانگ است * تشخیص * تجویز * دریای محیط * سمندر * طوفان * مطاوعان * محظور * مرکوز * قوله محظور نگشته آه * پوشیده نماند که عبارت بالا پیش نهاد نوشته و این جا لفظ محظور پس ظاهرا تکرار لازم می آید لهذا است رجع تکرار تقدیر عبارت باین طور از حسن امور یکه پیش نهاد ماست می تواند سد غیر ازین امر خطیر امری دیگر مخطور خاطر ما نگشته مناسب می نماید * استمال * پیش رفتن برای آوردن چیزی * معطوف * باز گردانیده * استمال * پشمانی * شیمه * خو * توبه بازدرست * ضمیمه * آمیخته * سبب لاحقه * دوستی و محبت بالیقین و داعی * جمع داعی باعث باید دانست که عبد الله خان بجواب خط اکبر بادشاه که مشعر بر ضعف دوستی و عهد و پیمان اکبر بوده است نوشته بود پس بادشاه اکبر در خط هذا بعبارت ابتدای خلوص و غیره دریع و دادآن می کند و تمهید اثبات مقدمات اخلاص دوستی با اختصاص خود رقم می فرماید و می نویسد که هرگاه شیمه قویمه ما با سایر بندگان چنین باشد پس با شما که

که این قدر باعث دوستی در میان است چرا از یک جهتی مطلوب و منظور نخواهد شد * ایما *
اشاره * نوات * جمع نابع * مرجح * رسالت * اغماض * چشم پوشیدن و
آسان گرفتن در معامله * قوله در رنگ طور ل * درین قول لفظ در ره ام در رنگ مینی
شی و نامه است واسطی است که مردمان بگوش عبد الله خان رسانیده بودند که اکبر
دعوی خدائی و پیغامبری در سر دارد عبد الله خان باصغای این حال پر ملال حیلی متضوی اظهار
قطع رشتهٔ محبت و کاغذ در باب ارسال رسل و رسائل یاکرده بود * پس اکبر
برای دفع شبههٔ عبد الله خان در جواب خط او می نویسد که اگرچه درین باب تحمل نا کردن
ونیات بیکی کردن داشت امادل کل چشم پوشی ازان امر پیش د * اذی کلام که بی الحققت
بر دو یمه رشتی و سیح آن اطا است بالائق پیدا اشته اکتابایی قطع بو و شعر * قیل ان الا له
ذو ولد * قیل ان الرسول قد کهنا * گفته شد که خدا صاحب فرزند است * و گفته شد که
رسول خدا و گر است و شک سحر رسول صلی الله علیه و سلم رد یه مد * ما نجی الله و الرسول
معا * من لسان الوری فکیف انا * خدا و رسول نجات نیافتند از زبان خلائق * پس
چگونه بیابم نجات ناتم * مذو * ابتدا * تکوین * ثابت کردن * گستری * پروا دنات
* تصحیح * جای نظر * قوله تنج ایجاد تکوین * ای از ابتدای پیدایش * قوم *
راست * تاب * دین * سلک * راه * الملک و الدین توامان * ملک و دین هر دو
همراه هم می باشند آن رها است آن دیگری رها است و قاعده اکثر این است که اگر
یکی همراهی میرد آن دیگری هم راه عدم میگیرد قائل ازین معنی نظر کرده ملک و دین را
توامان قرار داده زیرا که ظاهر است که بقای ملک بدین موقوف است و ثبات دین با
منحصر بر ثبات معاش ضروری چه دین مسلی ثبات و قرار را شاید پس اکبر ابطال شبههٔ
عبد الله خان این قول را سند آورده نمایان بود که اگر در دین ناخلل راه یافت چگونه
ملک پایدار و ترقی می پذیرفت * قوله لیلی قاطع و حجتی ساطع * باید دانست که کسرهٔ

لام آخر لفظ دلیل به جهت توصیف آن به لفظ قاطع کتابت میکرد و همین طور در لفظ حجت
اما از اینجا که بعضی فصحا در امثال چنین تراکیب حرف یا بجهت تعظیم و تفخیم زائد می کنند قایل نیز
نظر بران درین مقام آورده * راسخ * استوار * جوامع * جمع جامع گرد آرنده * بأهم *
جمع است جوامع هم بترکیب متفاوت یعنی هم جوامع بلند بها هم موصوف جوامع صفت * إنما *
ست یافتن عدالت إنما منسوب بطرف عدالت مصدر بمعنی مفعول * آرایک *
جمع اریکه تخت * کافه * همه * بدائع * جمع بدیعه نادر و عجیب * ودائع * جمع
ودیعه امانت * حضرت * درگاه * صمدیت * بی نیاز شدن * باع * بسیار
* وسیع * کشاده * فسیح * کشاده * مقر * جای قرار * اماکن * جمع مکان
* محال * جمع محل * حوافر * جمع حافر سم ستور * خیول * جمع خیل اسپان * لمعات *
جمع لمعه روشنی * سیوف * جمع سیف شمشیر * خواقین * جمع خاقان * کنایس *
جمع کنیسه عبادت گاه ترسایان که در هند بنام گرجا شهرت دارد * خذلان * خواری
* ایقان * بی گمان شدن * المنة لله تعالی و تقدس * احسان برای خدای برتر و
پاک * جنود * جمع جند لشکر * هنود * باشنده ملک هند و بعضی گفته جمع هندی * انبساط *
درست شدن * مصداق * تصدیق کننده چیزی * قوله احسن کما احسن الله الیک *
نیکی کن چنانکه نیکی کرد خدای تعالی سوی تو * تمهید * گستردن * رافت * مهربانی کردن
* تاسیس * بنیاد کردن * اشاعت * پراگنده کردن * امانی * جمع امنیه آرزو
* رشحات * جمع رشحه آبیکه از جائی چکد * سحاب * ابر * مطرات * جمع مطر
باران * امتنان * نعمت دادن و منت نهادن * بدرقه * راهبر * کفار * جمع کافر
منکر * جزائر * جمع جزیره تاپو * تعدی * ظلم کردن * زائران * زیارت کنندگان
* حرمین الشریفین * مکه و مدینه بزرگ * زادهما الله شرفا * زیاده کند الله بزرگی آن
هردو را * سنگ راه * مانع و مزاحم * قوله پیش نهاد خاطر آمده * ای چون لازمین

از این مهمات فراغ حاصل شود از اینجا که کفار فرنگ در جزائر دریای شور در آمده دست
تعدی دراز کرده سنگ راه زائر و تاجر شده اند پیش نهاد خاطرم آن بود که بمدد عنایت
الهی خود بنفس نفیس ایزدی متوجه شده آن راه را از خار و خس یعنی از ظلم و ستم کفار مذکور
پاک سازیم * عراق * نام ملک معروف که بر کنار دجله و فرات واقع است * عُروة
الوُثقی * جای گرفت استوار * عُدول * برگشتن از راه * بی انتها * بی
اندازه * بارقه * روشنی * رُشد * راه شدن * زائچه * حساب یکسالهٔ
منجمان * مُرتهن * طاهر * مُعاضدت * مدد نمودن نواب سلطان روم جهود و جبره آمده *
اکبر بعبدالله خان می نویسد که از آنجا که در بولاسلطان روم موافق اجداد خود را که با اجداد
والی عراق بوده اند وا نگاشته نظر بر ضعف ظاهری والی عراق کرده مستعد گرفتن ملک او
شده است قطع نظر از آنکه والی عراق مرد شیعی است لیکن محض لحاظ این معنی که پیغامبر ما و او
یکی است می خواهم که معاونت او فرمائیم علی الخصوص وقتیکه ملاقات آشنائی با اسلاف
والی عراق منظور آید آن وقت زیاده مراعات او بر ذمه خود لازم می دانم خصوصاً درین هنگام
دریافت رسید که والی ایران ایلچی خود مسمی علی قلی را با تحف و هدایا جهت استمداد های
کمک والی عراق بدرگاه ما روانه نموده پس بر ذمت ما واجب گردید که نظر بر عراق
وجهه روییم * کأن لم یکن * گویا آن نبود اصله کأنّ لم یکن بود کاف برای تشبیه و اِن
مخفف اِنّ که معنی تحقیق است * سیّما * خصوصاً * اسلاف * جمع سلف پدر پیشین
* تحف * جمع تحفه * هدایا * جمع هدیه هر دو معنی چیزیکه از روی محبت برای دوستان
فرستند * ادعلی * لقب علی قلی ایلچی است یا نام جائی که ایلچی مذکور باشندهٔ
آنجا است * عنان * دوال * سست قرابت * باید دانست که از آنجا که
عبدالله خان به پنج واسطه تا امیر تیمور و اکبر بنج از اولاد او بسبب قرابت رسد لهذا سست
قرابت ارقام نموده * بدید * تو کردن * سیادت * پیشوائی * نقابت *

نمیر * میر قریش * نام ایلچی عبد الله خان * مخیم * جای برپا کردن خیمه * سرادقات *
جمع سرادق آنچه بالای صحن خانه کشند و آنرا در هندی شامیانه گویند * مضرب * جای
زدن * خیام * جمع خیمه * مجمع البحرین * جای جمع دو دریا یکی دریای فارس و دیگر
دریای روم که در آن جا موسی و خضر علیهما السلام ملاقات کرده بودند و اینجا از این هر دو
یکی از ذات خود کنایه نموده و دیگری از ذات عبد الله خان * مطلع السعدین * جای
طلوع و ظهور دو نیک بختی * بالمشافهه * روبرو * وساطت * در میان شدن
* بها * خوبی و زیبائی * استعداد * طاقت و قوت * افاضت * خیر رسانیدن
* فیاض علی الاطلاق * بخشنده مطلق و مراد از آن خدای تعالی است * مجالس انس *
مجلس با انس مصدر بمعنی مفعول * نفایس * جمع نفیس چیز عزیز و پسندیده * حقایق *
جمع حقیقت ثابت و سزاوار * شرائف * جمع شریفه بزرگی * دقایق * جمع
دقیقه چیز باریک * اشباح * جمع شبح جسم و شخص * مؤانست * با کسی انس
گرفتن * قولمه زنی که در باب قصبه فرزند شاهرخ میرزا آمده * دانستنی است که شاهرخ
میرزا و فرزندان او ظاهرا از اکبر باغی شده باتم عفیر و لشکر کثیر جهت مقابله و مجادله عبد الله خان
بایمای اکبر بطرف توران رفته چند بار با فوج ظفر موج عبد الله خان جنگ و مقاتله نمودند
از قضا کار هر دفعه هزیمت بر هزیمت خوردند و بعد فتحیابی عبد الله خان خطی محتوی عذر و
معذرت اید از ذلت و خواری که از دست لشکر عبد الله خان در اثنای جدال و قتال بـ
شاهرخ میرزا و فرزندش رسیده بود باکبر ارقام فرموده بود پس اکبر در جواب معذرت
عبد الله خان می نویسد که هر سزا و تنبیهی که باو رسید بهر یک فعل ناشایسته او مقتضی آن
بود که خان اشنای او تا این جا رسیده و هر تنبیهی که باو رسانیدند از الهام ربانی بوده است
و شاهرخ میرزا چون بعد از آوارگیهای چند در چند التجا بدرگاه امن پناه ما آورد و غیر از آنکه
تقصیرات او عفو فرمائیم صورتی بنظر در نیامد و امید از شما نیز آنست که از جرایم او درگذرند

گذرند * اِغوا * گمراه کردن * اَمواد * جمع ماده اصل ترکیب جزی * تساهل *
کاهلی * زلّات * جمع زلّه لغزش * قواعد * جمع قاعده بنیاد * مُدّعیات * جمع
مدعی مطالب * مرجی * نگاهداشته شده * مکالمه * باهم سخن کردن * واقعه * حادثه * حرمان *
آمرزدگی حاصل مصدر * رضوان * خوشنودی * اسکندر خان * پدر عبدالله خان
یا کسی از خویشان عبدالله خان بوده است * انار الله برهانه * روشن کند الله در
آخرت و نیست جواب و سوال دلیل سخن او این جمله دعائیه است یعنی مغفرت نصیب
او باد * مآب * جای بازگشت * نقابت * مهتر و سردار کردن و مالک تعیین و سرداری
* نصاب * جای بازگشت * قوله میر صدر جهان * باید دانست که میر باشندهٔ پهانی است
که دهی است از توابع لکهنو و شخص عالم و خوش طبع بوده است در سنه یکم از جلوس
مقدس پادشاه اورا اتفاق حکم اهتمام جهت تعزیت اسکندر خان بر عبدالله خان بشارت
فرستاده بود و گویند میر موصوف اول بذریعهٔ شیخ عبدالنبی استاد پادشاه نصیر را قنای
ممالک محروسه سرفراز بود و در وقت شاهزادگی عرش آشیانی لطیفه و خلیفه می نامد
و در هنگام شاهزادگی سلطان نهایت اورا دوست میداشتند روزی باستیهٔ مذکور جهه
می فرمایند که اگر نوبت پادشاهت بما برسد هر قدر قرض که در دنیا است ادای کنم و یا هر منصبی
که می خواهید دهیم بعد از جلوس میرزا در هر دو امر که مختاری کند میر ادای قرض بر ذمهٔ خود
گرفته منصب چهار هزاری درخواست عرش آشیانی بر منصب مذکور خدمت صدر را دنای
ممالک افزوده عزت و اعتبارش فراوان می فرمایند و بیست سال عمر داشت و اصلاً
در هوش و حواس او خللی راه نیافته بود و گویند مدت استخوانی مانده بود در جاه همیشه بر بساط
ناتوانی افتاده می ماند و شش هزار و بیست مرغ زرد چشم تا شیانه جهت پروازی کند فقط * آعاظم *
جمع اعظم بزرگتر * کبار * جمع کبیر بزرگ * اتقیا * جمع تقی پرهیزگار * تراخی *
دیری * آموزج * نمونه * تحویل * سپردی حاصل مصدر * مقتضا * پسندیده * حرا *

بروش و این جامرا دازان عبارت فصیح و واضح * تها دو تا تاوا * یکدیگر را همه بید باید تا تا هم خود را
دوست شوید * فرغانه * نام شهر معروف که کبوتران خوب باز نده در انجا می شوند * طائر *
پرنده * ذی بال * صاحب بازو * استعاشش * بلند شدن * اهتزاز * جنبیدن
* قوله از فرغانه آه * باید دانست که در زیر لفظ از که بر فرغانه واقع است دو مصدر مذکور
است یکی طلب داشتن و دیگر فرستادن ولفظ از که بر فرغانه مذکور است برای انتزاع و برآوردن
چیزی از جای آورده یعنی چون از انجا طلب موهوم و دیگر لفظ از که بر فرستادن می باید و به جهت تکرار
حذف کرده از سببیه است یعنی از فرغانه طلب داشتن و بسبب فرستادن کبوتران و آمدن
حبیب عشق باز طائر ذی بال شوق در استعاشش آمده است واگر لفظ آمدن نمی بود اگرچه ظاهرا عبارت
درست می شد زیرا که در زیر فرستادن داخل می گردید اما چون خیال آن می شد که شاید حبیب
شخ باز را هم عبدالله خان از فرغانه طلب داشته فرستاده باشند آوردن لفظ آمدن مناسب
نمود * قوله استشمام مود * قائل مود اکبر است * لهو و لعب * بازی کردن * ارباب
وجد * صاحبان عشق و عارفان و سالکان * مبداء * آغاز و مراد ازان این جا خدای تعالی
* سرائر * جمع سریره آنچه پنهان کرده شود * احیاناً * جمع حین گاه * جلباب * چادر
* سلاسل * جمع سلسله زنجیر * قوله وگرنه آه * یعنی اگر چرخ و بازی آنها یاد از نسبت
شوق نه دهد و موجب توجه بمبداء شود پس حضرت واجب تعالی بر سرائر آگاه است که اشتغال
صوری گاه گاه بامثال این امور به کمال توجه من که بمبداء هست به هیچ نوع مانعی نیست یعنی
اگر این چرخ کبوتران موجب ازدیاد توجه نمی شود در توجه کامل من سبب مضرت هم نمی شود

* تشریح مکتوب سیوم *

که بعبدالله خان مرقوم گشته این مکتوب مشتمل بر اظهار آشتی و صلح کل و التیام و محبت کل
و امر از پرهیزگاری و دیدار نیکی خود مع دلائل آن درخواست مکتوب عبدالله خان که مشتمل بر ترغیب
و تحریص اکبر بشرکت اتحاد و یگانگی و متضمن طعن و تشنیع لعنت ظهور رسمت در دین اکبر

اکبر بود * استطلاع * آگاهی * ایوان * خانهٔ بلند * کیانی * کیان جمع کی
پادشاه بزرگ و در کیانی یای نسبت است * چار بالش * مسند * ابر آذری *
ابر بهاری * قوله استشمام گلدسته آه * مصدر او قوله پیرایهٔ خوشدلی وغیره خبر آن
یعنی ورود خط ایشان موجب خوشدلی و شادمانی شد * دیهیم * تاج * قوله
سخنان دلاویز دوستی آه * یعنی هرچه نامهٔ عنبرین شمامه در بارهٔ تاکید مبانی محبت و
تشیید ارکان مودت سخنان دلاویز مرقوم فرموده بودند بوضوح پیوست و بغایت پسند
خاطرم افتاد چرا که این نیازمند درگاه الهی از ابتدای سلطنت روانی همواره با کس
و ناکس غبار دوستی و آشتی منظور داشته پس با آن برگزیدهٔ خلایق خود اتحاد و داد
چه مرکوز خاطر نبود مظاهر خواهد شد * قوله و آنکه در دور فرستادن نامهای گرامی آه * باید
دانست که عبدالله خان از جانب دعوی جدائی اکبر دریافته مدتی از ارسال رسل و رسائل
موقوف نموده بود و اکبر خطوط از طرف اکبر مشعر استفسار وجه عدم اطلاع ایلچیان و مکاتبت
نزد عبدالله خان روانه می شد عبدالله خان پس از مدتی در جواب خط نوشت که گاهی نارسیده
بود که شما سودای دعوی جدائی و بیگانگی در سر دارید ازین ممر در ارسال قاصد و اظهار
دوستی قصوری راه یافت اکبر این معنی دریافته در بارهٔ اجتناب و احتراز از آن دعوی
بعبدالله خان می نویسد که هرچند در مادهٔ دریافت وجه عدم اظهار لوازم دوستی که در مکتوب
شما نگاشته بود خوض نمودم لیکن اصلاً مفهوم و معلوم نشد چه آن وجه محض بی معنی است
* قوله ساخته بودند * یعنی گفتگوی ساخته بودند که بالا مذکور شده * قوله گروهی از ساده
دلان * مراد ازان عبدالله و مخدوم الملک و معصوم خان وغیرهم از امرای باغیان که
در بنگاله بودند * بیراک * شکارند * سالوس * مکر و فریب * قوله اگرچه بی ارتباطهای
درگاه آه * شرط و قوله سزاوار دوستی الی آخره جزای آن * خرم * تازه
* نیرس * آدبات و مهابت اجتماد یافته * یعنی مقرر شده * پایل * جمع پاس

مذاهب * نحل * جمع نحلت مذهب * امثال * جمع مثال که معنی فرمان است در نسخهٔ
مطبوعه غلط طبع شده بایستی امثلها مثل باید نوشت * توقیع * سرنامه * وقیع *
رمز و مانند * وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا * فضیلت و بزرگی دادیم انسان را بر اکثر
آن که پیدا کردیم * که هر شب چراغ * گوهری را گویند که در شب مانند چراغ روشنائی
دهد * اصحاب نقل * اهل شرع * ذکاء عقل * ارباب عقل * حکما * قوله
واکنون که دانش پناه بینش دستگاه مولانا میرزا جان * باید دانست که میرزا جان باشندهٔ
توران شخصی فاضل غیر مقید بدین و مذهب بوده است اول در سلک ملازمان عبد الله خان
منسلک بود چون عبد الله خان ضعف دین او دریافت از بارگاه خود او را بدر ساخت پس از
بجناب دولت نصاب و به بارگاه غربانات محمد اکبر بادشاه مشرف می گردد و به ملاقات
حضرت خود در مصاحبت از دیگران گوی سبقت در ربوده بهر طریقه که می خواست اکبر را
بدان مائل می نمود گاهی معجزات اکبر دلائل ثابت می کرد و گاهی بر آئین الوهیت او باثبات
می آورد رفته رفته این خبر بعبد الله خان رسید عبد الله خان بدریافت این معنی برهم شده
ایمائی در باب ممانعت او ارسال رسل و رسائل باکبر نوشته بود پس اکبر بنا بر دفع شبههٔ
عبد الله خان می نویسد اکنون که دانش پناه مولانا میرزا جان که بچندین صفات موصوف است
هر چند بادشاهان دانشور را هم نشینی باین نوع مردم می باید اما پیداست که جائیکه خرد دوربین
شما خواهد رسید فهم میرزا جان مذکور بآن نخواهد رسید ازین جهت شما از ملازمت خود او را
بر طرف فرمودید بشرف ملازمت ما مشرف گردید و عبارت ازین جهت تا لفظ گردید
در نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده و چون بر فطرت صاحبان عقل و فهم لازم است که دین
و نیت عقل را معطل نگذاشته همواره استمداد از تحقیق طلبند خصوصاً در وقت صحت
با خواندهای سیه دل که از برای خواهش جاه خود از آیات قرانی تغیر می کنند ازین رهگذر
دل دانش گزین من همواره بمدد میرزای موصوف در تحصیل مرضات الهی وغیره می باشد

باشد. آنکه از جادهٔ شریعت محمدی انحراف ورزیده ایم چنانچه طبیبان صوفیه نموده شهرت
داده اند * مماشات * زندگانی کردن و آنچه تا آن زندگانی کند * معاد * عالم آخرت
* مجملات * جمع مجمل و مجمل آنست که مراد و غرض از آن بیان و استفسار محتاج باشد
مثل لفظ هلوع که معنی آن روشن شده است در قوله تعالی إنّ الإنسان خلق هلوعا إذا مسّه الشرّ
جزوعا إلی آخر الآیه که مجمل است و مراد آن معلوم نبود پس بیان کرد آن را قوله تعالی إذا
مسّه الشرّ جزوعا ترجمه آیه به تحقیق انسان پیدا کرده شده است حریص شده و مراد از
حریص شده مفهوم نشد پس بیان کرد آن را قوله تعالی إذا مسّه الشرّ جزوعا یعنی وقتیکه برسد شر و بلا
می رسد یا بی صبری می شود پس مراد از حریص شده واضح گردید * نصوص * جمع نص آیه
قرآن و حدیث صحیح و غیرهما کلام واضح که معنی آن روشن و واضح باشد مثل قوله تعالی جاء
الحقّ و زهق الباطل آمد حق و نیست شد باطل پس در معنی این آیه جای تأمل و توقف نیست
* محکمات * نصوص * آیات محکمات * تأویلات * جمع تأویل گردانیدن کلام از
ظاهر بخلاف ظاهر * تسویلات * جمع تسویل آراستن کاری * مسائل * جمع مسأله سؤال
* مجتهدین * جمع مجتهد راه صواب جوینده * مستنبطات * جمع مستنبط بیرون آورده
شده و تحقیق کرده * عقائد * جمع عقیده آنچه در دل مقرر شده * سلف * پیشین * ماحل *
حالی گرفتن * اقاویل * جمع قول * خلف * پسین * نقض * شکست و تبه کردن
* موارد * جمع مورد جای فرود آمدن * تصحیح * صحیح نگرستن * مواقع * جمع
موقع جای * منشار * سبب * علما * جمع عالم داننده * متنازع فیه * خصومت نموده
شده در آن * کتب * جمع کتاب * متداول * دست بدست گردیده شده * مشایخ *
بزرگ و کلان * تفاصیل * جمع تفصیل * تلبیس و تزویر * هر دو بمعنی مکر و حیله * طینت *
سرشت * فطرت * پیدایش * غی * گردن کشی کردن * موج بحر * طوفان
* عناد * رنج * دار البوار * دوزخ * ساحت * صحرا و میدان * مساحت *

پیدایش حاصل مصدر * حجاب * درگاه * کبریا * بزرگ * امکان * مخلوقات * اقبال * درس * مجالس * جمع مجلس * احتمال * شبهه * بی صرفه گو * بیهوده گو * مشرب * جای آشامیدن * عذب * شیرین * واجب الوجود * هرچه در وجود خود محتاج غیر نباشد مانند ذات باری تعالی که در وجود خود محتاج غیر نیست * کوته دستان * کسانیکه بسبب بی سعادتی دست ایشان بمقاصد دینی و دنیوی نمی رسد * مراسم * جمع رسم و دستور * فارغ البال * خاطر جمع * برایا * جمع بریه خلق * خانقاه * خانه عبادت خان بمعنی خانه و قاه بمعنی عبادت * ناقوس * چوبیکه ترسایان وقت نماز خویش می نوازند * قوله ناچیز سر نیاز آه * ای چون این مردمان ناچیز اطاعت کردند ناچیز سر نیاز بر زمین خاکساری دنبال امید بر درگاه خداوندگاری نهاده آرزوی آنها را بداد و باش برآوردیم * قوله این کار و بار سرانجام یابد * ای هندوستان از نخالهاوند عنها و غیره پاک شود * قزل باش * در ترکی بمعنی سرخ سر قزل بمعنی سرخ و باش بمعنی سر و آن قومی است که کلاهای سرخ می پوشیدند ازین جهت آنها را قزل باش می گویند * قوله بوالی خود * مراد از آن شاه عباس والی ایران * قوله حقوق اسلاف سابقه * حقوق مضاف اسلاف مضاف الیه سابقه صفت اسلاف است * قوله سلطان روم آه * باید دانست که در میان پدر و جد سلطان روم و اجداد والی عراق عهود و مواثیق این معنی بود که همیشه میان خود اتحاد ورزند و با یکدیگر معاون و مددگار باشند * قوله و درین وقت مسموع آه * درین قول واو حالیه است ای حال اینکه درین وقت مسموع می شود * قوله در دل چنان می گذرد آه * اول نوشته در دل چنان می گذرد و باز می نویسد می خواهم ظاهرا این محض تکرار بنظر می آید بنا بر دفع آن باید گفت که در دل چنان می گذرد که شرح آن می کند و آن اینکه از انجا که آئین یگانگی و یکدلی که بآن دو والا دودمان سالها است گسست و به تجدید چنین و چنان شده می خواهیم که چون نزدیک خراسان رسیده شود الی آخره * قوله

* قوله سی آمست * ای حقیقت آمست * حکیم همام * برادر ابوالفتح گیلانی است همایون
نام داشت وقتیکه بخدمت سلطان مشرف میگردد اول مرتبه لحاظ بادشاه همایون تقی مخاطب
میشود بعد از آن باسم همام عزت می یابد در خطوط شناسی و شعر فهمی یکتای زمانه بوده است
و در دانش بهره وافر داشت هرچند اول به منصب سه هزاری و خدمت بکاولی مخصوص
بود لیکن در مصاحبت و قرب بادشاهی مرتبه بلند حاصل نموده در رسالتی و یکم از جلوس
اکبری که هوشیاری و عقیدت او بدرگاه حقیقت اشتباه ثابت شده بود بایلچی گری نزد
عبدالله خان رخصت می یابد و از فرط لطف در حق حکیم مذکور این فقرات چند در نامه که بعبدالله خان
مرقوم شده بود بصورت تحریر یافت و آن اینست افادت و حکمت پناه زبدهٔ مقربان
هوا خواه عمدهٔ محرمان کارآگاه حکیم همام و سوای این القاب مثل مخلص راست گفتار و غیره
در نامه مسطور است و در زمان عشرت او عرش آشیانی ترک درود فرموده کاران بعد از آن که
حکیم همام از خدمت جدا شده در طعام لذت نمی یابد در سال چهل سه هزار و چهار هجری
بدار الخلافت مرغ روح پرواز نمود و دو پسر یکی حکیم صادق و دیگری حکیم خوشحال گذاشت
* مواجید * جمع موجد شیفته شدن * قوله بعد الاشتغال صوری آه * یعنی این بازی خواه
یاد از ارباب ذوق دهد باید بهر طور این اشتغال صوری نوعی مانع شاهده آبرو دی که
مرا حاصل است بیست * شرح مکتوب چهارم *

این مکتوبیست مشتمل اظهار دوستی و ادای دوستی او بیم الهی و نصایح دانشمند و مطوی
معذرت ارسال مدد و کمک در جواب مکتوب شاه عباس که مشتمل اظهار دوستی و وفاق
و درخواست کمک و مساوات بود * آمدنیت * بعدا * حل حلال قد سیه * بزرگ است
بزرگی پاک او * تشابه * مانند * نقاط * جمع نقطه * عقول * جمع عقل * جداول * جمع
جدول جوی خرد و این جا مراد از آن خطوط است که برگرد کتاب می کشند * فهوم * جمع
فهم دانستگی حاصل مصدر * مدرکات * جمع مدرک دریافته * مکونات * موجودات *

* نسبیده * نرم بجهه این زبان لفظ مفرد که در نسخهٔ مطبوع طبع شده مناسب نیست بجای آن زبانان
که جمع آنست باید نوشت * قوله که از زبان بی زبانی بر آمده آه * یعنی از زبان حال مستعد
گویائی شده و جهت بطلب ثنای اینست در بن * بیدا * صحرا که در آن درخت و گیاه نباشد
* کنگره * محراب شکلی که بر سر حصار راست کنند * قوله اگر جمیع نقاط آه * یعنی اگر همه
عقول و افهام با معلومات خود بارادهٔ حمد پاکش جمع شوند یک حرف هم از آن ادا
نتوانند کرد اگرچه در حقیقت جمیع ذرات در حمد ایزدی مصروف اند که از زبان حال جود
بیز که حمد مقید بیس او تعالی سرگرم شده مشتاقان ثنای پاکش را آرزو بهند و مشتاق حمد و ثنای
او تعالی دارند اما از عهده اند که از آن بیرون آمدن نتوانند * قوله علی نبینا و علیهم
التحیة والسلام * بر پیغامبر ما و بر پیغامبران دیگر رحمت و سلام خدا باد و این جمله دعائیه است
* جبرئیل * جمع نبیل بزرگ * عطیات * جمع عطیة بخشش * منابر * جمع منبر جای بلند
که از چوب و گل سازند * تبیان * بیان * ذروه * بالای هر چیز * قوله رحمت تازه آه *
تا اینجا مقولات قول آنان هم تمام می شود پوشیده نماند که نظر بقول پس آنان هم مناسب آن
بود که در اینجا گفت استدعای رحمت تازه کنم و بجای ادا نموده تیر ادا کنم می آورد پس
بدرستی و توجیه این مقام اظهار می کنم که غرض قائل از آوردن صیغهٔ مضارع آنست که
اطلاع بر آن معنی شود که این عجز و قصور در حمد او تعالی نه صرف در حق من بهر است بلکه در حق
همه کسان بهر است که در حمد او تعالی معترف تقصیر خود شوند * گولی * دیوی * الهی *
اخروی * آنفسی * ذاتی * آفاقی * کسی * مسهلک * نیست شونده * ثنای مطلق * ذات
عاری عن السمه * مطلق * سایه * مواید * جمع نعمت ستایش * داعیه * خواهش
* مقاصد معاد * قرابات داستن * نصائح و مواعظ * حکمت عملی * علم باحوال نفس
باطنه اصفهان الهیین رویکه افعال محموده و مذمومه با دلایل آن و صادر می شود و بعضی از آن
را نسبت گفتاری [illegible] تعبیر کرده اند و آن بر سه قسم است [illegible]

تهذیب اخلاق و تدبیر منزل سیاست مدن * سلسلهٔ امکانی * سلسلهٔ موجودات
* دیباچه * آغاز چیزی و رخساره و دیباچه هم درست است * قوله چون دیدهٔ انصاف
آه * یعنی چون دیدهٔ تامل و امعان نظر ملاحظه می رود و اظهار بیان نعمت هم مثل حمد و شکر او
محال است * گرم روان مسالک دین * بادشاهان و سرداران و سرابستان مایل
نفس مراد است آن * ارواء سیراب کردن * دست آوردن یاز * وسیلهٔ دست
* قوله روان گرم روان آه * مبتدا * قوله صعید سعادت آه * خبر آن * قوله
المسمه تقدس * ازین جا تمهید یکهٔ جدا است که ذکر آن مقصود است * مصحوب *
همراه * اواسط * جمع وسط میان * لیل * شب * نهار * روز * اعتدال *
میانه بودن * کهت * بوی خوش * تسطیر * نوشتن * تمایل * جمع تمثال
در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده تحاشی آمیکه باشد باید نوشت * قوله آنچه در توقف آه *
شاه عباس در خط خود شکوهٔ عدم ارسال رسل و رسائل نا کرده نوشته بود اکنون در جواب
آن می نویسد که فی الواقع روابط معنوی چنان اقتضا میکرد که این همه دیر نکشد الی آخره القول
* وسعت و گشت * فراخی * رایان * جمع رای بمعنی راجه و غیره * یمرّ * سر
کشی کردن * تمرد * گردن کشی کردن * قوله شمولا و استقلالا آه * یعنی همه بلا واسطه
و بغیر واسطه در ظل اطاعت ما در آمدند * قلوب * جمع قلب دل * مساعی *
جمع مسعاة کوشش * تمهید شده * یعنی عمل آمد * مستقر * جای قرار * رایت *
نشان * طرز دانان * واقف کاران * مسالک * جمع سالک * آبادی * جمع آیدی
ایدی جمع ید دست * ایه * گروه * تسلط * غالب * انشراد * بسته شدن
* ارتکاب * سوار شدن بر چیزی * مصاعب * جمع مصعب کار شدید و سخت
* اشتیاق * آرزو کردن * طهر * پاک * ائمه * جمع امام پیشوا * معصومین *
بی گناهان * مرور * گذشتن * قلع * برکندن * قطع * بریدن * مجهولی *

دست درازی * توسیع * فراخ نمودن * آویه * جمع پوانشان * استدلال * پناه جستن بسایه * گل زمین * زمین گل مرکب مقلوب * تبت * نام شهریست متصل کشمیر * غزنین * نام شهریست مناسب عربی کابل * سباع * جمع سبع درنده * قطاع * ای قطاع الطریق که معنی رهزنان است * شرودان * آیندگان درندگان * ثعالب * جمع ثعلب روباه * بطریق استطراد * بطریق قریب * علیین * جمع علیه غرو بهشت شاه علیین مکان مراد از ان شاه طهماسپ حد شاه عباس * هرج و مرج درهم برهم * اطمینان * آرام گرفتن * دیار * جمع دار شهر خانه * باطن حقیقت تاسیس * باطن حقیقت سرشت * فتوت * جوانمردی * قوله درین هنگام * یعنی درین معرکه * قوله مهم قندهار آه * باید دانست که از فحوای کلام معلوم می شود که درین وقت نه قندهار در قبضهٔ شاه عباس است و نه در حل میرزایان قندهار و به تصرف اکبر لیکن والی قندهار با شاه عباس نائرهٔ قتال می افروزد و میرزایان قندهار طرفداری والی خود می کند و معاودت شاه عباس می نماید و عزم اکبر آنست که فوج ظفر موج سوی قندهار روانه سازد و قندهار را تقبضه خود در آرد و میرزایان قندهار را امیر او ب دهد * تکاسل * سستی نمودن * تقاعد * سستی * نکاره * جمع نکره سختی و رنج * استطلاع * اطلاع * جیاره * آزمودن * قطعا * بالکل * مامن * جای پناه * اوزع * بالهام * نعیم * نعمت * قوله محظور حواشی آه * ظاهرا ازین عبارت چنان هویدا می گردد که درمیان افواج اکبر و میرزایان قندهار شعله جنگ مشتعل است و میرزایان هم مخالفت با شاه عباس دارند لهذا اکبر شاه عباس چنین می نویسد که محظور باطن ما بود که اولا قندهار را از میرزایان قندهار بدحل خود در آرم بعد از ان اگر میرزایان از نافرمانی ما نادم گشته اجابت شما لازم شمرند درین صورت فوج ما با میرزایان متفق شده هرگونه امداد ایشان نماآرند لیکن پس از وقوع اطاعت میرزایان باز می نویسد که چون میرزایان اولا از

از مستمندان بابود و بالعکس باشما رنگ و قتال ظهور رساید فون آنکه از شما استمداد شود و
معبر اینکه شما ظاهرا از طرف من مدد و کمک طلب نمائید فرستادن جوشش منصور به طرف
میرزا امان در نظر عوام محتمل بر منابابه و محاربه من باشما می شد لهذا از این اراده بالعکس منحرف
گردیدم * تقاوه * خلاصه * طیبین * جمع طیب پاک * طاهرین * پاکان و مراد از این
هردو لفظ دوازده امام است که گویا شاه عباس قائم مقام آنها بوده است * قرة
العین * خنکی چشم * نادم * شرمنده * خویشی * جمع خویش لشکر * رستم میرزا
و مظفر حسین میرزا * هردو از میرزایان قندهار بوده * مخیم * مقام بر پا کردن خیمه
* عازم * قصد کننده * جازم * استوار * انهاض * برخاستن * تولجات ماوراءالنهر *
باید دانست که ماوراءالنهر را در آن وقت تصرف عبدالله خان بوده است * بلاد * جمع بلد شهر
* بیت * ستان و داع * مذکره * یادوه * ناموس اکبر * شریعت و این جا
لفظ شریعت که بعد آن واقع شده بدل و تفسیر آن توان گفت * عرا * دوش
* قسطاس * ترازو * تام * کامل * اصلاب * جمع صلب استخوان پشت که جای
نطفه است * کرام * جمع کریم بخشنده و جوانمرد * حزم * هوشیاری * اکادیب * جمع
یکدب دروغ * اقدام * جمع قدم * موروثی * قدیمی * هدم * ویران کردن
* احتیاط * هوشیاری حاصل مصدر * جوساره * جون خالص * تخریب * ویران
کردن * مستعار * عاریت گرفته شده * مرضات * خوشنودی * معاضد و
معاون * هردو بمعنی مددگار * اشفاق * مهربانی کردن * نصب العین * در دیدی
چشم * مطالع * جمع مطلع جای طلوع * ولیت نصب العین مطالع داشت * ای همواره
در دیدی چشم اسباب دولت خود را باید داشت * طائق مختلف الکیش *
مردمانی که مذهب و دین جداگانه دارند * طائق متلون الاحوال * کسانیکه احوال آنها از
یکدیگر علیحده است * فیض * بخشش * تربیت * پروردگاری * طرز * روش * وادار *

عدل کننده • عِرض • حسب وشرف • ناموس • پنهانی • مُساهَله • آسان گرفتن
• قوله آدمی زاد در کار دنیا آه • یعنی آدمی در کار دنیا که ناپایدار است دیده و دانسته
نقصان خود نگزیند در کار دین که پایدار و قائم است چگونه سستی و غفلت نماید پس هر گروه
از دو حال بیرون نیست یا حق بجانب اوست درین صورت راه راست جویندگان
را باید که پیروی او کنند و یا حق بطرف او نیست پس درین صورت آن بیچاره خود بیمار
نادانی و جهل است لایق ترحم و شفقت است نه سزاوار عداوت و ملامت پس بر تقدیر
ثبوت این مقدمه باید که دشمنی و بغض نامردمان بسبب اختلاف مذاهب تحمل نماید • شِیمه •
خصلت • قوله از نتایج این شیمه • یعنی از فوائد این خصلت فراخ‌حوصلگی آنست که
وقت غلبهٔ غضب دوستان ناشناسند دشمنان پایمال می‌شوند و دشمنان دوست نما را
دخل مکر و فریب نمی‌ماند • قوله نشست • ای باید نشست • قوله گردانید • ای
باید گردانید • غَزلوی • پیچیده • حَریم • گرداگرد خانه • جَریده • تنها • ملازمان • لازم
گیرندگان • اِعتصام • چنگال در زدن در رکاب سعادت اعتصام رکاب چنگل زننده
سعادت مصدر بمعنی فاعل • مُلهِم • خبر دهندهٔ غیب • قوله هنوز رایات آه •
یعنی هنوز به کشمیر نرسیده بودیم که بهادران فوج ما که بکشمیر متعین بودند و بحسب
مصلحت وقت شریک باغیان شده بودند سر آن مایهٔ فساد را بدرگاه ما آوردند
• مَهبط • جای فرود آمدن • اِستسعاد • سعادت حاصل مصدر • اَیمَن • امالهٔ آمن
بی خوف شونده بسبب کسرهٔ اماله یک الف بیادل گشت ایمن شد • سُلاله • خلاصه
• اِلتباس • پوشیده گردیدن و آمیختن فراگرفتن کلمات خیریت اِلتباس کلمات خیریت
آمیخته مصدر بمعنی مفعول • تفویض • سپردن • خلوت انس • خلوت مأنوس مصدر
بمعنی مفعول • مرجو • امید کرده شده • شمائل • جمع شِمال عادت • مُکاید • جمع
مکیده بهم سگالیدن • تائیدات غیب الغیب • تائیدات عانامه و پوشیده • مؤید •

* مؤید * مدد کرده شده   * تشریح نامهٔ اول *

این نامه ایست که بعد از فتح کشمیر متضمن استدعای ارسال رسل و رسائل و اظهار مقدمات تحریص
و ترغیب آن والی کاشغر مرقوم شده * کاشغر * شهریست متصل کشمیر * شگرف * آنکس *
و بیا * شکوه * مهابت * رئیس * کلان * داور * پادشاه عادل * بیمال *
استاد مثل * اکلیل * تاج * قوله سرآمد کارهای شایسته آه * اگر والی کاشغر می نویسد
که هرگاه عظیم تر از کارهای لایق آن ست که قدر و منزلت هر کس شناخته موافق آن
دوستی با آن کس نمایند لهذا امیدواران نهاده و دهان آنست که هم چنان که پادشاهان
روزگار دیگر دستور رعایت ایزدی که درباره ماست سالها سامان دوستی شده همیشه
فرستادن قاصدان و نامجات مسرت پیرای خاطرها می شود آن گوهر اکلیل هم ملاحظه چند سی
روابط قدیم زیاده تر از همه طریق مراسلات کشاده چهرهٔ مساعد تمهیدی و نیک گردادی را
زیب و زینت بخشد * منصوبت کرده * جامهٔ برگزیده ترکیب مقلوب * بی حیایانه *
بی باکانه و بی ملاحظه * استظهار * قوت و پشتی حاصل مصدر * بیسترگ * مردگبر
* درایان * این لفظ در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن درایات باید نوشت * قوله
درین هنگام آه * یعنی درین هنگام که بکاشمیر رسیدیم معلوم نمودیم که سابق ازین شما شاه
محمد مراد را برسم رسالت فرستاده بودید این معنی باعث مزید فاطنت ضمیر باشد * قوله
چون در بیولا او حوادث زده آه * یعنی چون بالفعل شاه مراد ایلچی شما از دست ظلم و
تعدی قزاقان تباه شده در درگاه ما رسید بر حال او نوازش کرده روانه بطرف شما نمودیم
* مراحل * جمع مرحل جای گاه * قوله برتو میدهد * یعنی ظاهر می شود * قوله یکی از طرز
دانان آه * یعنی یکی از سیاحان خود را * دکوچه * دو درخت بزرگ * دیده وری *
دانائی * سوانح * جمع سانح * منقح * تحقیق کرده شده * قوله با که آدیربن دارد *
یعنی با که دوستی دارد * ذوفنون * صاحب فنون * غازه * گلگونه است که زنان

... شرح نامهٔ دوم که بشرفای مکهٔ معظمه تحریر یافته .

این نامه ایست متضمن اظهار عزم ارسال ادرارات و معذرت وقوع توقف در ارسال

آن بجهت بودن چند در چند و بعد از آن فرستادن آن برای شرفا و قسمت مکهٔ معظمه همراه شیخ

عبد النبی * شرفا * جمع شریف مرد بزرگ شریفی که از سادات باشد * مکرمه * بزرگ داشته

شده ... فیا ایها الله تعالی من بهائم الانفس والآفاق * که ظاهر است آن که را

خدای تعالی ... بر مردمان ... الحمد لله وکفی والسلام علی عباده

الذین اصطفی ... علی معشر الشرفا * جمیع حمد ثابت است

برای خداوند کافی است آن خدا ... جمیع امور و سلام بر ... محمد برگزیده و بر بندگان او و آنان

که مقبول بودند نزد او ... خصوصا بر گروه سادات باد * برایا * جمع بریه خلق * نعیم * نعمت

... بزرگ است نعمت او * مرد الآمال * جوشن دل * منشرح

البال * جوشن دل * مواظب * ... * بوجه من الوجوه * بطوری از اطوار

* تحرز * ... جمع عاجز * فقرا * جمع فقیر * بقدر میسور * باندازهٔ آسان و سهل

* مولد * ... جمع مائده خوان * محظوظ * بهره مند * ... لذت یابنده

* خیر البلاد * بهترین شهرها * احسن البقاع * نیک ترین جاها * زمره * گروه

* متکئین فیها علی الارائک * تکیه زنندگان بر تختها در بهشت و این آیه در شان ساکنان

بهشت نازل شده * حجاج * جمع حاجی * ... حاجیان * ادرارات *

جمع ادرار بخشش * تسع و ثمانین و تسعمائة * ... * ... راه

... * اشرار * جمع شریر * ... اطلال * ...

... پوشیدگی حاصل مصدر ... حرایم * جمع حریم

گرداگرد خانه ... جمیله ... بزرگ ... * کوشش

... خوشنودیها ...

مهرات ٭ بال سنگ و پاکیزه ٭ جریان ٭ روشی ٭ طومار ٭ نامه ٭ قوله حدا جدا سوای مبانی آه ٭ یعنی مبعوث است کسی مذکور جدا جدا از روی سوای مبانی که جهت تعمیر که در طومار مرقوم شده مرسول نمود که شرفای و حرم هم رسانیده شود ٭ باسر و اکنان ٭ پوشیده ٭ قصات ٭ جمع قاضی حاکم ٭ جرید ٭ باده ٭ اِسناع ٭ جریدن ٭ قوله مبلغ ده کند آه ٭ ای مبلغی که جهت خرید اشیا فرستاده شده اگر از خرید و ذکر کند از مبلغی که جهت شرفای که در حرم فرستاده شده و در آن صرف الله نموده اند التماس آن مبلغ که جدا جدا جهت مردمان مسطور من مرسل گشته واضح شده ٭ تجار ٭ جمع تاجر که داد کند و ٭ کمالات اکتسابیه ٭ کمالاتی کسبیه کیلی شده بمعنی بدست ٭ اثبات ٭ جوار کردن ٭ آطهر ٭ پاکتر ٭ آرامه ٭ رفتن ٭ کفرا ٭ و دو سطح این بکشاین کفش ٭ قوله سمت بصائل آه ٭ باید دانست الشیخ معین الدین رساله سام نشانه اکر تصنیف کرده بود و در آن حامی حصارها ذکر الهیات واثبات معامرین ثنا مزدوج مسطور رساله پس برد مادر بر دیا رحمت این سعی و دلیل آورد ابیات شیخ نشانه الیه شده مایه آن اکبر شرفای که نطهی ٭ اسد لکان محقق ٭ و بهتر است حقیقی مادر ٭ نعوذ بالله من شرور انفسنا ٭ ایاه و حدانی جوید ابد بدی ای در است آن محرمان ٭ حربی ٭ ای سختی ٭ المتوسل ٭ چسپاندیده عقل ٭ متوسل ٭ شریع وحرف ٭ اتباع ٭ پیروی ٭ صبیان ٭ جمع صبی طفل ٭ صدود ٭ رو یک ٭ قطاع ٭ جمع قطعه پاره زمین که از زمین دیگر محدود و ممتاز باشد ٭ آدعیه ٭ جمع دعا ٭ مأثوره ٭ نقل کرده شده ادعیه ماثوره آن را گویند که از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نقل کرده شده است ٭

٭ رقعه اول که ملا امانان فرنگ تحریر نموده ٭

این رقعه ایست مشتمل بر اظهار تمام و ادرساط ٭ استدعای ارسال رسل و رسائل ٭ صدر ٭ آسیب ٭ قصاره دامن ٭ مامون ٭ آمال ٭ داده شده ٭ قطعه ٭ جابجا

* اَقطاع * جمع قطعه گوشهٔ زمین * لامکان * یعنی مکان لای نافیه مکان جای بودن و ظرف لامکان
قیام ذات باری ذات ثابت کنند زیرا که اگر برای او تعالی مکان ثابت می شد حادث شدن
وی لازم می آمد * اختراع * نو آوردن * مُدَبِّر * تدبیر کننده * خطرطبه * آوازه
* اِمتزاج * آمیزش حاصل مصدر * اِستیناس * محبت * اَرواح * جمع روح
جان * نقیّه * پاک * مَعاشِر * جمع معشر گروه مردم * اَصوب * درست تر
* ادیان * جمع هادی رهنما * اَصلح * بهتر * سُبُل * جمع سبیل راه * قوله بسا تشن
آه * مبتدا و لفظ ها و خبر آن * بَصائر * جمع بصیرت بینائی و زیرکی * مُقتبس * نور گیر
* وِلایت * تصرف کردن و دست یافتن * تجلّی * روشن شونده * دِرایت * دانائی
حاصل مصدر * عالم لاهوت * عالم چهار اند عالم ناسوت که عالم اجسام است و عالم سفلی هم
آنرا گویند و عالم ملکوت که عالم ارواح است و عالم جبروت که عالم صفات است و عالم لاهوت
که عالم ذات است * فائق * فضیلت دارنده و برگزیده * مدار * موقوف علیه * کَیف *
پس چگونه * بناء علی هذا * ای بنابراین * تهمت * قصد * قباب * جمع قبه بنای گرد بر آورده
چون گنبد خلافت قباب جای قرار خلافت * تجلیات * روشنی ها * مُحیی * زنده
کننده * المستغنی من التوصیف والتعریف * آن کس که بی نیاز و بی پروا است از
وصف و تعریف * تفوّق * برتری و افزونی * جوار * همسایگی * تألّف * با هم الفت
گرفتن * تأنّس * آرام گرفتن و این جا مراد از ان محبت * عُظمی * بزرگتر * وقائع *
جمع وقیعه کارزار * کُبری * بزرگ * احراز * جمع کردن و این جا مراد از ان تحصیل
* خَلف * قائم مقام * تحاوست * جواب دادن * علی التوالی والتواتر * پی در پی
* ابواب * جمع باب دروازه * مبین * آشکارا شده * مُدلّل * حجت آورده
شده * مُبرهن * دلیل آورده شده * عقلا * جمع عاقل * کُبرا * جمع کبیر بزرگ
* قوله چه قدر دارد * یعنی هیچ قدر ندارد * مساعی * جمع سعی بمعنی کوشش * دواعی *

* دواعی * جمع داعی خواهش‌ها * ترسله * بزرگ * آثار * جمع عمر * مقاصد صوریه *
مقاصد دنیویه * مستلذات سریع الزوال * لذات زود سست شونده * مشتهیات خریب
الاضمحلال * خواهشهای زود نابود شونده * مضمحل * نیست و محو شونده * تشمیر * کوشش
کرده * هدایات لم یزلی * هدایت الهی * مشاغل * جمع مشغل کار * ما هو الحق *
آن چیز که حق است * مدرکه مطالب * مقدم همه مطالب * فاتحه * شروع * مآرب *
جمع مأرب حاجت * ربقه * حلقه از رسن * تقلید * حمائل و حمائل در گردن کردن
و اسیر رسم تقلید اند یعنی گرفتار مذهب و دین آبا و اجداد خود شده اند * اقارب * جمع
اقرب نزدیکتر * معارف * جمع معرف مرد شناخته ظرف است بمعنی مفعول چنانچه
مقصد بمعنی مقصود * دلائل * جمع دلیل * براهین * جمع برهان حجت * قوله علت غائی
باید دانست که علت چهار اند * علت غائی * علت فاعلی * علت مادی * علت صوری *
علت غائی آنرا گویند که سبب ایجاد چیز باشد و آن در تصور مقدم باشد و در وجود مؤخر چنانچه
نشستن بر تخت که علت غائی است و قبل از بنای آن متصور می‌شود و علت فاعلی بنا کننده
تخت را گویند مثل نجار و علت مادی ماده تخت را گویند مثل چوب و علت صوری صورت
و هیأت تخت را گویند * مشتغل * فرو هیده * شیمه * سبع گیرنده * سلاطین *
جمع سلطان * مغایرت * قوله زبان عربی و فارسی در آورده اند * یعنی ترجمه آن بزبان
عربی و فارسی نموده اند * ما یرق العیون والاخلاص * راست تحت * والسلام
علی من اتبع الهدی * و سلام بر آنکس که پیروی کرد راه درست را باد

* تشریح فرمان اول شاهنشاهی *

شاهزاده مراد در وقت مراجعت از کشمیر این فرمایست مشتمل بر اظهار کیفیت و حقیقت
وقایع فتح کشمیر و تعداد نعم و عنایت‌های الهی و متضمن است بر تحریض شاهزاده بسوی
ادای شکر این چنین فتح عظیم * شاه مراد * پسر اکبر شاه است * تقاوزی *

ربانی و این لطف ترکی است * قوله از آغاز اورنگ آرائی آه * یعنی هوشمندان بر اتفاق
نیت و درایت خواهند نمود که از آغاز سلطنت ما ادام جان بخش بسیار لطف و عنایت
خویش به نسبت ما مرحمت فرموده * یورش * کوچ کردن * بندگان خدا * مراد از آن
ابنای پادشاهان * هم ابستند * بخشش * شاه راه * راه کشاده * قوله از آن جمله آه *
یعنی از جمله عطایا که جهت شکرانه دوستان و هدایت دشمنان ذکر می کند آنکه * امرداد الهی *
امرداد نام ماه پنجم از ماههای تاریخی الهی منسوب بطرف اکبر زیرا که اکبر بعد جلوس خود وزرا
الهی گویانید لهذا پس از جلوس خود ماهها را منسوب بذات خود می نموده اند * زیادتی
* رخصت یعنی اجازت یعنی * اعلا * بلند تر * قوله آنها که بمزید عنایات آه * یعنی آنان که
مقرب درگاه ما بودند بطور شایسته ما الهی هوا و غیره را بعرض رسانیدند به سمع قبول ما میشود * قوله
در همان تاریخ * سابق گفته که در همان تاریخ دولت افروز باز می گوید در همان تاریخ
ظاهرا این محض تکرار معلوم میشود لهذا ما قبل آن باید تطور می کنم و می گوییم که جمله اول فرموده
است همان روز و زین شبهه آن بود که از این روز که ام روز مقصود است زیرا که در
هرماه یک روز پنج ماه می آید پس بنا بر تعیین روز ذکر همان تاریخ نمود و الله اعلم بالصواب
* تکل * کسی که موی سر دراز باشد و آن اشاره بطرف قاضی علی خان حاکم کشمیر که در حکومت
کشمیر با اهتمام میرزا یوسف خان سردار فوج عرش آشیانی با ملک احمد و حرکت گیر شده از فوج
شاهی بقتل رسیده بود و از انجا که سلاطین با الهام ربانی و القای سبحانی بهره مند می باشند اولا
عرش آشیانی که از لاهور بکشمیر متوجه می شوند در اثنای راه بر زبان الهام ترجمان
خود می آرند که این بیت از کیست و در حق که ام کل ل معز است بعد از آن یادگار او خیال
خودسری بسر آورده متابعه با پادشاه می نماید پس چونکه مادر شش نقره نام بر بالکاری در زمره
بولیان نام بر آورده بود طلب سبحانی این شعر در حق او از زبان غیب بیان می فرماید * شعر *
* ولد الزنا است حاسد منم آنکه طالع من آه * عبور * گذشتن از آب * حاشا و کلا *

دور باد و پاک باد این هر دو کلمه دعا برای احتراز از چیزی استعمال می کنند * منشئت * حواسش

و این جا معنی حواسش حاصل مصدر * اهمام * غم خوارگی کردن * متقول القایقت [illegible]

وحشت انجام * سهیل نام ستاره است سهیل یمانی منسوب بطرف یمن از زیر اکو وقت

جانب یمن بر می آید * ولد و لدالزنا آه * تا جماع غیر حلال کردن معنی ولد الزنا [illegible]

بر زن حرامی و در اصطلاح شعرا کسی که خود بخود پیدا می شود و یکی از خواص ستاره سهیل است

که وقتیکه بر می آید آن وقت کرمهای منتشر ابتدا اول طلوع خود [illegible] قرار

و اینه ولد الزنا اش گفت * بود و در اصل [illegible] است یعنی در اصل همان

کان [illegible] * [illegible] * شمسک * در آمده [illegible] که معنی لغت

[illegible] از اینکان که [illegible] مراد [illegible] و یا دوست می دانند

* جدول * خوار و ذلیل * گوشه عار و مهاک * شهریور * نام ماهی است از ماههای پارسی

* [illegible] * دوزخ * زمستان * سرما * دیگی * نام جائی [illegible] * معرکه لشکرگاه

* [illegible] یارم [illegible] یعنی [illegible] [illegible]

این جواب [illegible] لفظ جواب در نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آن جوابیست بمعنی توقع که

بمعنی گمراهیست باید نوشت * دی ماهی * دی نام ماهیست از ماههای فارسی * مکمن *

جای پنهان شدن * تشریح [illegible] شاهنشاهی [illegible] خانخانان در واقعه [illegible] *

خانخانان اسم بزرگ او میرزا عبد الرحیم پسر بیرام خان که [illegible] همایون پادشاه بوده

است مولد میرزا لاهور است در عمر شش سالگی سنه نهصد و شصت و نه بوقت آغاز

شش سال از جلوس اکبری بخدمت حضرت اکبر مشرف شد و هنگام [illegible] حوالی

محلات میرزا خان [illegible] فراز گردید [illegible] بیست و یک سالگی حکومت گجرات بنام میرزا

نام [illegible] خان [illegible] دولت خواهی او [illegible] در سلطان

مظفر حاکم گجرات [illegible] خانخانان [illegible] *

نام او مهیش داس و دو ابتدا در اصل برهمن بود و جوان که آزاد و بندی صفات گوید
یعنی مداح امرا چنانکه قائد اقبال کشان کشان او را بملازمت حضرت اکبر رسانید سبب
سخن سرائی و لطیفه گوئی بدل نشست و بسلک مصاحبان انتظام یافت و شد و هیچ گوی مست
اندیشه ندیمان در بوده مقرب درگاه و خاص الخاص گردید و اکثر خطاب بادشاهی در حق
او بدین عبارت می شد مصاحب دانشور راجه بیربر و چون شعر هندی خوب می گفت اول
بخطاب کب رای که قریب بمعنی ملک الشعرا است مخاطب گردیده و وقتیکه مزاج بادشاه
بر راجه جیچند که راجه نگرکوت بود برهم شد شاه ایوزرا امتیاز فرموده بیربر را بخطاب بیربر که معنی این
است بهادر مست سرفراز فرموده عهده راجه مذکور بجاگیر کرده بجانب لاهور رخصت فرمودند
و در سنه نهصد و نود و چهار هجری همراه زین خان کوکا بجانب سواد و بجور بجدال و قتال افاغنه
آمد و راجه بیربر الحق الله اکرامه منصب دو هزاری سرفراز شده و بسیار مرد سخی بوده
است و در علم موسیقی و لطیفه گوئی و نکته سنجی مهارتی کامل داشت چنانچه دهره های او در زبان
هندی مشهور و معروف است * اعتضاد * اینجا بمعنی قوت است که حاصل مصدر است * اعتماد *
درین جا معنی تکیه کرده شده مصدر بمعنی مفعول * فص * نگین * خاتم * انگشتری * مساول *
برهمه * رمح * نیزه * مصقول * صیقل کرده شده * مخزن * جای پنهان داشتن
* معارک * جمع معرکه جنگ گاه * مقدمة الجیش * سردار لشکر * مقدمة العیش *
مقدمه عیش * مونس * همدم و آرام دهنده * محرم * آگاه * سرائر * جمع
سریرت و راز * حریف * هم صحبت * رحیق * شراب خالص * بیت المعمور *
خانه آباد و مراد از ان این جا کعبه ایست که بر هفتم آسمان برای ملایک است یا می گوید که آنرا
هم خانه آباد گفته اند * خلف الصدق * قایم مقام دوست * اعاظم * جمع اعظم بزرگ تر
* اعالی * جمع اعلی برتر * واسطة العقد * دانه بزرگ عقد * منائح * جمع منحه بزرگی
* مطرح * جای انداختن * سرایت * در گذشتن از چیزی بچیزی الالفاظ قدمی سرایت

سرایت الطاف پاکی از اولیای نسبت است در قدس داس صفت جز برای
الطاف الهی یا الطاف شاهان که ظل اثر اندر برای الطاف دیگری نیست * قدوه * پیشوا
* خواقین * جمع خاقان لقب پادشاهان ترکستان * قوله برخوردار * این در اصل
سد بایه بر وجود و ارای دولت مند شود از آن متمتع باشد و چیره گی برای عاقبت
* نصیر الدین * یاور در ترویج امور دین * ما کانان * سردار سرداران
* چشم زخم * آسیب * اغاعه * جمع الحان توصیت مشهور * ما عذه * یکدیگر را از رحمت
جدا و دور کردن و این جا معنی از رحمت دور کرده شده و مصدر بمعنی مفعول * خلال *
در میان * سوادی * پوشیده * رؤسا * جمع رئیس سردار * نهب * غارت
کردن * شعاب * جمع شعب راه کوه و دره آن * صعاب * جمع صعب سخت
* دلگران بار شده * یعنی بسیار بار برخود بار کرده لرزان می شود * تورک *
سد و سمت * کنی * راه کوه که شوادی بران توان رفت [illegible] قوله اجامعه ما حقیر آدم
قبل این قول واو عطف در نسخه مطبوعه سهو شده و بعد این قول کاتب ساقط کرده
واو عطف باید نوشت و کاف ماعه محو باید کرد زیرا که ترکیب عبارت [illegible] متوال است
ای باوجود آنکه ولایت مذکور در حوزه تصرف در آمده بود و تا حصار غایت قرش و بهر ایس
در خلال حال پوشیده بود در رؤسای لشکر بی ملاحظه جرم بخاطر جمع تعاقب می کنید و متوجه
آستانه می می شود چون اسرار پرده غیب ظاهر شد بی بود چون [illegible] ظهور
می رسد * عنوان * سر نامه [illegible] آمیز بر امور عشق * ملاحت در رواج [illegible] در امور عشق
* شمال * تاریک و بای نسب است در آن * قالب عبیریا * جسم [illegible] * جلباب *
چادر * شمائل * ماننده * منتقص * ناخوش گردانیده * تیره * تیره کرده شده و مراد
از آن [illegible] خوش * خاطر ده یا متقاطر * خاطر من ده یا آمد و رغبت کننده [illegible]
متقاطر بالفتح جمع مقطر که معنی های پیچیدن آن است باید خواند و آوردن لفظ جمع [illegible] غایت

و زان ناظر توان کرد * فراخ * نردبان * ای این جا مراد از آن بلندی * تماشا * زهر
سنت قاتل که علاج پذیر نباشد * سراب * زمینی شور که چون آب می نماید * تموز *
ماهی ست که در... ماه دران رنج حاصل می شود * قوله این سودا * ای این خیال دنیاوی
* گداز * گرمی و حرارت * قوله که آمدن الهی و مردم بیگانه باشد * ای آن موانع
آمدن الهی و مردم بیگانه است * نعش * جنازه مرده * قوله حلوا ست آه *
یعنی در اهتمام تجهیز و تکفین پیر ما آن حلویات را که مراد حق او بود ظاهری فرمودیم * قوله
تا کجا آه * درین قول لفظ تا جهت شدت التزام در میان دو امر و جهت ترتب امر
ثانی است بر اول چنانچه گوئی تا بز از خانه برآمده گرگ آنرا خورده یعنی از خانه برآمدن
بز همان و خوردن گرگ همان * قوله ما در اچه قدر می خواهیم * اگرچه ظاهر مناسب آن بود
که می گفت که ما در اچه قدر خواسته ایم تا مطابق آن ما شهید رفته که فعل ماضی است و ما لا مذکور
شده و ظهور می پیوست اما چونکه مقصود قائل اظهار غایت خود بر طریق استمرار بوده
بنا بر این صیغه ماضی را ترک گفته صیغه حال آورده * قوله اگرچه بدیده بصیرت آه * یعنی
اگرچه در حقیقت بسبب توجه دلی ما این مطلوب نزد ارباب معنی ثابت و متحقق گشته لیکن
چون بعوام کار داریم این تمنا در دل ماند * خاطر نشان * یعنی خاطر نشین * قوله
کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست * کدام دیده که زین حادثه دگرگون نیست * ای
کدام دلی است که بنهایت غم ازین واقعه جگر خون یعنی خون جگر که معنی اندوهگین است نیست و
کدام دیده است که از غایت اشک باری ازین حادثه برنگ جگر سرخ و تیره نیست * قوی در
ساکن * کالبد خاکی * جسم * مشبح سیمابی * کالبد بی قرار یعنی جسم ناپایدار * ترکیب
عناصر * اجتماع عناصر و عناصر جمع عنصر است و آن چهار اند خاک و باد و آب و آتش و
جسم انسان ازین چهار چیز مرکب است * موالید * جمع مولود و آن سه است نباتات
و حیوانات و جمادات چون درختان و جانوران و سنگها وغیره * قوله اگرچه همیشه

همیشه خیال آه * یعنی اگرچه همیشه صورت خیالی و اوصاف او منظور حاضر و یکیک
تفاوت در نظر دوربین از غایت شدن او هست لیکن نظر بعلت بشریت
یعنی با قرمیای بشریت از جدائی ظاهری او دور باطن ما آنچنان جم و الم [illegible] و مورد عبارت ابن
مانی آن ظاهر * کم * پوشیدگی حاصل میشود * ما را * صحرا * منهمک لطام کل *
صاس اهتمام وسعی اعلی خدا * منهج مستقیم * راه درست * قوله از اراده خود آه *
یعنی اگر به قدر ارادی * قوله خود میداند حمی کرآه * یعنی تو خود میدانی که مرید یاران شفقت
بهره تست [illegible] بیاد کمترانه بس ارمن وقت آنکه ما دای شکر اس معنی کرده از محققین سهمی
اشتمال نموده وات مارا عنایت بزرگ شادی * قوله حسال کند آه * یعنی معلوم کند که
[illegible] وقت زندگی میر مرزا را رحمت ای بزرگ خدای ذوالنسیم الاول [illegible] او خود
چونکه کلاعیت بودن او وجود او خواهد بود * وفود * برآمدن * [illegible]
شکر یا برکت آمدن آن مثل برکت آمدن ما ابکت است * تموز * [illegible]
[illegible] مشروح * پریشان * ایما * شنیدن * استشفاع * [illegible] ایم *
جمع الجرم گناه * قوله استدعای فرما آه * یعنی درخواست [illegible] شاهی نام کتکار و حیره
برای تفویض [illegible] * [illegible] * ای دطره سوال * قوله [illegible] اجابت مشتاق گردید *
یعنی [illegible] قبول در آمد * مناشیر * جمع منشور فرمان * تمشیت * جاری کردن
* قوله زمیداران آن حوالی * ای زمیداران گجرات * قوله این خدمات را
معطل آه * ای خدمات تمشیت مهمات زمیداران گجرات [illegible] آمدن [illegible]
معطل [illegible] داشت * قوله وآنکه ازکار [illegible] آه * این [illegible] سوال
است وجواب آن [illegible]
[illegible]
[illegible]

با فاختہ و ہذا ایاد کبوتران خوب واشتغال است بہ بہانہ در خواست خان خانان ازان
کبوتر ایں * اعتضاد الملک العظمی اعتضاد الخلافۃ الکبری رکن السلطنۃ القاہرہ
خورشید الدولۃ الباہرہ والعصاۃ الزاہیہ الشمائل المرضیہ * قوت سلطنت امی بزرگ
معتمد [illegible] بزرگ ستون سلطنت عالیہ این دولت عالیہ صاحب خوابی بسدیدہ و [illegible] سودہ
* شمول * فرا گرفتن * عواطف * جمع عاطفہ مہربانی * وفور * زیادتی * مراحم * جمع
مرحمت شفقت [illegible] * مستبہج * خوشنود * آوان * ہنگام * اواخر * جمع آخر
* حوت * ماہ چیت * اوائل بہار * یعنی اوائل ماہ پھاگن * تولی باید * باید دانست
فاضل [illegible] مخصص نویسندہ است * ابر آذری * ابر بہاری * انظار * جمع نظر * آبای علوی *
مراد از ہفت ستارہ آفتاب مہتاب زحل مشتری مریخ عطارد زہرہ * امہات سفلی
اربعہ عناصر اعنی آب خاک باد آتش * اشتیاق * انتظام لیکن ظاہرا باب افتعال از لفظ نسق
در لغت یافتہ نشدہ * قوای نامیہ * قوی جمع قوت نامیہ رایندہ * نورس * نو رسیدہ
* صوامع * عبادت خانہ ترسایان کہ آن را در ہندی گرجا گویند * زرق * مکر * ریا * ہمان
[illegible] * باشرہ * جای نکم کردہ در زمین * تواخوشید * این لفظ در نسخہ مطبوعہ بجای
معجمہ غلط طبع شدہ بجای آن خوشیدہ بجیم معجمہ باید نوشت * افسردہ * بسین مہملہ بستہ شدہ
* تعب * رنج * اغصان * جمع غصن شاخ * آتش بی دود * حرارت شمس
* مشہود * ظاہر کردہ شدہ * محسوس * دیدہ شدہ * نیر اعظم * آفتاب * ربیع *
بہار و در [illegible] نیای نسبت است * مقدسان عالم بالا * ملائک و غیرہم * خطہ *
زمین حد کردہ شدہ * غبار آلودگان خطہ خاک * انسان و غیرہ * متضرعان * گریہ
کنان * سبحہ * نماز نافلہ * خضوع * فروتنی کردن * نوابح * جمع نوح خوش [illegible]
* درگاہ آسمان جاہ * اشارہ بطرف درگاہ پادشاہ * دیوان بیگی * قسمی است از
اقسام کبوتران کہ رنگ سبز و [illegible] دم و سر سفید دارند * سلطان حسین * نام

نام کبوتر بازیست * ضمیمه * مراد و شامل * عشق بازی * این جامعی کبوتر باز * مرجیل *
سرداد * چرخ * قلع بازی * مربی * پرورده * مربی طبیعت * طبیعت * زوج
جوانی * خال * جالینوس * نام حکیمی * شاخ کبوتر * بایه و اهیست که هم چنانکه برای دیگر
جانوران لفظ قطعه می آید برای کبوتران گاهی لفظ شاخ بیرمی نویسند * قیصقت خان * شخصی
بوده است که در شناخت ذات مردم مهارت کامل داشت * آشنا * جمع
نسب ذات * قل علی * نام کبوتر بازیست که در او تبت هندوستان سر آمد کبوتر
بازان بود * یونانی * دعلی س سنا نام حکیمی است مشهور * ادخان * نام شهریست از
ترکستان که آنجا کبوتران خوب پیدا می شوند * مادر النهر * نام ولایتی ست
* بیابان * جمع بیابان و یای صله میان الف اصلی و الف جمع در آورده اند زیرا که
در زبان زوج قاعده است که هر لفظی که آخر آن الف باشد وقت جمع آن میان الف اصلی
والف جمع یای صله در آرند چون دانا و دانایان وغیره * پرورش * حشش ستاره
اند یک جا در برج ثور جمع شده * گوی بردن در بازی * سبقت بردن * اولی
اجنحه * صاحب بازو و اجنحه جمع جناح بازو و این آیه است که در قرآن توصیف طیران
ملائکه نازل شده * همزبان * سرزیر و پای بالا کنان بازی کردن * مساوات * برابری
* قوله در چنان این حال آه * یعنی کبوتران در میان بازی گری تو هم خواهش شادرخی خود
خاطر خود را رسانده برزبان بی زبانی گذارش پیغام های خود نمودند * التماسا تهم *
از جهت قبول کردن عرض آنها نوشته می شود که اولا همه گروه کبوتران سلام خود بالتماس رسانده و
ثانیا عرض می کنند که چون اقبال سبب خلوص عقیدت که نسبت پادشاه داریم و بعلت دعاهای
سحری ما رحم بر حال ما موده مدد آسمانی ما را در درگاه حضرت اکبر رسانیده اند سرنوز زندگی بخشیده است
ما ران عرض ما را بهواخواهان درگاه خصوصا از جانبان آنست که دریافت خبر رسیدن ما شاره هم
بچگان ما را طلب نمایند * قوله هر که منظور شده آه * این شعر نشانه ما را اثبات فهم خود زبان کبوتران

آورده یعنی ما که منظور سلیمان هستیم چگونه زبان مرغان را نفهمیم وچون که حضرت سلیمان علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام زبان همه جانوران وپریان می دانستند لهذا لفظ سلیمان آورده * قدُّ * از پیش کشنده ستور * غلغله * شور وغوغا * رمز * اشاره * ایما * کنایه باید دانست که غرض اکر ازین گفتگو آنست که حال نالان که شائق کبوتران است در یافت حرسیدن کبوتران حوب درخواست آنها وبچگان آنها کنند * تدارک * دریافتن چیزی رفته را * تلافی * یک دیگر را دریافتن * قوله تدارک وتلافی عمر گذشته ما * یعنی کبوتران میگویند که تحصیل و رسی عمریکه بسبب ناحاضر شدن بدرگاه بادشاه ضائع شده است نمائیم * سبزکهی * مخفف سرکاهی نام کبوتر ماده * اکناف * جمع کنف جانب * دختر لی واسطه * دختر حقیقی * مشهور فِي الْأَكْنَافِ وَالْأَطْرَافِ الْمُسْتَغْنِي عَنِ الْأَوْصَافِ * آنکه مشهور در اطراف وبی پروا از اوصاف است * سرسبز * نام مادر سبزکهی است * قوله که دختر لی واسطه آه * یعنی سبزکهی که دختر حقیقی سبز است سلام عشق التیام میرساند وقوله مشهور فی الاکناف والاطراف المستغنی عن الاوصاف صفت سرسبز که مادر سبزکهی است واقع شده * مستسعد * سعادت یابنده * ابنا * جمع ابن پسر * مُورث * پیدا کننده * اِستراح * خوشی حاصل مصدر * ارتیاح * شادی حاصل مصدر * قوله سر ارادت در دامن صبوری آه * ای کبوتران می گویند که از طرف ما صبر کرده خواهش طلب ما کند وبهجر ما در سازد * سرخیل * سرگروه * کله پر * بزبان ما ورا لنهری معنی کوتاه پر ست لیکن این جا نام کبوتری خاص واقع شده از جنس کبوتران کوتاه پر * مشعل کلاه * کبوتری که در دوم او چند پر سفید باشد * لعبتی * لعبت بازی گرویای وطرت است وران * کناره دار * نام کبوتریست که باز وسفید داشت * قوله زره پایس * باید دانست که بصورت زره در پای کبوتران برای زینت می اندازند باین لحاظ آن را زره گفته * خلخال * زیور پا * قوله اتفاق دارند * یعنی بایکدیگر جمعیت اند * قوله پری * این لفظ

لفظ را بیای وحدت باید خواند ای هریک برزبان حال گوتران است * سایر * جمع سره
پسرزاده ودخترزاده * عشایر * جمع عشیره قبیله و خویشان * پروین * چند ستاره
کوچک باشند یکجا جمع شده در کوهان ثور که نام برجی است * بنات النعش * هفت
ستاره مشهوراند که چهار برمثل نعش اند وسه دیگر تابع آنکه بنات است تو تپروین را
بنات النعش گفتند یعنی جمعیت ما را پراگنده کنند * مهمان نو * کنایه از فرزندیکه در شکم زن
باشد باید دانست که آن وقت زن خانخانان حامله بوده است پس پادشاهی نویسد که
در باب تولد فرزند خود اهتمام نمایید که انشاء الله درین صورت حصهٔ آن فرزند از کوتران
برسید و جوان عنایت خواهیم فرمود * تولد اگر در آن باب تاخیری آه * یعنی اگر در
تولد فرزند تاخیری روی نماید از آنچه شما خیال کرده اید کمتر خواهیم داد

* تشریح مشوره دوم حضرت شاهنشاهی *

* بحکیم همام در روانهٔ حکیم ابوالفتح گیلانی *

حکیم همام گیلانی برادر ابوالفتح گیلانی است اول نام او همایون بوده چونکه بملازمت حضرت
اکبر مشرف شد از روی پاس ادب اولا خود را همایون قلی مشهور کرد بعد از آن نام حکیم همام
حرمت و ناموری یافت صاحب عقل و فهم مرد شجاع و خلیق و بلند همت بوده است اگرچه
بمنصب ششصدی و خدمت بکاولی بیگی سرفراز و ممتاز بوده اما بسبب مصاحبت طبع سخای
نهایت مربی و عنایت رتبه بلند پیدا کرده بود بکاردانی واخلاص او در عرصهٔ بیست ویکسال
خدمت پادشاه و بکاه نابت و مختص گردید پادشاه او را طرف توران بخدمت ایلچی گری
مقرر کرده بر عبدالله خان حاکم توران روانه فرمودند * ابوالفتح * نامش مسیح الدین پسر
مولانا عبدالرزاق گیلانی بوده بس لیق و دانا بوده در آن زمان حکمت نظری و عملی عدل و
سهیم خود نداشت و میان اقران و همسران در درگاه خاقانی بیانتر عزت و تقرب پیدا کرده
بود * فطانت * دانائی حاصل مصدر * موارث * جمع موقف جای ایستادن

* غوایش * جمع غاشی کی پوشیده و تاریک * تقدمات * مهر تا نیها * یکانگشت * بسیر * کارنامه * ترکیب متفاوت ای نامهٔ کار * معبود حقیقی * خدا * ممتاز و مشحون * معنی پر * شوامخ * جمع شامخ بلند * طیور * جمع طیر پرنده * بال * دل * خط * حصه * نیران * است * مفارق * جمع فرق سر * تا ماحس ابدال * نام جای * روز امرداد * روز هفتم هر ماه شمسی و هفتم شهریور بیان آن واقع شده * ماه الهی * تاریخ الهی ماه و تاریخ اکبری زیرا که اکبر خود را الواحد میگویانید پس ماه و تاریخ ابتدای جلوس خود را ماه الهی و تاریخ الهی نام نهاده * نمک زیر مجلس است * زیبایش مجلس مانوس * بیدار دل شبستان صابر * واقف راز دلها * هشیار معرا مجمس سرائر * آگاه از امورات پوشیده * مستشار * مشورت خواسته شده * ظلمانی * تاریک * اسهال * شکم راندن وارد * هیکل عنصری * شکل جسمانی * قوله هیکل عنصری آه * یعنی اگرچه صورت جسمانی او از نظرم غایب شد اما خصائل ذاتی او بجوهر وجه پیش نظر حاضر دیگر اینکه واقفان عالم بالا اجل را ازادن عالم باقی گفته اند وحق این است که آنها خوب گفته اند و ظاهر کننده حقیقت شده * قوله نظر عالم اسباب آه * یعنی در دنیا هم غایت آرزوی دوستان همین است که روبروی آقای خود جانسپاری کنند و آن بطور شایسته وقوع یافت * مستعار * عاریت گرفته شده و مراد از ان ناپایدار * جزع و فزع * بی صبری و هراس * تمام الناس * جاهلان * داب * دستور * قوله بیش از و * یعنی زیاده از شما * واهب العطایا * دهنده نعمت ها و مراد از ان خدا * متاعب * جمع متعب رنج * غصه * اندوه و ملال * روز فروردین * نام روزیست از ماههای شمسی * علامه الزمانی * بسیار داننده زمانه من و یای علامه برای مبالغه است و طور فارسیان علامه الزمان را یک لفظ گردانیده طرف یای متکلم مضاف نمود * تذکره * یادگار * حکمای مشائین * حکما دو قسم اند یکی مشائین و دیگری اشراقیین

اشراقیین مشائین آنانکه بسعی و تک و دو و نظر و استدلال تحصیل علوم نمایند و اشراقیین
آنانکه صرف تصفیهٔ دل و نور قلب به مطالب وا رسند و از هر یک قسم نوعی متابع شرع
اند و بعضی غیر متابع شرع * نُجره * مُعرّف و شناسا مده * علمای متبحرین * تصفیهٔ
بر دست * مجموعه * کتاب * جریده * دفتر * ملکات * جمع آنانکه عادت و کردار
* دودمانی * صاحب دهاور و از آن شخص صاحب کمال و پایه بسب است در آن
* قوله سور و دایع دودمانی * جای فرو و آمدن محاسنات خریده * کشاف * کشاینده
* معانقه * جمع معقده گره * تقادو * امکان کمده * ظواهر محسوس و مفهوم *
امورات ظاهر و باطن * عضد الدوله * قوت دولت * قوله که واقعهٔ حکیم منصور پیش
آمده * درین قول کاتب مناجات است که معنی ناگاه متحمل می‌شود ای آن عصر حکیم هیچ الله
تاره بود که ناگهان حادثهٔ حکیم ابوالفتح پیش آمد * منصور * آمرزیده شده * ایصرطاد *
صرحاصل مصدر * اسلام * وسیله

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی که *

به اعظم خان کوکلتاش تحریر یافته *

این منشور منیف مشتمل بر ملامت و اندرز و نصایح علت رفتن اعظم خان بجانب مکهٔ معظمه بدون
اجازت و حکم پادشاه * کوکلتاش * برادر رضاعی که آن را کوکه هم گویند شده اکبر شیر
مادر اعظم خان نوشیده بود باید دانست که خطاب خان ممدوح خان اعظم است و پدر را
در ابتدا میرزا کوکه پسر خرد شمس الدین محمد خان اتکه است با عرش آشیانی هم عمر و
هم بازی بوده است همیشه سر دیکی و منزلت و فرط الطاف و عنایات شاهی خصوصیت
میدارد و والدهٔ ماجدهٔ ایشان حسب و نسب ستد لقب داده و شاه انوار را از مادر حقیقی
زیاده تر رعایت خاطر او می فرمایند و همین سبب است که عرش آشیانی بار بار رضا و
شوخیهای اعظم خان اغماض و چشم پوشی را راه میدادند و ... از ... جمل

برآورده سنبهل پور وغیره محال جاگیر مادر میرزا را که همواره محرم حرمت شرف
ملازمت می اندوخت محال میدادند و وقتیکه کوچ پادشاه بمقام اجمیر واقع می شود و میرزا از
غایت شوق قدمبوسی بحضور حاضر می شود عرش آشیانی گامی چند استقبال نموده میرزا را
در کنار می گیرند و در سال بیست و پنجم سنه نهصد و هشتاد و هشت هنگامیکه شور و غوغای
متمردان دیار شرقی و قتل شدن مظفرخان صوبه دار بنگاله رسید میرزا را که سابق ازین بمنصب
پنجهزاری اختصاص داشت بخطاب خان اعظم سرافراز نموده با لشکر کثیر بجانب بنگاله روانه
می فرمایند و اگر در محاربات دکن وغیره از میرزا کارهای نمایان و جرأت و بهادری شایان
بظهور می رسد و در سال سی و دوم عقد نکاح دختر میرزا با شاهزاده سلطان مراد بسته می شود
میرزا در سال سی و نهم سنه هزار و یک که طلب حضور می گردد و سوء المزاجی پادشاه بطرف
خود دریافته اراده حجاز کرد گویند که چون سجده پادشاه و دیگر مراسم نوایجاد و مستحدثه که دستور
درگاه خلافت پناه شده بود تحمل نمی آورد بلکه برعکس آن ریشی دراز میداشت بنابران
رفتن خود درگاه نامناسب پنداشته عذرها ارقام نموده عرش آشیانی در جواب آن
نوشتند که این همه تعلل و عذر که در حاضر شدن دارید ظاهراً پشم لحیه شما سنگینی می کند میرزا هم
در باب دین سخنان پوست کنده و درشت ارقام نمود که اگر بجای عثمان و علی عیسی و ابوالفضل
را قرار داده اند بجای شیخین کرا مقرر فرموده اند موجز آنکه بعد این گفتگو میرزا کشایش ندید
او را که برای آن رفته بود اضطراراً عازم مکه گردید و با فرنگی دوستی بهم رسانیده از
بندر بلاول که نزدیک سومنات است بر جهاز خود که بنام الهی مشهور بود با شش پسر خود
خرم و انور و عبدالله و عبداللطیف و مرتضی و عبدالغفور و شش دختر و مادران آنان و صد
کس از ملازمان نشسته لنگر برمیدارد بعد ازان عرش آشیانی افسوس بسیاری فرمایند گویند
در حرمین شریفین زرهای کثیر خرج نموده با شرفا و اعیان مکه معظمه باکرام و تعظیم و تواضع پیش آمد.
و از روی حساب معروف پنجاه بار روضه مبارک حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم را

برآورده حوالهٔ شریف که موجود باز که بر مهربانی جدید بادشاه سازگی اطلاع می یابد دریا نوردی

دمه آمده بحال مدر فرو کش شده و رآغاز سه هزار دوصد بشرف ملازمت بادشاه عرب می یابد

از شیخ عبدالقادر دو رحومی تاریخ روانگی او بطرف مکه معظمه یافته شده و آن اینست • چو پرسیدم

بدل تاریخ این سال ° بگفتا مرا کو که بحج رحلت ؛ در احمد آباد و سال نوزدهم از جلوس

جنت مکانی در سه هزار و صد و هجری باطل طبعی بوت کرد ددر تیزی طبع و ظرافت لسانی

عدیل و سهیم نداشت و در تاریخ دانی بی مثل گاهی شعر هم میگفت از وست * بیت *

• چون شد حاصل مرا کام دل از ناموس و ننگ * جدا از من جو ام زدن بر شیشهٔ ناموس سنگ °

و خط نستعلیق بسیار خوش می نوشت فقط * قوله مثل او عاقل بی رضای والده آه ؛

این جملهٔ معطوف است بر جملهٔ بی رخصت یعنی بی رخصت او بی رضامندی والده که همه دین

داران بر جمیع امور خصوص ؛ در چنین طاعات بی رضای والده کاری نکرده اند چگونه متوجه

این مطلب می شود * قوله او طلب کار ثواب شده آه ؛ سابق نوشته مثل او عاقل و

بارمی نویسد که او طلب کار ثواب شده ظاهرا این محض تکرار بنظر می آید لهذا جهت

دفع تکرار عرض میکنم که دستور اهل انشا است که چون عبارتی متوالی نحوی دور واقع می شود

جهت توضیح معنی زیاده دیگر از ضمیر جرأت می سازد و این هم از آن قبیل است؛

معتق نکه چری رسیدن ° آخطار ° جمع خطر هلاکی ؛ مثوبات * جمع مثوبه

پاداش • خسران • نقصان ° دایه ؛ گمان فاسد * معزول ؛ نگار ° حمول گمنامی

حاصل مصدر ° عقلاً و نقلاً . از روی عقل و عرف ؛ بارقه * درخشش حذر °

کشش ° کف * نگاهداشت ° قوله که در زندان عاقل امر ؛ درین قول کاف

علت است معنی برای * قوله خاطر او را ؛ یعنی مخلوط و مرکوز شمار این خاطر معنی

مخلوط است ° قوله برآید از آنکه آه ° جزای قوله اگر تا آمدن الی آخره است

* رزین * استوار * حمی ؛ دایه که طفل را شیر می نوشاند * قوله از آنجا که حدیث

سخن خادمان آه * اگر باخطر مان می نویسد که ازادای خدمات خویشان شما خصوص خدمت جیمی بخاطر ما مرکوز است اگر بسبب این چنین اعمال ما شایسته شما بخاطر ما آزاری رسد آنهم زمانی بیش نخواهد ماند * قوله اکنون متمم شده است آه * ای بعلت آنکه شما را اوده کنه شریفه کرده اید و والی که نائب پادشاه روم است لهذا ما را احرم حرم شده است که بطرف سلطان روم ایلچی فرستاده شود * رسل * کاغذ وسیله نامه حاکم * قوله مصحوب فلان آه * ای فرستادن ایلچی همراه یکی از رفقا یا همراه همین شخص که این خط می بردن تعین فرمائیم * قوله چه خوش باشد که پیش از رسیدن ایلچی آه * ای از انجا که مقصود از ارسال ایلچی آنست که قیصر روم محرو رود و ایلچی ما شما را این طرف روانه سازد اگر قبل از رسیدن ایلچی ما در آنجا شما این جا رسید چه خوش باشد

* مشور العمل شاهنشاهی بعاملان ممالک محروسه * مشور العمل * آئین *

* متصدیان * جمع متصدی کارکن * منظمان * بزرگان * مهام * جمع مهم کار بزرگ * امصار * جمع مصر شهر * قریات * جمع قریه ده * کترات * جمع کتره احاطه که دران بازار آبادی شود * خلوت دوست * گوشه نشین * قوله کثرت کثرت آه * یعنی کثرت بسیار گزیند و نه وحدت صرف اختیار کند * برگزیدهای ایزدی * انبیاء و اولیاء و بادشاهان بزرگ * منجیات * جمع منجیه نجات دهنده * مهلکات * جمع مهلکه هلاک کننده * احیاء العلوم * نام کتابی است که دران چیزهای منجیات و مهلکات مذکور است * تسویلات * جمع تسویل آراستن و درینجا معنی آراستگی حاصل مصدر * تزویر * مکر * خداع * فریب * همت * دعای خیر * قوله همان مدد رسا باشند * فاعل باشند سلاطین وغیرهم است * مستمع * شنونده * کبریت احمر * یعنی گوگرد سرخ و مشهور است که ازان اکسیر تیار می شود * قوله مدد ساشند * ای مددگاران و دشمن ساشند * دیوان * اگرچه معنی کچهری است لاکن اینجا بطور مجاز معنی صاحب دفتر است

است * اسامی * جمع اسم * پیش دستان خدمت * آنانکه در خدمت پیش اند * مفتری *
دروغ گو * صمت * خموشی * قوله سوگند خوردن خود را آه * یعنی هر کسی که قسم
می خورد گویا خود را پیش مخاطب دروغ گو دانسته پس از دروغ تو هم مخاطب سوگند می خورد
و بر او را حاجت قسم نیست * اخلاف * جمع خلف مردم نیک و مدح * تقاوی
دادن * رعایای تهی دست و بی سامان را از طرف پادشاه برای خرید سامان زراعت
روپیه بخشش دادن * قوله خراج آسان گیرند * یعنی آن قدر محصول کم مقرر کنند * جنس کامل *
مراد از آن محصول کامل و تمام * جهد * کوشش * قوله جمیع رعایا آه * ای حال
هر یک از رعایا در بادشاه از قول و قرار داد محصول مقرر بهیچ نوع برنگردد و تجاوز ننماید
* قوله اگر شاید * یعنی اگر در امری از خود شاید با دانا مشورت کند و بعد لفظ با دانا
لفظ را در نسخه مطبوعه زاید طبع شده * خدوک * پراگندگی خاطر * قوله بخواندن
دست دهد هر دو بکار کند بادل * یعنی عقل درست معامله دان به تعلم و درس حاصل
می شود و نه بدرازی عمر میسر * قوله خوی او باشد * درین قول ضمیر او راجع بطرف
مخاطب است * قوله اگر حق با اوست آه * یعنی اگر آن کس بر دین حق است پس ترا
خود مخالف با حق بودن اگر دین حق با تست و او بسبب نادانی راه خلاف حق اختیار نموده
درین صورت آن بیچاره بیمار نادانی است جای آنست که بر او ترحم کنی نه آنکه او را [illegible]
کنی * شدید العداوت * سخت دشمنی دارنده قصد بمعنی دغل * قوله بر دی بر طرف
سازند که در نفس الامر آه * ای آن گرانی را از دوی از دل دور کنند زیرا که در حقیقت
کننده همه کارها خدای تعالی است * خرخشه * خصومت و سیاست * هزل *
مسخرگی و خنده * قوله سر رشته حساب آه * یعنی حقیقت و مقدار شرارت و بد ذاتی
هر یک دریافته باشد * متهم * تهمت نهاده * مشغله * شور * دراز سخنی * زیاده گوئی
* ترویج * روان کردن * قوله سر انجام معامله در گرد آنست * ای درستی معامله منحصر

است و درج کمر بست و حل * یراق * ساز جنگ * مشعوف * فریفته
* قوله در وقت تحویل آه * یعنی وقت آغاز ماه * قوله روستایانه * ای مانند
دهقانان نا توان کار کوتوالی را حقیر ندانسته در انجام کار کوتوالی عار و ننگ ندانند
* کاوش * جست و جو * آخذ و جر * گرفتن و کشیدن * اعلام * آگاه
گردانیدن * عهده * ذمه * متوفی * مرده * قوله چنانچه در بوم و بر روم آه * یعنی
چنانچه در زمین روم رسم است که اگر کسی غایب یا مرده می شود مرد که او حاکمان
آنجا تصرف خود در می آرند شود * فروردین * اردی بهشت * خورداد
* تیر * امرداد * شهریور * مهر * آبان * آذر * دی *
* بهمن * اسفندیارمز * این دوازده لفظ نام ماه های فارسی است

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی به شهباز خان کمبو *

خان مذکور در نسب بشش واسطه بحاجی جمال که مرید مخدوم بهاء الدین ملتانی بوده میرسد
و در ابتدای حال بدرویشی میگذرانید بعد از ان در سلک ملازمان عرش آشیانی
منسلک شده اولا در عهده خانسینی کوتوال عزت یافت و از انجا که در ان خدمت با احتیاط
تمام کار نمود بنابران منظور بانظار الطاف خسروانی شده از مرحمت خدیوی بپایه
امارت مرتقی گردید و بخدمت میرزا توزکی مخصوص شد در سال شانزدهم که لشکر خان
میر بخشی در معرض عتاب شاهی در می آید مناصب او بخان مذکور حواله گردید و در تسخیر
قلاع سوانه وغیره کارهای دلیرانه و مهمات مردانه از وی بظهور میرسد و در صله آن خدمات
بجاگیر وغیره سرفرازی می یابد در سال چهل و چهارم از جلوس اکبر سنه هزار و بیست
هجری دفعة داعی اجل را لبیک اجابت میزند گویند که شهباز خان وصیت کرده بود که در
احاطه مرقد منور خواجه معین الدین چشتی قدس سره دفنش کنند چون مردمان بدهلی
بجا آوری وصیت خان مذکور شدند مجاوران بقعه شریفه سر باز زده نگذاشتند ناچار او را

دا بیرون احاطه ش کردند خواجه بزرگ و خواجه محاوران تفهمجود تاکیدی برآمد
کاو بحث ما است اندرون تفحص بال پدید گشد او را گد او پرداری آن مصالحه تمام نمودن
تمه او را از قرار این برآورده های تسان داده خواجه دق کرد مقوی و صلاح او زمان
رد طالب بوده است در راست دسی دست نظر و عدل نداشت و آدمیان کثرت
احراجات او بود ه حران می شد بعضی ناس سگ باد سس شهرت پیدا شد و آن سگی
است که هرگاه یکبار آن رسم با آهن می رسد آن مس با آهن زری کرد و در رویاه
ماوه قبل از زمان پکر ماحب در عهد را حاجی سگ دیو هم رسیده بود و بعد فوتش
تا پنجاه سال از اشرفی و پیه دقائی وخر این از خانه اشس بری آمد * قوله چون بیشش
پهاد آه * این قول شرط است و جزای آن قوله الحمد لله که روز بروز ای آخره است
* سکته * جمع ساکن * ولت * جمع وطنه و در ره * از دیاد * زیادتی * رطب
اللسان * تر زبان * عذبت البیان * شیرین بیان * محک * سنگی که بدان زر و سیم عیار کنند
* ارتقا * بالا بر آمدن * قوله چون سقف عبودیت آه * این قول شرط است و جزای آن
قوله تمره الملک داده ایم * عمدة الملک * رکن السلطنة العالیه * معتمد علیه مالک و سبب
سلطنت و زیبی قوت آن * مونس الدولة العلیه مستشار المملکة البهیه * این دولت را با
مشورت خواسته شده سلطنت پادشاهی * معرب الحضرة السلطانیه و ایز الاعتماد کامل
الاعتماد * خاص الخاص درگاه پادشاهی بسیار معتمد علیه و خدمت سند کامل * مورد
العنایت و الاحسان * جای ورود مهربانی و نیکوئی * بطلیم الدنی * شمیکه درست
دین باشد * معتاد تهای روزمره * معتاد تهای که روز بروز همروز زیاده می شود * رتق *
بستن * دتق * کشادن * قبض * گرفتن * بسط * فراخ شدن * خالصات *
جمع خالصه ملک رعیت که در سرکار ضبط شود مهام خالصات امور خالصات * استقلال *
تنها بکاری ایستادن * معموری * آباد کردن * تکثیر * زیاده کردن * تعمیر * آباد

ساختن * مزارع * جمع مزرعه کشت زار * قلع * بر کندن * قمع * خوار کردن * خره
درستی نقصان حاصل مصدر * مکسران * شکستگان * قلوه * خورش * تابعان *
تابعداران * خار بار * خارها * نشانات * نصب * مقرر * مسلک * درست
وآراسته * منسجم * جاری بشونده * اوامر * جمع امر حکم * آسایش * آباد * بنیان
دیوار * اشاعت * آشکارا کردن * اعلا * بلند کردن * انجم * جمع نجم ستاره *
* ثوابت * جمع ثابت درخشنده * تعدی * ظلم * قضا * خواهش خدا * امضا *
روانی حاصل مصدر * حکم قضا امضا * حکمی که روانی آن مثل روانی قضا باشد * اضطرار *
بیقراری و اینجا معنی بیقراری که بعد شکست و هزیمت حاصل شود

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی بعالمیان *

* ممالک محروسه در منع زکوة *

* زکوة * بخشی از مال که بحساب یک حصه از چهل حصه کل مال در راه خدا صرف می کنند
واینجا مراد از زکوة محصول وغیره است * سنه سابعه * سنه هفتم * ناموس اکبر *
شریعت * حکمت بالغه * حکمت کامله * سلسله جنبان * باقی دارنده * تعمیر پرداز *
آراسته کننده * کن مکن * مراد ازان امورات * دایره کون و فساد * دنیا
* دستیاری * مددگاری * مدار علیه * جای قرار * حارسان * جمع حارس نگاهبان * بیع *
فروختن * شرا * خریدن * چارسوی چون وچرا * بازار یا بار رویه که دران خرید و فروخت میشود
* صیانت * نگاهداشت حاصل مصدر * دیانت * دینداری * احساس کونی *
احساسیکه بتدبیر پیدا می شود * احساس الهی * احساسیکه صرف بقدرت الهی بدون تدبیر
پیدا میگردد * مقومان * قیمت کنندگان * اعراض * جمع عرض متاع و رخت و هرچه غیر
از زر و سیم باشد * جواهر * جمع جوهر سنگ قیمتی و چیزیکه بذات خود قایم باشد
* جواهر انفسی * جواهریکه بتدبیر مردمان حاصل می شود * اعراض و جواهر آفاقی

آفاقی * اعراض وجه اعرقد ولی * مجامد جمع مجمده خصلت نیک * اضافت * روشن شدن * لوامع جمع لامع درخشنده * سواد اعظم اقلیم بزرگ * مامن * حامی پناه * توسعه فراخ کردن * تکمله تمام کردن * مکارم فطری * مکارم ذاتی * ساده جاری * جادم * مستحکم * خوبات * جمع خوب ذاته * آدویه جمع دوا * آدویه جمع دوا * عطریات * جمع عطر خوشبوئی * کرباس * جامه باریک کار ریسمان باشد * ادوات * جمع آداه آلات اصول جنری * امتعه جمع متاع رحت * املاک جمع ملک * اسلحه جمع سلاح * اقمشه * جمع قماش متاع و رحت * مرفوع القلم * معاف * تلادل * ظلم * اقویا * جمع قوی * ضعفا * جمع ضعیف * موفوره * زیاده * مستثنی * برآورده شده * مطاع اطاعت کرده شده

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی که براحی *

* علی‌خان فرمان روای حاندیس ارقام یافته *

باید دانست که از انجا که راجی علی خان در مهم دفع دکن معاون و مشریک غالب بوده لهذا درجلدوی خیرخواهی او این فرمان متضمن ارسال خلعت فاخره و اظهار عنایات بی‌غایات مرسست او و مع تعداد نعم الهی و الطاف بادشاهی و اطلاع روانگی شاهزاده و غیره بطرف دکن جهت سد و بست و انتظام آنجا ارقام یافته * مصادره * قوت * آلاف * جمع الف هزار * دادار الصدق * بسیار راست گو * راسخ الرای * شخص قوی دلیل * اصابت * جمع صنف دو چند * فخم * بزرگ * نظیر * مانند * فطانت * دانائی * مطمح * جای افتادن * زایچه * حساب یک لمحه‌ان * شقاوت * بدبختی * طراه * قومیکه چهار طرف لشکر محیط باشد * قوله چون عظمت و شوکت دستگاه شاه عباس آه * شده * قوله چنانچه استخلاص امرای دوم آه * دانستی

است که وقتیکه امیر تیمور که یکی از اجداد حضرت شاه اکبر بوده است بمهم روم از
راه ایران می‌گذشت و در ایشان پادشاهی راه با شاه صفی جد شاه اسماعیل که یکی از اباء و اجداد
شاه عباس است ملاقات کرده است خواسته بود و اتفاقا ببرکت دعای آن بزرگ امیر
تیمور فتح و نصرت یافت تا چند هزار اسیران و قیدیان از روم مراجعت نموده در میان راه
بازخدمت شاه کرامت گاه مشرف گردید و هدایا و غنایم بطور نذر گذرانید بعد
از آن شاه صفی بنظر ترحم حالی و هم بشکرانهٔ این چنین فتح کلی شفاعت قیدیان نموده
آنها را از قبضهٔ تسلط و اختیار شاه تیمور وارهانید بعد از مدتی شاه اسماعیل مدد و ا
ستعانت همان قیدیان و اسیران قوت و زور یافته سر بدعوی حکومت و امارت
برافراخت قضا کار بقوت آنان همه جا فتح یاب شده بمرتبهٔ شاهی در رسید
و از آن روز بنای سلطنت در ایران قائم شده پس شاه اکبر را عبارت
چنانچه اخلاص وغیره اشاره باین معنی می‌نماید * بادشاه مرور * اشاره
بسوی شاه اسماعیل * مبرور * نیکی کرده شده * وقوله از عوریان نواحی ممنوع
نمودیم * جزای شرط مذکور * عطیات * جمع عطیه بخشش * مجدد * تازه
* مرتفع و مهیا شده * باشد * متراکم * باهم یکدیگر آمیخته * مرور * گذشتن * مزل *
دشوار * تسخیر * گشادن * ید طولی * دست درازی یعنی چستی و چالاکی
* حصن حصین * قلعهٔ مستحکم * ولایت بدخشان * یکی از مضافات توران است که اکبر
ارادهٔ گرفتن آن داشت و وقتیکه عبد الله خان تحف و هدایا خدمت شاه اکبر فرستاده ملتجی
صلح گردید اکبر از آن اراده بازماند و راه موافقت پیش گرفت * جبال * جمع جبل رس
* سطوت و جبروت * قهر و غلبه * زوایا * جمع زاویه گوشه * جداول *
جمع جدول خط * مقدم * آمدن * انهاض * کوچیدن * ذروة التاج * دریکتا
* واسطة العقد * دانه کلان و بهترین دانه که در میان سلک باشد و آن را امام

امام میرگویند - قوله باسند هائی او آه ای در صورتیکه کار دیگران در خواست شما ساخته
می شود سایران باید که هیچ گونه اندیشه نامووده بزدیکی شاه زاده را اسباب ترقی دولت
خود پندارد و در اطاعت ما کوشیده خوشدل باشد * اعتضاد الممالک العظمی اعتماد
الخلافة الکبری قوت سلطنت ای بزرگ معتمد علیه پادشاهت بزرگ * قدوة الخواقین
العظام عمدة الامراء الکرام رکن السلطنة العالیة مشاور الدین * پیشوای پادشاهان بزرگ
عمدهٔ امیران بزرگ ستون پادشاهی برتمد لهر در اجرای امور دین * قوله آنکه در اخلاص آه *
ای سبب عدم ملاقات اعظم خان با شما در هنگام بودن بطرف دکن نه آنست که در اخلاص و
محبت اعظم خان که به نسبت شما است قصوری روی داده باشد * قوله لهذا * یعنی بعلت عدم اتفاق
ملاقات اعظم خان با شما در بارهٔ شما انواع عنایات فرموده میان عالمیان امتیاز بخشیدیم
* معزز * ستی * عمدة الملک مشار الیه * مؤتمن السلطنه * عید * ورده ملک
مشهورت گردنده مملکت اسپ ساخت * حکم * جمع حکمت * اتم * کامل تر * قوله
بسبب قرابت باید دانست که پادشاه شیخ عبد الرحمن پور ابوالفضل را با دختر راجه
علی خان منسوب فرموده بودند * محرمیت * راز دان شدن * صمیم القلب *
میانهٔ دل * قوله سخن باشایسته * یعنی سخن نامرضی در وقت شکل * جامع معقول
و منقول * جمع کنندهٔ علم منطق و فقه وغیره حاوی فروع و اصول * جمع کنندهٔ علم
مخترعات و مطولات * اتم حاطب نملک الشعراء * خطاب داده شده ملک
الشعر ایعنی پادشاه شاعران اد الفیض * صاحب فیض و این خطاب
مخصوص است * رموز * جمع رمز اشارهٔ پنهانی * کماهی * چنانچه هست * سعادت
اساس * سعادت بنیاد * وثوق * اعتماد * دقایق * جمع دقیقه چیز باریک و کلام مشکل
* قوله برهان نظام الملک آه * برهان نظام الملک از طرف اکبر حکومت دکن نامور شده
بود بعد چندی علت شقاوت جانی خود بعاوت ورزید لهذا شاه اکبر براجه علی خان می نویسد

کو چنان بتدبیر شایسته بکار برد که برهان نظام الملک از جادهٔ اطاعت انحراف ورزد

* قوله بخاطر اشرف می رسید * می رسید در نسخهٔ مطبوعه ظاهرا غلط طبع شده بجایش میرسید باید نوشت * قوله با آنها * ای با حکام دکن * قوله آمرانه * یعنی آن خدمت سفارت که اگر مراد ای راجی علی خان از طرف خود بجانب حکام دکن مقرر می فرماید * مُرصّع * آنچه در طلا و جواهر نشانده * رهوار * اسپ فراخ گام * کافل * ضامن * قوله چون همواره توجه عالی * شرط و جزای آن قوله بالکل ملتجی بدرگاه معلی رسیده بخدمت باب ملحق شوند * مرضات * خوشنودی

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی که *

* به برهان نظام الملک تحریر یافته *

باید دانست که این فرمان بعد از فتح ملک دکن متضمن تفویض خدمت حراست و حفاظت آن به برهان نظام الملک و اطلاع روانگی شاهزاده بطرف دکن جهت انتظام آن بجامع ارقام نصائح ارجمند و مواعظ دل پسند مرقوم گشته * اُسوه * پیشوا * مُفتخر * نازنده * مباهی * فخر کننده و نازنده * ملجا * جای پناه * قوله چون شوکت دستگاه آه * باید دانست که شاه اکبر بعد از عطای ملک دکن برهان نظام الملک ارقام می فرماید که چون توسا می ازین بعد از سرکشی و بغاوت از خلوص و عقیدت با پناه بدرگاه حضرت ما آورده بودی بنابران همواره مرکوز ضمیر ما می گشت که اگر اتفاق شود و لایت دکن بشما تفویض یابد بسه الحمد از انجا که آن طور نیکه خاطر اقدس می خواست با اهتمام راجی علی خان صورت وقوع یافت حسب مرکوز خاطر حکومت آن ولایت بشما سپردم پس باید که بره مولی بحت قدر آن عطای بزرگ دانند * حرز متین * جای پناه استوار * ولایت * جمع والی حاکم * امصار * جمع مصر شهر * کُرُبت * فریب و مکر * شعار * جامه که زیر جامهٔ دیگر پوشند * مهاد * بستر * قصا جریان * جاری شدن آن مثل حکم الهی است * سوالف * جمع سالفه گذشته * نادر * جمع نذر حزیره

شروع درمان حضرت ساهشا هي د رطلب يكي ازوصلا مسيرار *

* استيام * مرم حدمدن واس حامعي ظاهرشدن ‌ ‌ اعوام * جمع عام سال * آزمش * چل * مريب * درسؤ مستول عه غلط طبع شده كابشن تربيت بايد حوبابد * مجادر * جمع بحر ودريا * مطالب أسي * مطالب مرغوب * محدوف * گردگردمشده * معالي * جمع معاله بامدي درقدر ومرلت * كمالات وهي * كمالات حلقي وذاتي * مرضي اشتال * پسديده خصائل * جامع الكمالات * جمع كمدهٔ كمالات * قائد * ازپيش كشدهٔ سوز * سائق * ازپس رامدهٔ ستوز * محمل * كجاوه

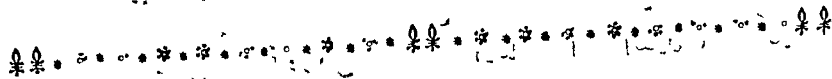
* تمام شد شرح دفتر اول لصحة الاحزان والاثقل *

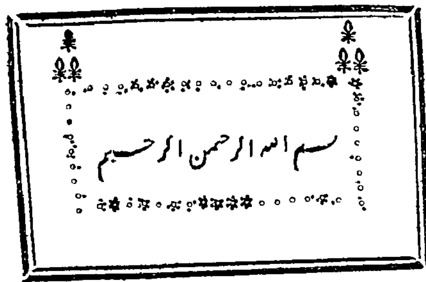
* *

غلط نامه

ص	س	غ	ح	ص	س	غ	ح
٢	٩	وُرريدم	وَرُومدم	ايضا	٣	يشرقا	مشرقا
ايضا	١١	سارم	قسازم	ايضا	١٩	ميتكثيں	متكثيں
٩	٣	هزدو	ذو	[illegible]	٣	اقصات	قضاة
١١	٩	شاعات	مساوصات	٢٥	٦	مارب	مآرب
١٣	١٣	آدون	آورون	ايضا	١٦	العقيلات	العيقلة
١٨	١٣	هرشدن	ظاهرشدن	٢٧	١	آنام	اتمام

ص	س	غ	ح	ص	س	غ	ح
ایضا	۹	جمع مستی	جمع مثنی	ایضا	۱۹	محل	محذوف
۲۲	۷	مسبہات	متبہات	۴۸	۴	واسطہ	واسطہ
ایضا	۲۰	جمع محوی معنی	معنی	۵۰	۱۹	غدیر	عشیر
۲۴	۱۲	ملحوقان	ملہوفان	۵۳	۸	مارا	ماورا
۲۰	۴	بہ	ہر	۵۴	۹	المسعتی	المستعتی
ایضا	۱۱	صلواۃ	صلوۃ	۵۵	۲۱	دلانیت	دلالت
۲۶	۱۲	تقدّس	تقدس	۵۷	۱۰	رصائی	وصاعی
۲۹	۱۴	مدمی	منصی	۵۸	۱۸	عبداللطیف	الطف
۳۲	۱	نحل	رحل	۵۶	۱۰	ہلاگے	ہلاکی
۳۳	۱۰	الباطل	الباطل	ایضا	۲	خلت	علامات
۳۵	۳	یاسم	باسم	۶۲	۸	تسعانت	استعانت
ایضا	ایضا	نحل	نحل	ایضا	۱۷	خدمت	بخدمت
۳۸	۱	توسیع	توسیع	۶۷	۴	خالدیہ	خالدیہ
۴۲	۲	اسارل	ارسال	۶۸	۱۹	ولایت	ولاۃ





* آغاز دفتر دوم ° تشریح عرضداشت اول که بشاهزاده رقوم شده *

باید دانست که وقتیکه در ملک دکن هنگامه وفساد برپا بود جهت تصفیهٔ آن و هم بنابر تنبیه دکنیان اول شاهزاده بملک دکن رفته بود بعد ازان که درستی آنجا از شاهزاده بظهور نرسید و شاهزاده در آنجا ازین جهان فانی رخت رحلت بربست ابو الفضل بدان کار مقرر شده روانهٔ آن طرف گردید پس ازان حال احوال آن ملک درین عرضداشت می نویسد * قوله عنایت ایزدی * درین قول بعد لفظ ایزدی حرف کاف در نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت * قوله بنوجوش شاهنشاهی آه * مبتدا و قوله دکنیان بل دولت بحال تباه گرفتار خبر آن و بعد لفظ دکنیان واو در نسخهٔ مطبوعه زائد طبع شده * نخوت ° غرور * باد آفراه ° پاداش * روز خور ° نام روز یازدهم است از هر ماه شمسی و بعد آن یازدهم خورداد بیان آن * مهان ° مخفف مهان الملک که صوبه دار دکن بوده است ° بلم وپتیالد و آسور * هر سه نام جائیست ° روز گوش ° نام روز چهاردهم از هر ماه شمسی * چاند بی بی ° نام ملکهٔ دکن ° سانحه ناگزیر ° اینجا مراد ازان مرگ شاهزاده که بطرف دکن واقع شده بود ° غلامان حبش * اشاره بطرف رسالهٔ حبشیان که همراه ابو الفضل در جنگ بود * قوله هرچند بعادل خان آه * ای هرچند

هرچند عادل خان و قطب الملک که هر دو حاکمان سواد ملک دکن اند کس فرستاده مدد و کمک
طلبیدم اما آنها پاس اتفاق نکردند * قوله جرنغار * فوج دست چپ * برنغار * فوج
دست راست * قوله بعد برآمدن ستاره سهیل * این ستاره در آغاز سرما
یعنی در اول ماه کوار در جانب یمن بر می آید و از انجا که تاثیرات آن طرف یمن بسیار
است لهذا آن را سهیل یمانی گویند * قوله دلی و حوصله * یعنی جرأت و همت فقط

* تشریح عرضداشت دوم *

باید دانست که این عرضداشت وقت مراجعت ابوالفضل از دکن و روانگی دیگر شاهزاده
در انجا متضمن اظهار حقیقت اسامی راه وغیره تحریر یافته * روز سروش * نام روز هفدهم
از هر ماه شمسی * آهو بره * نام جائی * قوله از روی کرامات آه * یعنی شایق انین
تن از درخواست من در باب ابلاغ شکر از روی کرامات فرمان در باب فرستادن لشکر
جرار بطرف احمدنگر وغیره بکارکنان صادر شده بود * برار * پرگنه است در ملک دکن
* قوله لیکن تا نهایت آه * یعنی از انجا که تا نهایت سرحد ملک برار و احمدنگر ضبط می شود بنابران
حالا فرستادن لشکر مناسب است * قوله هنگام برابر حق نشیب دربار ... یعنی وقت
اعتدال * احدیان * جمع احدی و او سپاهی است که در خانه خود نشسته از طرف پادشاه روزینه
می خورد و وقت حاجت پادشاه طلب نموده ... اول در جا ... مقصود بار می گردد
* قوله چون دانسته آه * یعنی شاهزاده چون دانستند که حکم پادشاه در باب نگاهداشت فیلان
نیست همه فیلان را آورده بحضور فرستند و دلیل بانان قرار دادند که با عرضداشت می کنیم فقط

* تشریح عرضداشت سوم که بحضرت شاهزاده مرقوم گشته *

دانستنی ست که وقتی که شاهزاده دانیال بطرف دکن مراجعت طول رسانید و لشکر ناراضی می بود
ابوالفضل این عرضداشت متضمن صلاح و تحریص شاهزاده بطرف دلجوئی لشکریان و رعایا ارقام
نموده * قوله می شنود آه * یعنی می شنوم که از شما مردم ناخوش شده می روند و آنان که در انجا

بسند آزرده اند * قوله عرائض درگاه آه * ای عرائض درگاه پادشاه متضمن این معـ
نی که شاه شاهزاده را بحضور خود طلب فرماید ارسال می دارند * لغزش * خطا * تو
خاصه نزدیک مصاحبان و بدست گزاران نزدیک را آه * ای خصوصا برای پای مد احسان
کردن این مردمان و برای بدست آوردن سرمایهٔ دل ایشان چند چیز است و عبارت
بعد این قول تفصیل آن چیزها است * اَنُوشَس * جمع اُنُس آنچه از پیش ملوک
و بزرگان طعام برای نوکران بخش دهند * قوله جمیع اینها * ای جمیع امورات مذکوره
* قوله و بعضی را در خور * ای در حق بعضی مردم لائق او از امورات مذبوره ظاهر باید فرمود
* واقعات بابری * نام کتابی است که دران احوال شاه بابر مرقوم است
* نمایش گری * و خا ازروی تفرع * کمینات * چیزهای نشه آور * قوله گذرانیده اند *
ای ترک داده اند * سره کردن * جید و پاکیزه کردن فقط

* تشریح عرضداشت چهارم که به نیل ارسلت *
* والا اقبال شاهزادهٔ دانیال نگارش یافته *

باید دانست که این عرضداشت هم درباره ترغیب شاهزاده سوی درستی احوال خود
شان و توجه او در حال عالم لائق مرقوم گشته * قوله خود دهان قدر پرداختن شایستگی دارد
که پیکر استخوانی منتظم ماند * ای برای آرام خود دهان مقدار اوقات مقرر کردن
شایستگی دارد که پیکر استخوانی که عبارت از جسم لاغر است درست ماند
* شبانروزی * شب و روز الف بمنزلهٔ واو عاطفه است * پاسبانان * گمشتگان
* قوله رسوائی که کلانان آن را سرمایهٔ خواب دانند * یعنی نه آنچنان شنیدنی که
امیران و توانگران وقت خفتن برای آمدن خواب مثال افسانه می شنوند * رهزنان
درونی * خیالات زشت و بد * رهزنان بیرونی * مردمان فتنه انگیز و مفسد * مثنوی
معنوی * مثنوی مولانا روم * کیمیای سعادت * نام کتابی است فقط

* تشریح عرضداشت پنجم شاهزاده عالمیان *

مانده است که این نامه وقتی که نامه کاتب اصل و جاگماهان و شاهزاده و حضرت و کس برای
انتظام آنجا رفته بودند و در آنجا رسیده هر یک متفرق شد پس شیخ از جای مکس خود
این نامه مخصوص استدعای آمدن شاهزاده وغیره کالسای و بسیار صلاح و مشورت ارقام
نموده * قوله اصل آست * ای واجب است * جریده * تنها * جا لسایه ر *
نام جائی * قوله و یک یک را اقرار نماید شود آه * غلط شود و در نسخه مطبوعه غلط طبع شده
حاشیه غلط خود نامه نوشت ای هر یک از جاگماهان و سد و پیش حضور صلاح و تحریر خود خواهیم
که تا صلاح دهد آن حضرت که دوان باشیم لائق اعتبار نشاید * قوله مردم هم دل بهاد
می شوند * ای مردمان شکر و غیره هم منزل بسته می شوند و پرخاسته خاطر اند * قوله و آنکه
حضرت منع فرموده اند * اینجا مراد از حضرت والد است اگر پادشاه * قوله الی تقربات *
ای الی وقوع مهمی * قوله ملکوبات قدسی خاطر * ای مطالب و مقاصد خاطر قدسی * قوله
در ده روز کار کرده ام آه * تفصیل آن ده روز این است که در شش روز کوچ آمده و سه چهار
روز اگر بسیار باشد قیود پس درین صورت ده یا نه روز شد و گریه دم داد بروز میروند
درین صورت هشت روز در آنجا درست می شود پس ملاحظه کرده و زنگهها شاهی
همه جری و دوش اسبکی آمدن خود و دیگر فرستادن الی الجبر * انگهتی * کچا پیش
* بیرک * جرجو و بیکر و کاب بعیرا استاده بین دهن باین لفظ و تکهو مصرحات های
معیت موجه باید نوشت * الا تک صلوم ونیا آن است سقط ...

* تشریح نامه اول که دوالا در اندیشا هراج پدر را ندیره *

* سلیمان مهر تر اقتدار روای جامدیس تحریر یا فته ...

* الا هم و الا لم * رسانیدن نامه بسیار ... * محبت گو حضرت مع نامه نون مراد
ایران انگوشتهای نام شاه ... * حفظ المصیبه * رها کردن و پس دو چنب ... معانی ...

بامدد دوم

نفس برتر و مراد از آن مجلس پادشاه * قوله احسن * بطور بهتر * العاقبة بالخیر

انجام به خیر باد و این جمله دعائیه است فقط

تشریح با مدد دوم مقدمات حادثات سلطان حق دین *

قدوه اولیاء دبستان حقیقت گزین زبده رموز ایمان *

دقایق دین شرف کامل شیخ مبارک بن شیخ نصیره

باید دانست که این نامه شیخ متضمن خرابی حالات خود و اظهار مکر وحیله نفس اماره خود و دیگر حالات و در جواب نامجات پدر خود تحریر نموده * مخدومی * خدمت کرده شده من و یای آن متکلم است در آن * قبله گاهی * قبله گاه تو مراد از آن پدر و فارسیان خلاف قاعده در لفظ فارسی گاهی یای متکلم عربی آرند و نسبت کثرت استعمال آن یا را بمنزله جوهر کلمه می پندارند و قصد از آن یای متکلم نمی کنند و درین هم یا از آن قسم است * مد ظله العالی * دام ظله که ابد سایه بر سر او دراز * خبیر * آگاه * قدیر * قدرت دارنده * رحیم * رحمت کننده * شدت * سختی * رخا * فراخی عیش * قوله از آنجا که متضمن آه * و درین قول اگر بجای متضمن متغمس که بمعنی مستغرق شونده است نوشته شود خوب است ای از آنجا که شامل ملامت طبیعت بشریت است * قوله اگرچه بنظر تامل آه * این جمله دیگر برای تقویت این معنی که من لایق ملامت نیستم آورده ای دیگر وجه عدم ملامت آنکه اگر بنظر فکر دیده شود فاعل حقیقی این شکوه و شکایت کسی غیر خدای تعالی نیست پس مرا ملامت کردن در حقیقت این ملامت منسوب به درگاه الهی از کسی خواهد شد پس چگونه نزد بزرگش ملامت و چون و چرا جائز است * قوله شرح اطوار * یعنی شرح حالات خود می نویسد * اتعاب * جمع تعب رنج * آلام * جمع الم رنج * مشاق * جمع مشقت محنت * فوق الطاقت * بالای طاقت * قوله در نشاء ضروریه مذهبیه آه * ای در عالم زمانه گاری قطع نظر از آن که از رنجهای دل دارم تحریر یکه واقع است آمده است

آنست که در کار در آمد و اجره که بحسب خواهش خدا اوان احیو و عوام شده ام از بس
کاری تاسته بظهور می آید که بظهور آن حواس طهره و ذره خود را نموده باشم و اگر
این قدر میسر می شود این سعد از خود بی احوالم که بتوفیق ایزدی و دیو ازم سپاه گری کاری
چه ازین بظهور رسد که او توقع آن پادشاه مرا بوجه پرورش و تربیت من ارجو ام ظاهر
شود وسبب آن پادشاه من از طعمه کوته نظرانی و آن طعمه این است که مردمان سب
پادشاه میگویند که در حق یک طالب العلم تا حد چندین عنایت و مکرمت مناسب نبود
کائنات یافته بای حال * بهر حالی قوله بهر معنی آه * ای بهر معنی که بگی کشته بهر حال
اگر در کار شاه مدی شد سید بد کالی چو دیبی بودم * قوله ای او عالم معانی بغیر الا مری آه *
ای راز مدان عالم معانی حقیقی که حال ما نیست است پیان است چگوید و چه عالم اندرا عاده
رموز تیر ما حال چه مکر و حیله و چه ظاهر سلطان قوای حسی و هوی یعنی هوا و حرص و بیت
خود را ذکر داه حاسدان مرا ساز احرار و ده مجازی به دو کوبر من و ارتسم مطبوع طبع شده حافظ
الست چرا که قاتل مرد سلطان است * قوله و کالبرق الخاطف آه * یعنی مثل برق
نا شده و مراد از آن زمان ادراک * اهات المانی * تحفه ادرک یعنی الگه گاهی لمعه کی از هستی
بسی پر و تری هوشی دمنت سد سد سد ام که در ایام بیکاری تحرد مثلی خود برویش من که تو یان حال
و مقال من آمرا ظاهری کرد حرف مکر ای نفس اماره بوجود و حقیقت تاسیح اصلی شده است بوده
شده ام که نفس مطمئنه که معنی نفس آرام گیرنده است و آنرا نفس ملکی هم گویند و ام نفس سیرند
و آمرا نفس لوامه میر گویند و معنی لوامه ملامت کننده و هم نفس اماره یعنی نفس بسیار احکام
کننده و نفس بهیمی آمر المنیز خواهند * محاله * اندیکی * الضول اخلاقیه مراد از آن اخلاق
حسنه و صفاتهای ستوده * قوله بروح آه * مراد از آن تهذیب نفس و در معنی سیرت
میرات زمان شوره که اثر و برکت می نماید * قوله سرا لی چند آه * اعنی ظاهرا
و رستی سیرت و صفات من که گاهی سبب باد آلی نفس جولی آن نفس من و گمان کرده

شرع دیگران می گردد چون آن بوده با غراض ما قصه است یعنی این هم چو باطل صورت حق متخیل ما است و هیچ حقیقی ندارد * اعمال بدنیه * اینجا مراد از آن نماز و روزه و غیر اینها هستند * قوله * جمع حسنه یعنی داده شده است که حق تعالی برای بندگان پیدا کرده و بدان امر نموده تعالی * یعنی داده شده از پسندیده خود خاصه * قوله انا اذا انوقنیا او وجدناه او عدها چگوید * یعنی از بست وجست چگونه * لا ندانم یکن را این الماء ای بکیف یرتج * این رمان است که شیخ حسب حال خود آورده مترجم آن و قتیکه موجود نباشد اصل اول پس چگونه جمع کرده شود یعنی وقتیکه حقایت مترجم درست نباشد پس از امور خواهش نماز و روزه چه فائده مترتب خواهد بود * آنکه نیست * بگو * قوله معالجه آه * یعنی در حتو و تیکه نفس می خواهی که عیوب خود را هم بدانند او علاج بداد کارها کجا دخل خواهد شد * حسان اس * بیاکی یاد میکنم * قوله و اهتیاه دا عم ماه * ای فریاد وای فریاد رس وای بد و است اینست و مندوب آن را گویند که بردی از جهت فوت یا وجود آن بواسطه لفظ وا یا یا گریه کنند و این لفظ معینه و غوث مندوب است چرا که بسبب فوت معینه بران گریه میکند واو را می خواند و از ای ما صوت الف و ای مندوب در آخر نام آمده * قوله در بعضی امور مکلنا آه * باید دانست که اینجا از بعضی امور اشاره بطرف سفارش خویش شیخ است که پدر شیخ نوشته * و پس شیخ در جواب سفارش پدر بزرگوار خود می نویسد که قبله گاها آن سفارش را مجبس سعادت خود میدانم * قوله ایصال نفع و دفع ضرر آه * یعنی بر تقدیر یکه رسانیدن نفع و دفع ضرر از لوازم ادنای مرتبه آدم در نظر حق ثابت و محقق است پس چگونه قرابت و محبت و غیره را در ایصال نفع و دفع ضرر دخلی خواهد بود و هم شکر خدا که بنده را نسبت خویش معلوم همه حقوق ثابت است

* نشر نامه نبیره مولوی که شیخ بوالد ماجد *

* چون کرد روز واقعه و الده خود را ارقام نموده * ...

نمودن * مخدومی * خدمت کرده شده و یای متکلم است دران * مخدوم الانام *
خدمت کرده شده خلق * مُدَّ ظِلُّهُ العالی * دراز کند الله سایهٔ بلند او را یعنی سایهٔ شما را * عنایت *
بارک حاصل مصدر * قوله بشهرستان عیاد گلستان بود است * مراد از آن بهشت
* لت * پارهٔ از هر چیز * قوله کامروای شمای طبی عنصری داشت * یعنی مرگ والدهٔ مرا
حسب خواهش طبیب عنصری که آن خواهش در حالت عمر حبّ بیقراری و بی تابی خواهد بود
داشت * شطر * پارهٔ از هر چیز * قوله بصر تلخ کام دارد * ای بصر ترشده را زرد
* و خدای المتألّمات * یا مدهٔ خطاب و دعا ان مصدر است بمعنی اسم فاعل و یای نسبت است
دران * تسلیم * گردن نهادن حکم یعنی راضی شدن بهرچه پیش آید * قوله ظاهر است که آن
رموز دان آه * ای ظاهر است شما را که واقف اسرار کارخانهٔ پیدائش هستید و از ابتدای
شعور خود تا این وقت دریافت کرده حقیقت مرگ که دار او در آنجا دخلی نیست بوده باشد بلند
خود را در خوشنودی عالم عرف نموده اند یعنی از این حادثه رنجیده باشد * گو * زمین پست
* قوله حمی را که در نشیب طبیعت و گوشه ریت مانده * یعنی جمعی که در جمیع امور صرف
تابع طبیعت خود اند و عقل خود را دخل ندهند * عِلْمُ الیقین * علمیکه شک اندر آن کمی
زائل نشود * بنوان * خواری * سیّاح * بسیار سیر کننده * غربت آزمائی *
ترکیب مقلوب ای آزمایندهٔ غربت و مراد از آن مرد عارف * عیارگیر * سره گیرنده
وآزماینده * ساتر عالم قدس * مراد از آن مرده باید دانست که در دین اسلام
ثابت است که بی صبری و گریه بر مرده را ضرر می رساند لهذا شیخ درین مقام از گریه و
بی صبری پدر را منع می فرماید * محققان ملت و مجلت * انبیا و اولیا * ایماء *
اشاره کردن * قوله چشم اندازه * درین قول چشم بمعنی امید است * جاده * راه
بزرگ * غیر مرضیه * ناپسندیده * سرایر * جمع سریرت آنچه پنهان کرده شود * قوله
راه یافتهٔ سرایر معنی آه * ای واقف رازهای آشنائی * بهارخانهٔ مشیئت - بهار خانه

قضا و قدر * القا * انداختن * قوله القای کلمات قدسیه * ای آموختن نصائح قدسیه
* حاشا و کلا * این هردو کلمه اند برای احتراز و انکار از کلامیکه بعد و قبل آنها واقع می شود
* متذکره * یاد دهنده یعنی نصیحت ده برای ماتم زدگان * اسیر طبیعت * تابع طبیعت
* دریوزه گری * گدائی * میانی * جمع مبنا * صحرای فراخ * آطال * جمع طلل دیوار کهنه
* عاکفان * جمع عاکف مقیم * مساعد * مددگار * قوله در منا و چه شریفه ایمائی بزیارت
قبور آه * باید دانست که شیخ مبارک بعد فوت زن خود بحسرت افسردگی خاطر در باره
عزم زیارت مکهٔ معظمه وغیرها اشاره در خط خود که بشیخ ابوالفضل نوشته بود نموده او ابوالفضل
لی دین در جواب آن می نویسد که حقیقت شناسان دوکنندگان معرفت را که از زیارت
مکه و مدینه و نحو آنها که بجز آب وگل و سرای ویران نیست داده اند پس شما را که حقیقت
شناس هستید هرگز زیارت مکه وغیرها مناسب نیست * قوله معهذا آه * ای با وجود قناعت
مذکوره اگر مرا از امورات سلطنت فرصت حاصل شدی درهم ادیعنی در استفسار
وجه آن فکر ناکرده سرانجام این سفر می نمودم فقط

* تشریح نامهٔ چهارم که بشیخ مبارک مرقوم گشته *

دانستنی است که این نامه در جواب نامه ایست که شیخ مبارک بعد انتقال والده شیخ
متضمن تعزیت بشیخ نوشته بود * ملاذ * جای پناه و پای مکلم است در ان
* دامت برکاته * همیشه ماند برکات او * صبر کش * صبر دور کننده و صبر کشنده
* محنت * مصیبت * قوله بنزهتگاه تفویض و تسلیم بیز خرامش شود * ای مرا
مرتبهٔ تفویض و تسلیم که عبارت از سپردن امور خود بخدای تعالی است حاصل شود * قوله
ذات الکمالات * از انجا که شیخ مبارک آن قدر کمالات حاصل کرده بود که گویا ذات
کمالات شده بود لهذا او را ابوالفضل ذات الکمالات فرموده * قوله بایماران *
درین قول لفظ ما در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجایش با بحرف میم باید نوشت فقط

لغط * تشریح نامهٔ پنجم که بشاهی مبارک ارقام یافته *

* قوله سلامی چو اخلاق تو مشک بو * این قول مبتداست و خبر آن * قوله آن قدر * را اسان مرسانم * مستهام * حیران

* تشریح نامهٔ ششم که بعد از فتح حاجاجا بانکارش یافته *

نامه واست که این نامه بعد از فتح دکن وغیره که جاجا بان با تمام آن رسیده بود و متضمن اظهار بهجت و مسرت و مرلوی ابرار رقه و داب و اشارات زمانه که در انشای جنگ بانتظار خبر فتح و نصرت رو نموده بود تحریر یافته شُرِيَ لَكَ اَثَرَ الْإِقْبَالِ صَادِقًا * وَكَبَ الْمَجْدِ مِنْ أُفُقِ الْعُلَى صَعِدَا *

ترجمهٔ مصرع اول بشارت باد ترا به تحقیق که آورد اقبال آن چیز را که وعده آن کرده بود * ترجمهٔ مصرع ثانی و ستاره بزرگی از کنارهٔ بلندی بلند شد یعنی فتح عظیم ظهور رسید * بو رنده * روشنی سیاهی چشم * نور حدقه * شکوه باغ * قوله مقرون با لوقت است آه * این قول قائل میگردانند یعنی که در یک بار اران تهنیت و غیره است واران اشاره بذات خود نموده مشهود خاطر شاهی گردانند * قوله اللّٰهُمَّ حَصِّلْ آمَالَهُ وَيَسِّرْ وِصَالَهُ * ای خدا حاصل کن امیدهای او را و آسان کن ملاقات او را * اصل اللّٰهم یا اللّٰه * بوده حرف ندا را که یا است حذف کردند و عوض آن میم آوردند * تلاطم * برهمدیگر زدن موجهای دریا * تعالی * بپایان شدن * تراکم * انبوه شدن * قوله نقش خواه * درین قول بعد از لفظ نقش ادلت خاطر بسوی مطبوع بر و گذاشته شده باید نوشت و مراد از آن نقش مقصود * اَللّٰهُمَّ كَمَا نَوَّرْتَ الْعَالَمَ الْجِسْمَانِيَّ بِبَصَرِهِ نَوِّرِ الْمُلْكَ الرُّوحَانِيَّ بِطُولِ عُمُرِهِ * ای خدا چنانچه روشن کردی دیار اسب فتح او همچنان روشن کن آخرت را بسبب درازی عمر او * فاره * سست * قوله درین مدت ایام داشت آه * ای داشته بود * قوله زآرزوی تو سالی قیمت روزی را بلکه روزی قیامت صد سال * ای در وصل تو یکسال مثل یک روز است و در فراق تو یک روز مثل صد سال * شماتت * شاد

شدن بر کرده‌ای که باکی رسد * کثیر الاختلال : بسیار خراب * آعدا * جمع عدو دشمن
* لاطائل * بیهوده * اشقیا * جمع شقی بدبخت * قوله کفی باللّه شهیدا * کافی است
خدا که گواه است * تشتت * پریشانی * توزع * پریشانی * ممات *
موت * قوله بی شائبه تکلف بچندین وجوه آه * ای بی شک بهزاران وجه موت برحیات
تو بیت و فضیلت حاصل کرده مرغوب طبیعت من شده بود * قوله هیهات * این کلمه در عربی
معنی دور شود و در فارسی بجای افسوس استعمال می شود * هرزه درائی * بیهوده گوئی * قوله
هیهات هیهات آه * باید دانست که قائل ازین جا گریزی فرماید از توهمی که از کلام سابق
او متوهم می شود و آن توهم اینکه از کلام سابقش فهمیده می شود که شاید بسبب توحه ناطی
وغمات رنج و محنت بی شمار او ایزد تعالی چنین فتح کرامت فرموده است لهذا بقول جائی که
اقبال شاهی آلی آخره ازین توهم گریزی فرماید * لطیفهٔ غیبی * یعنی این فتح مهربانی پوشیدهٔ
خداوند * آسرع * زودتر * شداید * جمع شدید سخت * نکایت * رنج
* منصه * چیزی بلند که عروس را بران نشانند و جلوه دهند * قوله یا مددست آه *
این جا دست بمعنی قدرت * محاسن * جمع حسن نیکو * تطاول * دراز شدن * کنکاش *
مشورت * صواب انما * منسوب بطرف صواب مصدر بمعنی مفعول * اولیای دولت
قاهره * این جا مراد ازان خانخانان وهمراهیان او * دمار * هلاکی * فجار * جمع
فاجر کار بد کننده * نزول اجلال * نزول تعظیم کرده شده مصدر بمعنی اسم مفعول
* عارفان * دانایان * بصیر * بینا * هرج و مرج * فتنه و خلل و مراد ازان این جا
شکست خانخانان وغیره * اتکا * تکیه کردن * خیابان * چمن * قسم * حصه
* وافی * کامل * قسط * حصه * اوفی * بزرگ * احتظاظ * بهره حاصل مصدر ز
* یک نحو * یک قسم * تبعیت * پیروی * قباب * جمع قبه شای گرد بر آورده چون
گنبد وغیره * رکاب نصرت قباب * رکاب نصرت مند * تردد * تردد

تردد و تسدیل * احوال تدمت اماء احوال سموت بردرد و تزلزل * طیب
سرشت و خلقت * مراد از آن طی * مراد از این حقیقت * آلاء جمع الی
نعمت * علت الاء * برزگ است نعمتهای خدا * تغیر * ناگهان * سلخ آخر ماه
* غره * تاریخ اول هر ماه * مواکب جمع موکب گرد و سواران * مواکب انجم
ثواقب * گروه سواران که هم چو ستارگان در من اند * کوره کهاتم بور * نام جای * قوله
چودهری کشنه * نام شخصی که صاحب اجبار بوده است * قوله از مبارس
مجالس اتفاقات آنکه * این قول مبتدا است و قوله یک مرتبه در سلخ همین ماه
رقاصه ای چودهری کشنه این مژده عیش رسانید خبر آن * قوله در اصل کمال بهجت
دوستان و دشمن سادات پیدا کرده بود * یعنی این قدر بهجت و شادمانی حاصل شده
بود که درمیان دوست و دشمن امتیاز باقی نمانده بود و نسبت معلوم می شدند چنانچه
حالت غایت شادی همین است * قوله علی الرغب الیه کردیم ای بطوعی که نام
هریک گردند * طلاوت * حسن و چالاکی * تحسین کرده‌ای و مراد
از آن تحسین است * قوله الحمد لله حمداً مؤبداً وشکراً مخلداً متکاثراً
سپاس سپاس ستایش و شکر ثابت است برای خدا * اخوان * جمع اخ برادر * قوله
که چنین از شما تقدیم آه * این شکر خدا که آنچنان عنایت از شما تقدیم رسید که تمام خدمت
از برای بزرگی نفس شمارش برادران زمان و خلعت جنبه مردان امثال ذکار که
حسب ظاهر سنت شما مرتبه بلند داشته باشند * انضمام حلات و خیره خوب ترین وجوه
صورت است * تا نیز اوضاع * تا سال ترقی بوده * متمنا * نهایت * تمنا
آرزو * تکهرار یان * کسانیکه در سپردگی آنها هیچ هرا تپاده یا سوار که متعین باشند
* قوله صمیمه آن * ای همراه همان حدمت شد * قوله این لطیفه بوده * ای حطاب جامه‌ای
مهربانی پوشید خداد کلی شک بابن عالم آورده شد * قوله و در عالم اسباب

غلام بحکمت پناهان شریک نه دارند ؛ ای کسی را در عالم اسارت بندها نیدن
حاجت شما غلام حکمت پناهی یعنی حکیم ابوالفتح شریک نه دارند ٭ قوله اگرچه در اتمام و
اسرام آن بعضی دوستان صمیمی دیگر را مدخلی باشد ٭ یعنی اگرچه در تدبیر ظهور همان
جلالت مرا دخلی باشد لیکن فی الحقیقت حکیم ممدوح باعث آن شده اند ٭ بدرقه ٭ راهبر
٭ قوله محض همان است آه ٭ ای فی الحقیقت به بدرقهٔ توفیقات الهی مصدر امری شده که آن
امر وی پیدا کردن نفاست و شرافت و بلندی مرتبه و بزرگواری شما نزد اصحاب عقل و شرف
بهیچ وجه احتیاج این چنین جزئیات مثل خطاب وغیره ندارد و آن امر ظهور فتحی است که بسعی
شما ظاهر شده ٭ اعتساف ٭ گم راه شدن ٭ قوله تا وقت آن رسیده آه ٭ ای
گویا حالا وقت آن رسیده که خدای تعالی باظهار چنین فتح ها لیاقت شما ظاهر ساخته اهل جور
و اعتساف را که می گویند پادشاه ادنی کسی را این چنین مرتبهٔ عظیم عطا فرموده معترف
این معنی که خان خانان واقعی قابل این رتبه است نموده غیب دانی پادشاه و آن اینکه پادشاه
اولا از بشره خان خانان فضیلت و جلادت او دریافته بعهدهٔ معاونه سپه فراز کرده بر
دوران و نزدیکان خاطرنشان ساخته وجه تفوق و تقرب شما بدرگاه سلطانی بر ضمائر
ارباب دولت واضح و مبین سازد ٭ مصدع ٭ درد سر دهنده ٭ شنونده ٭ مکر
٭ قوله دیوانه ٭ نام غلام خان خانان ٭ موشح ٭ آراسته ٭ مطاوی ٭ جمع مطوی
پیچیده ٭ فحاوی ٭ جمع فحوا مضمون ٭ ارتیاح بالا کلام ٭ راحت رسان ٭ قوله
به مقتضی المرام بخاتمه الکلام رسیده شد ٭ ای از تمامی مدعی بخاتمه خط رسیده شد ٭ رعاه ٭
برده ٭ قوله از مضمون آنکه موشح بتاکیدات آه ٭ باید دانست که خان خانان محرر فتح
فتح خطی جهت آمدن خود خدمت شاه بشیخ ابوالفضل با تاکیدات و مبالغهٔ تمام نوشته بود تشبیح
آن را نامناسب و ناملائم پنداشته باین طور انکار آن می فرماید که هرچند در آن باب باحسان نظر
ملاحظه نموده شد اما مقصود آن واضح نگردید و از آن امری که کشف پرده از چهرهٔ آن

نمایان معمول نموده یک طور نشان بخش خاطر فردوس تواند بود حاصل شد زیراکه هرگاه
عنایت ایزدی مراد چندین ساله برآمده باشد بدین زودی اظهار شما در باب آمدن
این حدود خلاف عقل و دقت شناسی است * درگاه * یعنی درگاه و غلط در را
باصالت باید خواند شیخ مشار الیه باری نویسد که باقی حال ای بهر حال چون رای شما برین
شد که اظهار این معنی مصر نیست و احتمال بی دار دارد آرزوی آمدن شما بنابر فرط شوق قدم بوسی
ظل سبحانی قرار داده بعرض پادشاه دین پناه رسانید * قوله موروث استحقاق عظیم و
استراق جسیم آه * ای موجب بسیار تعجب و باعث بسیار حیرت بندگان والا شد
* قوله دادستی و دری داده آه * ای هرچند بنده اران حکم اسلام است دوستی خالص خود
که با شما است عمارت آرائی نموده بدرگاه پادشاهی در مقدمه ترجمت ایشان آغاز
عمارت دلپذیر فرموده اگرچه بعقیده ایشان آن مقدمات بایع ادا بود اما بطریقی فهم ناقص
من چنانچه آن مقدمات رفع تعب پادشاه کرد دستری هم نرساید - * امیدواران اختصاصی *
مرکب متناوب یعنی اختصاص و مخلصان و بای سببیت است دران * سداد * دوستی
کردار * وجه وجیه * وجه قوی * قوله ظاهر است آه * ای ظاهر است که وارثان دولت
خود با اطوار ایشان سعی قوی مرکوز شده باشد که با ظهار مخلص می رضه جنگ که بعد دوست روز
ارکان دولت معتمد و لاونگ مذکور عرضداشت شما مشعر توجه پادشاه بطرف گجرات و
ترس اودی رانه وغیره که آن نشان رعایت پراگندگی خاطر ایشان باشد بنظر شاه
در آورد * قوله تعالی وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * جسیم حرف ندا و اند دستی که
آن قسم برای قسمی است بزرگ اکرم امد * آراء جمع رای * کبیره * ناقصه * بادی السطر *
ظاهرا * مستدعی * خواهنده * تردد کامل و انقسام خاطر * پریشانی دل * قوله هرچند در نظر
اخلاص آئین آه * ای هرچند در نظر اخلاص آئین از شما حال دا عتنا دمقدمات مذکوره مثل
ارادهٔ آمدن شما باین طرف و در خواست توجه موکب پادشاه و حضره بطرف گجرات

مستفید میشدایم و به یقین میدانیم که از ناقصه حکماء شما سید علی آمن امر شده است چندان
پریشانی باطن حاصل شد که خارج از بیان است * مبادی عالیه * ملایک و عقول عشره
* قوله اعلام روحانی و الهام ربانی * ای با اطلاع غیبی * مهب * جای وزیدن باد
* ریاض * جمع روضه * مرغزار * دوحه * درخت بزرگ * ازهار * جمع زهر شکوفه
نکات تازی * صانع ازلی * کاری گریهای خدا * مکمن * جای پنهان شدن * مهالک
جلالی * ممالک اکبری * نفحات * جمع نفحه خوشبو * قوله هرچند از مبادی عالیه اه *
ای هرچند در هنگام جنگ ملائک تسکین من میداد که چون از قدیم سلطنت اکبری را با
زیب و زینت داشته اند هر آینه مخلصان حقیقی این دولت عظمی از حوادث روزگار
در پناه الهی بوده همیشه خوشحال خواهند بود اما بسبب بی حوصلگی از رنج محنت می یافت
* مکارم * جمع مکرمت بزرگی * قوله دادار از مکارم اخلاق آه * ای زیاده از بزرگیهای
اخلاق و نیکوئیهای اشفاق شما که دست ظلم در خانه آباد ضمیر من دراز کرده نقود جهود
معرفت را که به عبادات و طاعات سالها بدرگاه الهی بهم رسانیده بودم و از
چند روز در زمره دینداران شامل شده ام بتاراج برده یعنی اخلاق شما صفائی باطن
مرا بغارت بردند و در امورات دنیا مستغرق نمودند * اعتنا * غم خواری خاص
مستند * ظواهر * ظاهر کردن * عبد الرزاق معموری * عبد الرزاق شیرازی
زیرا که معمور شیراز را گویند * قوله چون بیان مقدمات معروض داشته آه * ای چون
در باب کوچیدن بندگان شاهی و غیرهم مبالغه زیاده نموده بودند ابتدا تجویز خاطر ناقص خود را
بر طرف نهاده باتفاق دوستان خالص دست اهتمام بظاهر کردن آن مقاصد زده بعد
گفتگوی بسیار که تفصیل آن از خطوط بعضی دوستان معلوم ایشان شده باشد رای پادشاه
بر توجه رایات بطرف مالوه بعد بخشش نوروزی و فرستادن خزانه وغیره قرار یافت
* ماطوره * محروسه * قوله رجا بجلائل مواهب آه * ای امید از بخششهای بزرگ الهی قوی است که

کہ مثل ارزوانگی بادشاه وغیره محبوبۂ فتح ونصرت صوری ندید اکنون کہ بیک بدین طرق
لباس حسن آثار وانجام پوشیده در نظر عیش وعشرت جلوه گری باید و دوستان
از بار تیرق آشنائی فارغ شده از تکلف خلع و درس خاصی یابد * باده نشاط بسیده
* فرصت * گرمی * کثرت * رنج * انسداد بند شدن * ممر سبب * لعتانی *
ناگری کم طرت بسهله لایعنی * بی بوده * توقف بیکار شدن * شباند
روحانی وبدنی * بخلاف حالی وبدنی کہ بسبب افکار وامراض لاحق می شود * قولہ چه از
دیگر ملامت وپهلو بعیب آن تارت عالی مرتبت آه * ای چه از سبب براکت وبلندی
ونه آن مقاصد عالی مرتبت وچه سبب ناکاری زمانه وچه سبب کثرت کار و بیاد بیهاف
عرده وقت ناتمام آن مطالب بند می سازد * منطوق لازم الوثوق * سخن که اعتماد
بران لازم است وآن این است * ما لا یدرک کله لا یترک کله * آن چیز که کل
گرفته نشود دیگر اشتباه می شود بالکل یعنی بعض گرفته می شود و بعضی ترک می باشد
* قوله حائز التقریر وممکن التحریر بود * ای آنچه تقریر وتحریر آن روا وممکن بود * قوله
سر دلانه * ای بی باکانه وبی توجهانه و آن در اصل سر دل و آنکه برای دوست
است * قوله دور از بهی های آه * ای دور از بهی های ظاهری که تابیر ستس پریشانی
خاطر شما که آن پریشانی بسبب این و آن پیش آمده احوال آدمی می شود باعث
مطالعه کتابی توجهی است نگردد * قاب الفراج * ناشاد مزاج * قوله هرچند که اعتماد آه *
یعنی اگرچه اعتماد بر شما مقتضی آن نیست که درین امر اند که عبارت از التفات نظر
مطالعه محظ بود است اندیشه کند لکن روزگار داغ این اندیشه بر جگر می نهد و مرهم این داغ
کہ آن تارمانش امورات دنیوی است می بخشد یعنی ثمره حاصل نمی شود که سبب آن
در جمیع امور خاطر جمع باشم * طول الذیل * دراز * کلالت از سام *
کلالت گیرنده مصدر یعنی فاعل * قوله پیش ازان کہ بطاقت آباد عدم کہ حاسان

عالم معقولات آه ◦ ای پیش از ان که در عالم غیب که عقل را در ان دخل نیست برود بهی
بمرد * چودهری کشا * نام شخصی که صاحب اخبار بوده است * شهاب الدین احمدخان *
پسر کلان محمدخان نیازی است مرد سخی و دلیر و متواضع و صاحب خصایل ستوده بوده است
اولاً بمنصب پانصدی پانصد سوار سرفراز شده بود بعد ازان در سال نهم از جلوس
شاهجهانی مذکور باضافهٔ منصب پانصدی ده هزار سوار عزت یافته در سال سی و پنجم
سنه یک هزار و شصت و هشت این جهان فانی را گذاشت فقط * بادوت * نام جائی
* ریبازیان ◦ جمع ریباری قاصد ◦ عَلَى نَسَقِ الْمَسْطُورِ ◦ ای بر ترتیب مرقوم ◦ قوله این
نوید بهجت بخش * یعنی فتح گجرات * فرار * گریختن ◦ ماهین * جمع ماهون دور کرده شده
از رحمت خدا ◦ کهایت ◦ نام جائی که درانجا عقیق پیدا می شود * تواذی * تو اذل و پای
مرکّم است دران * تَكْمِلَةً لِلْبَهْجَةِ وَتَتْمِيمًا لِلْمَسَرَّةِ * از جهت کمال خوشی و مسرت * قوله
ان سنه ◦ ای آن رفیع ◦ قوله بی نزد آه * نزد در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجایش برد باید
نوشت و اگر مطور استفهام انکاری معنی نزد بیان کرده شود شعر آخر منافی آست زیراکه دران
معنی استفهام انکاری متعذر است ◦ خواد ◦ سیار بخشنده خواد مطلق سیار بخشنده در هر
زمان * مَسْئُول * سوال کرده شده ◦ بلطفه و عطفه ◦ بمهربانی و مهربانی خدا * ودایع ◦
جمع ودیعه ◦ صَانَهُ اللّٰهُ تَعَالَى عَنِ الْآفَاتِ وَاللّٰهُ وَاهِي * نگاه دارد او را خدای برتر از آفات و ملا
دکمنا وکیفا ◦ ای از روی چندی و چگونگی * سراً وجهراً وخلوةً وجلوةً * هم از روی پوشیدگی و هم
از روی ظاهر * الاهم فالاهم * اول کار ضرور و بر پس از ان کار غیر ضرور ◦ قوله کرّات ومرّات
حضرت فرموده اند آه * ای بارها پادشاه فرموده که مناصب بندگان تیار کرده فرستاده شود لیکن
بواسطهٔ لوازم سلطنت که رعایت ضابطهٔ الاهم فالاهم بندگان پیش دید نظر ساخته انصرام
مهام می فرمایند ازین جهت فرمان خاقانی باوجود ضرورت آن چه قدر در پردهٔ توقف مانده
بود و کیف فرمان ثانی خصوصاً درچنین هجوم امورات بروی ارسال کرده شود * قوله بروز ملازمی

مبارکی * در لفظ مبارکی حرف یای تحتانی در نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده مبارکی باید نوشت
قوله آمیزهٔ صور تنزیه * ای آنکه امورات قضا و قدر * فهرست کتاب حسن تدبیر
ای جامع تدبیر نیک * نقایص * جمع نقیصه عیب * ازاله * دور کردن * منقصت
نقصان * و تمه * ناقصه * و تمه * منسوب بطرف وهم * بشدید شاعدته الامد وانقضر *
مرا اراست برد خدای تعالی امر و نهی * جلت قدرته * بزرگ است قدرت او
* قوله چاره نهمسدگی و نفاق * ای چاره دور اندیشی و احتیاط عیب مردم گویند و چاره
جهت دشمنی و نفاق عیب مردم گویند مراد دشمن * جهت اطلاع بر عیب خود خود را از این
عیب پاک خواهد کرد * رذائل * جمع رذیله بدی * قبائح * جمع قبیح زشت * دول *
جمع دولت * قوله نسخهٔ دوستان دهقی آه * ای هرگاه که حصلت دوستان آنست که
همواره بر احوال دوستان مطلع شده نکند مگر از عیوب و محاسن آگاهی داده باشند پس
چگونه است حال طائفه با دوست یعنی ستاره داشت حال آنها که ملاحظه توان کرد و بیاناب
خوب معرفت خود که احسان آن هر دو بدولت جدا است عیوب یعنی اما بد دولت
راکه آن از عادت حرص و طمع و تنبلی ایچک عیب را کو در راه بد باشد حصلت ای پسندیده
شان می کنند * سباع * که جمع طبع در نسخهٔ مطبوعه جمع شده غلط است بجای آن طبائع
باید نوشت * آل * بدند * رؤسا * جمع رئیس سردار * اخوان * جمع اخ
برادر * مرحوم * این لفظ ظاهرا در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن مرحومه که معنی رحم کرده شده
است باید نوشت * نکال * رنج * خسر الدنیا والاخرة * زیان کار در دنیا و آخرت * قوله
خوشامدگویان آه * ای خوشامدگویان را از هواخواهان و بدخواهان جامهٔ خودی واسدواند بس
امرا باید که زبان حرا بالای چند درچند رو نموده در دنیا و آخرت خراب و خسته می شود
* بید ادر ایه تعالی * پناه خدای بزرگ یعنی پناه می برم خدا از ان خوشامد * حرمت * آرایش و
داستگی * قوله چنانچه حقیقت این آه * ای چنانچه حقیقت معرفت خوشامد سوائی برطاقان

و آزموده کاران از قدیم معلوم و مشهور است * اقتفاءً لآثار تلك الطائفة العالية
وابتغاءً لمرضاتهم * به جهت پیروی آن گروه و به جهت خوشنودی آنان و مراد از اینها همان
دوستان حقیقی که بالا مرقوم گشتند * قوله استماع * درین مقام استماع در متن نسخهٔ
مطبوعه غلط طبع شده بلکه اسماع که بمعنی شنوانیدن است باید نوشت * معائب * جمع
معیب عیب * قوله بنا بر آن اقتضا آه * ای بنا بر اینکه دوستان حقیقی عیوب دوستان
خود را ظاهر کنند هرگاه که با شما ملاقات حاصل بشود پاره از اوقات ملاقات را در
شنوانیدن عیوب شما گذرانیده و بعضی از زمان مواصلت را در شنودن آن صرف نموده
* قوله اگرچه این دو حالت آه * یعنی یکی شنوانیدن عیوب شما و دیگر شنیدن عیوب
خود چنانکه باید و شاید بظهور نرسیده لیکن چون نسبت آن کمال محبت هر دو جانب
بوده نهایت خوش حال می بودم * طریقه انیقه * راه خوب و مراد از این جا
همان عیوب شنوانیدن و شنیدن که مرقوم گشته * مطالب رسمیه * گفتگوی رسمیه
مثل اظهار اشتیاق و خوشامد وغیره * فصلی چند * فقره چند * حکمت خلقیه *
حکمتی که منسوب بطرف خوی است که عادت است * مقصود بالذات * خلاصه
* قوله مرقوم سازد آه * ای این معنی را مرقوم سازد که از عجایب حوادث روزگار
ما آن است که با وجود اینکه علم اخلاق خلاصهٔ جمیع علوم است علماً و عملاً نیست و نابود شده
یعنی نه کسی اخلاق میداند و نه کسی می کند * قوله قطع نظر از این که این مطالب علیه متفق
علیه آه * یعنی اگر اعتبار کرده نشود این معنی که اخلاق وغیره پسندیدهٔ عاقلان روزگار
است او درحقیقت بخاطر بزرگ شما چه می رسد که اخلاق وغیره خوب است یا بد و بعد از ان
که معلوم شود که مدعا یا حوی دارد پس از ان ظاهر شود که آنچه حالت اوست باشد و
ناحق و قبل لفظ آنچه واو یکه در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده زاید است * تقویم * کاغذ حساب
یک ساله منجمان - * ممیز * تمیز دهنده - * سنین * جمع سن سال * شهور * جمع

جمع شهرها * قوله در سالی چند لحه عمر گرامی آه * ای اگر در مدت هفته یک بار نتوانند
که جاره و حساب عمر خود گیرند پس لازم که در عرصه یک سال کار حساب عمر گذشته را
آغاز شود و تمیز باید ذی الکلفت نمر بند و عمره لی تا گاه عمل فکر مرل خود ملاحظه فرمایند که در
زمان سابق چه قدر کار نیک و چه قدر کار بد کرده اند اگر چه در وحشی ایام ما صرف محل [illegible] فکر
ندارد [illegible] در خانه منصوری تواند رشد که زبان آمده در گمراهی گذرانند [illegible] حق لوله *
سوخته [illegible] جمع طعن عیب کردن * لیام * جمع لئیم [illegible] قوله [illegible] آه *
ای [illegible] اظهار عیب [illegible] اخای طمع [illegible] [illegible] [illegible]
* [illegible] * [illegible] [illegible] * [illegible] کوشش کرده * [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] [illegible] *
پوشیده * حاکم علی الاطلاق [illegible] وقت و زمان [illegible] تعالی [illegible]
[illegible] بر کرسی [illegible] آه [illegible] [illegible]
گردون مدات [illegible] [illegible] آه * [illegible]
انسانی که مشهور به عالم صغیر است [illegible] نفس ناطقه [illegible] است [illegible] عالم
کبیر که عبارت از دنیا است متعلق مدات حاکم [illegible] * [illegible]
* قوله گماشتگان او بود آه * [illegible] گماشتگان نفس ناطقه [illegible] الا [illegible] * [illegible] و اگر
[illegible] نفس ناطقه و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] آ [illegible]
مردمان تابع او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible] جمع [illegible] [illegible] امام [illegible] امام
[illegible] * [illegible] حرکت کرده * [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible] [illegible] الله [illegible] بعد [illegible] * [illegible]

بدااز نقصان یعنی اندیادتی و مراد ازان افلاس بعد از توکری * تنقیه * باقی * نقیر * چاهک دانهٔ خرما و مراد ازان وار * قطمیر * نقطهٔ سفید بر پشت دانهٔ خرما که خرما ازوی روید وایجا مراد ازان اندک * ثقات * جمع ثقه مرد معتمد * قوله حاضر یکدیگر نباشند * یعنی حبرو ار از حال یکدیگر بیاشند * ماز حار ود * ای چشم مکند و بردباری نماید * استدال * خواری * تعصب * طرفداری * مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ * نیست بر رسول مگر رسانیدن * قوله دوه الیداه * یعنی عادت خدا برین جاری است که تا وقتیکه کلمات صدق از مرد صالح و پرهیزگار صادر نشود بشخص دیگر اثری نمی بخشد و فائدهٔ کثیری نمی دهد

* تشریح نامهٔ هشتم که بخان جانان تحریر یافته *

باید دانست که این نامه ایست متضمن تمهید ارسال رسالهٔ که شیخ در تعریف خانخانان تالیف کرده بود و مشعر در دوام شیخ که بسبب مردمان ناهموار و خرابی باطن اولاحی بود و منطوی از کام نصایح و حالات دیار و غیره * خزف * سفال و هرچه از خاک سازند خزف ریزه ترکیب مقلوب الی ستیزه الخزف و مراد ازان اینجا رسالهٔ که در مدح خانخانان ابو الحسن تصنیف کرده بود * جلال * در میان * ردا و رت * خرابی حاصل مصدر * دنائت * زبونی * مصبوغ * رنگ پذیرنده * مبارحات رسمیه * گفتگو و طریق معروف * عاهتک * دانش ناتمام و کاف تحقیر است دران * ناقصک * کمینه و ناچیز و درین نیز کاف تحقیر * هواجس * جمع هاجس خطره و وسوسه که در دل گذرد * وساوس * جمع وسواس اندیشهٔ بد * قوله و قوای عملی این علم بی ماحصل را بهیچ وجه مخالفت و مزاحمت نمی رسانند * ظاهرا باین قول در متن نسخهٔ مطبوعه عبارت غلط طبع شده بجای آن و قوای عملی را ازین عمل بی حاصل بهیچ وجه مخالفت و مزاحمت می رسانند باید نوشت یعنی عاهتک ناقصک من بهیچ وجه مانع اعمال زشت من می شود مخفی نماند که شیخ ابو الفضل

ابوالفضل به جانجانان ارقام می‌فرماید که می‌خواستم که از اتلاف آن رسالهٔ مذکوره باز مانم
نسب آنکه باوجود زشتی مضمون و عبارت آن چون آنرا بنظر تامل دیدم خود برادران
مرحوم شاه وجیره که خلاف عادت من است آلوده یافتم و در زیر بار خجالت بیش خود
گذشت بر من انواع خجالت است عاجز یافتم و حق این است که باوجود فهم این
معنی که خوشامد و جیره رشته و خلاف عادتم هست من قابل ترحم دبیر و سوم را اعلم
ناقص قبح این خوشامد و جیره نشود سبب اتلاع و مزاحم این عمل که حاصل نمی‌شود یعنی
نسبت دانستن زشتی این طریقه از مرسومات طرفیه نازمی یابم پس ... ام حکیم
چه چاره سازم وازین مفهوم شد که شیخ در ارسال رساله و عدم آن متردد بود
* آجله * جمع جلیل * اجلا * جمع خلیل دوست * آخلص * ظاهرا امروز در این
لفظ نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده طرف خلص که بمعنی دوست است و واحد و جمع
هردو آمده باید نوشت * اصدقا * جمع صدیق دوست * نشست کذائی * نشست
همچنین * لآلی * جمع لؤلؤ مروارید بزرگ * متلالی * که صفت لآلی و در نسخه
مطبوعه طبع شده غلط است بجایش متلالی که بمعنی درخشنده است باید نوشت
* مموّه * ادا کرده شده * مزخرف * ظاهر آراسته و باطن خراب * مشتری *
خریدار * اعضاد اماثی * قوت جلی و پای نسبت است دران * غرر * جمع
غره سپیدی * قوله تا آنکه بعض آه * شیخ بالا مرقوم فرموده که بلحاظ امورات مذکوره
می‌خواستم که رسالهٔ مسطوره ارسال دارم تا آنکه بعضی از دوستان سبب خیرخواهی
من باحوال باو التماس حقوق آشنائی و قرابتم یا ملاحظه آنکه رسالجات متضمن مدح و ثنای
شما که آنها تصنیف کرده نزد شما فرستاده اند بعلت قبح و زشتی رسالهٔ من به معرض
استحسان و قبول درآید یا سببی دیگر که در خاطر دوستان مذکورین رسیده باشد آن
رسالهٔ مرا تعریف و توصیف تمام از من کرده بعد آرایش آن پیش آن مشتری فرستاده اند

حمایت و بحروی * سهمان * احمع منهی خبر دهنده ◦ راس رئیس ◦ سر گروه

◦ خدا مشربان عالم ذوق وشهود دریاکشان تسرلب برم شکی و وجود ◦ اولیا و انبیا و
عارفان وسالکان * منزه * پاک * ادمال ◦ جمع دیل دامن * مهذب الاخلاق *
ونرستش عادات * تشبه * مانندگی * تَخَلَّقُوا بِاَخْلَاقِ اللّٰه ◦ ودن کنید عادات
خدا * قوله اگر از حدیث دلسوزی آه ◦ باید دانست که شیخ ازینجا اشاره بطرف حال
و اطوار مردمان ریاکار و ایمانی سوی بکروزور درویشان مکار که در بارگاه سلطانی بازار
خود گرم داشتند می کند و خود حقیقت درویشی وغیره بقوله باتفاق خدا مشربان الی آخره
بیان می سازد یعنی اگر از قصه پر غصه خود باز مانده اظهار درد مندی که بسبب غمگین بودن
مرده دلان زنده تن که مراد از این درویشان ریاکار است نمایم و اگر اندکی از حالات
مجانست حلق بوشتنی شود و اگر بیحردیهای عاقلان زمانه و بیان این معنی که مدعیان معرفت حاضر
ادمال و سعادت سیدی محال در بارگاه سلطانی نیز مدای دعوی امورات محال
و دشوار در حسر دارند مذکور گردد و طرفگیهای که در ضمن خورسند بها و آن اینکه هرچه
عاقلان و خاصان از روی عقل و عیب دانایان بجهت عیب دانی خود بحضرت
پادشاه بیان می کردند آنها قادر خلاف آن ظاهر گردید و غرض آنها بظهور نه پیوسته
اظهار آنها موجب دولت آنها شد آشکارا ساخته بمجلس شمار دسیتم پس بالضرورت
اولا باید که اگر تفصیل میسر نشود تو نهر روانها بطریق اجمال به مسامع علیه شما رسانم
و قوله مندرج است تمامی قوله طرفگیها است * قوله باتفاق خدا مشربان آه *
یعنی باتفاق اولیا وغیرهم آنچه در ماده بیان عرفان معرفت تحقیقی بوضوح پیوسته است
که عمده مطالب عارفان معترف بودن بعدم دریافت حقیقت حضرت واجب تعالی و
منزه داشتن او تعالی را از غبار صفات حدوث و امکان است و تقدر طاقت مهذب
الاخلاق بودن و مشابهت آن حضرت تعالی پیدا کردن است حسب آیه کریمه تخلقوا باخلاق الله

انہ کہ خدا از حالت بی زبانی اولا در عالم ارواح گوشش زدہ ارواح فرمودہ است
حقایق کونہ * حقیقت ہر دو عالم * اصعب * دشوار تر * انحا * جمع نحو قسم
* الیہ * چونکہ ... اسمائی * بر و این اسم اسم [illegible] کہ صورت اسما در و ظاہر گردد
و منعکس آید از ذات این اشیا نامند و حکما آنرا ماہیات اشیا گویند * احسن * زبون تر
* مساہم * شریک * قولہ واسماید آہ * بعد این قول کاف و نون لفظ محمد دال واو
در متن نسخہ مطبوعہ غلط طبع شدہ ای شرح حقیقت انسانی گرداند و اگر در باب حقیقت ہر دو عالم
مدلل دعای خیر البشر و آن این است * اَللّٰهُمَّ اَرِنَا حَقَایِقَ الْاَشْیَاءِ كَمَا هِيَ * ای خدای
نما را حقیقت چیزہا چنانکہ ہست حصول حقیقت آدمی کہ دشوار تر است لیکن یکتایان راہ تحقیق
درین باب اقسام گفتگوی فرمودہ اند و آنچہ از جمع تفاصیل مذکورہ مقرر و تحریر محققان
راست کیش ثابت می شود آنست کہ حقیقت آدمی چیز پاکیزہ و سبک است کہ عبارت از ان
نفس ناطقہ است سوای ازین خاک و باد و آب و آتش * قولہ حقیقت ناسی * ای
حقیقت آن چیز کہ سابق ذکر کردہ شد و آن جزائی و تباہی حال مردم است و در متن
در خلاف حقیقت خود * قولہ این ہر دو اساس * یعنی یکی حقیقت خدا و دیگر حقیقت انسان
* ادانی * اصاغر * دانایان * اخیار * جمع خیر نیکوکار * ابرار * جمع بر نیکوکار * تفرض *
اختلاف * مشارب * جمع مشرب نوشیدن * مطاعم * جمع مطعم خوردن و این جا
مراد از این ہر دو لفظ طعام و آب * مناکح * جمع منکح نکاح کردن و این جا مراد از ان نکاح
* ملابس * جمع ملبس لباس پوشیدن * لذاید * جمع لذید * منازع * جمع منزع
* اعیاد * عادت گیرندہ * قولہ بیماد وقتی آہ * ای خصوصاً و تنہا حقیقت خدا است
چہ مردم ظاہر کم واضح گردد کہ علت عملت و حقانیت نامند کہ چرد ل پاکیزہ خود را [illegible]
اند و فریبی و رنج ای مردم را [illegible] لذات دانستہ و از سہو کای چیز جز و متن طبع شدہ [illegible]
آن خیر نامہ نوشت * اعوجاج * کج شدن * جیاد * جمع جید نیکو و سرہ * لوامع *

جمع لاعج سوزش دل ° انعماز که ° در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن مهارت
باید نوشت ❊ قوله اعجوبگیهای خاطر آه ❊ ای عجایب خاطر آزرده سبب مشاهده کدورت
دریای مردمان در محل ذلت و خواری اظهار شوق را در بادیه بگذاشت که سر و بیت
اطلاع اشتیاق رقعه‌نامهٔ جداگانه پیچان درد آلود نویسد که شنیدن آن از جان غم با آشنای
مارمیان هر از نیالهٔ دنگ درنده و عرش گداز مدد بر آید ❊ قوله چون ایضاح اوضاع آه °
ای چون در اظهار حقیقت کلی و جزئی بارگاه سلطانی سائر دوستان مدد قاع مرجوعه و وکلای
شناسان هستند ایصاد تادلی که در بیماری خود و انقلاب حالات مردمان زمانه وغیره که پیش
ازین مشهود بود اگر ظاهر شده باشد بجز تفاوت اندک نخواهد شد لهذا در این باب سیر شروع
نمی کنم ° کوره گهات ❊ نام جائی ❊ سکوت ❊ مد حال و سختی رسیده ❊ عصات ❊
جمع عاصی گنهکار ❊ ثابه ❊ جمع ظالم ❊ فسقه ❊ جمع فاسق بدکار ° کوچانی ❊ کوچان قومی
است از اقاعیم ❊ سیکروال ❊ باشندهٔ سیکری ° قوله چه از جانب شهباز خان ❊
ای چه فتوحات که از جانب شهباز خان حاکم فوج متعینهٔ صوبهٔ بنگاله که توفیقات ربانی اکثر ملک و جزائر
آن صوبه را تمام و کمال متصرف شده است بظهور آمده و چه خراب شدن سرکشان
آن اطراف خصوصاً حراملی عیسی خان و غرق گشتن او به دریای شور و چه فتوحات از طرف
وزیرخان و صادق خان که هر یک از تانده وغیره و آن نواحی را از خیل خود آورده دست
تعدی از ظالمان و غیرهم کوتاه ساخته جای‌های سخت و دشوار دشمنان را دار الامن گردانیده
اند و چه اطاعت کردن قتلوخان و فرستادن او پسر زادهٔ خود را با پیشکشهای لائقه همراه
نامرادیم مایشده سیکری بدرگاه شاهان و چه چیپی در پی رسیدن خبر مرگ محمد حکیم میرزا که یکی از
سرداران عظیم بود و شد واقعه جویان روزگار گردید قطع نظر از یکه داوستان و وکلای
مذکورین با خبار این اخبار بکفیل ناستند بشرح چنین اخبار فرحت آثار بسبب کمال شهرت
احتیاج نوشتن ندارد ❊ قوله دیگر از رحمت خدا آه ❊ ای رحمت خدا باد بر نظام الدین که

که او را اولاً در حرفه داشتن که تفصیل کننده فتح ثانی است به درگاه والا فرستاده بودن اظهار
اخلاص و یکجهتی خود در اسمال زمان شما نموده و با او اضافت را داده بودند لذا از آن حرص داشت
دیگر شما که متضمن شرح فتح ثانی بوده رسید * تسویف * تاخیر کردن * معاتب * خشم
گرفته و ملامت کرده و مخاطب بمعنی غیر مجاز استعمال می شود * مخلصان استظهاری *
قوت دوستان خاص و یای نسبت است در آن * قوله در ارقام می کشت انجام آه *
بعد لفظ ارقام ارونا لفظ اقلام و رسن مناسب می نماید و اضافت ارقام سوی اقلام
باید نمود * ردمانه * کمینه * قوله اما این قدر است آه * اول کند مساعدت صوری شما
قطع نظر از آنکه موارث انواع درهم دگی شده در ارقام اقلام مجد لصت انجام شده
بالا کلام کشیده است باز بقوله اما این قدر است می گوید که وجه دیگر هم در ارقام سوای وجوه
مذکوره این قدر است که هرگاه می خواهد که این رسائل تمام کند باز از عالم غیب امری ظاهر
می شود که موجب نوشتن می گردد * ایوای کلام * طرز کلام * قوله رحمی سحابان هم اند و زآ
آه * ای اندکی سحابان هم اند و زد بلوزی در آن خط مرقوم شده بود که بنا بر ضرورت
مقبولیت آن زبان محسوس هم مخصوص آن مباد زیرا که بر تقدیر خصوصیت آن زبان مد
مد بر خواهد بشد پس به بیان زشتی و بدی آن سحابان تجه دم توان زد غرض
که این بیان نهایت زشتی آن سحابان است * قوله واسطه آنکه بعض مقدمات آه * این
جمله معترض است و خبر آن مثل عموم و صوف آلام بخاطر فاتر راه یافت * تهالك * جمع غیر سگی
* قوله آنکه نظر بر حادثات آه * ای آنکه نظر بر تلخ و غم این دنیا دیده در شهود خوبهای
این جهان حرص و مخلوط باید بود و دلتنگیهای روزگار را میدان گشاده باطن خود جای بداده
عمر گرامی را که رو در رواست خوش باید گذرانید و در شکوه زمانه شریک نباید بشد
و هرچند میدانم که در وقت پریشانی خاطر نصایح و غیر آن ناخوش می آید علی الخصوص وقتیکه
اندکی زمانه در تنج و ملال در زمانه کم گذشته اند که آزمایش امروز می کند نصایح ستارا

بلغ می نماید * قوله از لقمان این مثال را آه ای از آنجا که مخاطب و صحبت شو ناصح را
بی دردی دانسته است لهذا مطالبه اندرز خود موجب مزید رنج خاطر او می شود * قوله کجا
روابط روحانی آه در بعض نسخه مطبوعه بعد لفظ روحانی لفظ ظاهری که صفت آن قوله محض حرف
وحکایت نبر امیان روزگار باشد واقع شده است بسبب سهو طبع ذر یادده باید نوشت
چه اگر لفظ ظاهری نوشته شود قوله محض حرف وحکایت صفت و بیان کدام کلمه خواهد شد ای
اکتفا بروابط روحانی در روابط ظاهری آنچنان ظاهری که محض حرف وحکایت نویسندگان
روزگار باشد نماید و مراد از ان مثل خیرخواهی و دوستی عاشقانه می تواند شد * قوله لیکن
چه کند که سخت مقتضی غیرت است آه ای محبت من باعث رشک است ورانکه خط
علیحده بحکم ابو الفتح ارقام فرمودند واز من دریغ نمودند

* نامه بخانخانان *

باید دانست که این نامه شیخ متضمن اظهار رنج و الم خود که در مفارقت رو نموده و منطوی
ارقام نصایح حسب خواهش خانخانان واطلاع انجاح مقاصد خان مذکور و اظهار
حالات دربار و کیفیت مزاج خود ارقام نموده * قوله أَلَا يَا نَسِيمَ الصُّبْحِ بَلِّغْ تَحِيَّتِي *
آگاه باش ای باد صبح برسان سلام من * إِلَى مَنْ فَدَاهُ فُؤَادِي وَمُهْجَتِي *
سوی آنکس که فدای او شده است دل من و جان من * وَقُلْ يَا وَحِيدَ الدَّهْرِ مُذْ غِبْتَ
إِنَّنِي * وبگو ای نسیم که ای یکتای زمانه از ان وقت که تو غائب شدی تحقیق من * غَرِيقٌ حَرِيقٌ
فِي دُمُوعِي وَلَوْعَتِي * غرق شده و سوخته در آتشهای خود و در سوزش عشق خود هستم
* فَلَيْسَ لِقَلْبِي غَيْرَ وَجْهِكَ مَقْصِدٌ * پس نیست برای دل من سوای روی تو مقصدی
* لِقَاؤُكَ مَقْصُودِي وَوَصْلُكَ مُنْيَتِي * دیدن تو مقصود من است و ملاقات تو آرزوی
من * ترجمانی * ترجمه کننده و بیانماجی و پای وحدت است دران * قوله هرچند آه *
ای هرچند اراده می کنم که از شوق و محبت که عقل و حال من باعث پوشیدن آن بیت سخن

سخنی نگویم اما حکیم که بی اختیار آن شوق ظاهر می شود * قوله لَئِن عِشْنَا اِلَی زَمَنِ التَّلَاقِی *
هرآینه اگر زنده مانم تا زمان ملاقات * لَنَشْکُوَنَّ مَا قَاسَیْنَا فِی الفِرَاقِ * هرآینه شکایت
آن چه رنج که می کشم در فراق تو یعنی شکایت رنج والم که در فراق تو کشیده ام کنم
* قوله گهر نثار کند بر سر زمان چشم آه * ای گهرهای اشک بر سر زمان چشم من نثار
می کند * قوله آنکه سابقه گله آه * باید دانست که سابق ازین شیخ در خط خود که بحکیم جانان
نوشته بود در باده گله سابق از ارسال رسایل نوشته بود پس بالفعل درین خط می نویسد که
آن مقاعدت را اگر حمل بر گله و شکوه کنم هر آینه چه هرگاه خود علم الیقین میدانم که مراسلات
صوری دستور پاسداران رسوم در کار است و علاوه آن در صورتیکه کثرت مشاغل طرفین هم
ضمیمه آن شده باشد پس در آن باب چه جای شکوه است * قوله عجب که خوش طبی آه *
دانستنی است که حکیم یکه شیخ با حکیم جانان در باب منع اطلاع خطوط ایمائی نموده بود و حقیقت
آن حکیم تمام بحکیم جانان نوشته بود که سبب ممانعت شیخ در ارسال خطوط با خوشی درج
است لهذا حکیم جانان هم در باعث این معنی حلی تمیمه معذرت شیخ نوشت پس درین نامه
شیخ اخبار حکیم موصوف را که خوش طبی تعبیر نموده بحکیم جانان می نویسد که عجب است که خوش
طبی شیخ ایمائی حکیم تمام در دل شما بصورت واقعی جلوه نموده از راه کرم شما از باعث
معذرت شده است * استعلام * آگاهی خواستن * استصلاح * علاج خواستن
* الامور مرهونة باوقاتها یعنی که حکم کرده شده است مقرر داشته شده است * قوله وآنکه
در باب معرفت آه * سابق ازین حکیم جانان بشیخ نوشته بود که از چیزها یکه معرفت
واجب تعالی از ان حاصل شود و از ان کتب که خواندن آن بدان آشنائی ره اطلاع فرماید
پس درین خط جواب آن شیخ می نویسد که اگرچه فی الحقیقت درخواست آن امر از
من نیز استعلام از جاهل و استصلاح از عاصیست با این همه بموجب قول مشهور الامور
معدود و از فهمیدگی های خود می نگارم * آخیار * جمع خیر مرد بسیار نیکوکار * اشراک *

جمع ترک که معنی کلاه آهنی است سپاهیان ساده اتراک ترا و ازان سپاهیان ساده لباس
و ساده کلاه * اطلال * جمع طلل نشان خانه و سرای ویران * مشاهیر * جمع مشهور
شخص نامور * قوله اصل کار آنست آه * ازین جا شیخ آغاز مهمید گی های خود می کند و بطور
تعمیم می گوید که باید دانست اصل کار در معرفت خدا و مطالعهٔ کتب اخلاق که مطلوب شما است
آنست که هر آدمی کوشش بلیغ خود آشنائی بهم رساند که اگر آن آشنا حقیقت خدا شناسی
که واقعی حقیقت آن دشوار است او را فهمایدن تواند باری اورا و بروی مردمان عیوب
نفس او را خصوصا عیوبی که آن آدمی بسبب کثرت مشاهدهٔ آن در احوال نیکوکاران آن
زمانه آن را از اخلاق نیک اعتقاد دارد به سامع او رساند و او را ازان آگاه سازد
و اگر ان آشنا بهی کامل نداشته باشد بازی در پوشیدگی عیوب او در استماع او رساند
و این چنین آشنایان را در زمرهٔ خاکساران و شاه خالان که بنظر ناقص دنیاداران آنها را
ناچیز مید انند طلبند و اگر آدمی را بسبب کثرت اشتغال امور دنیادی که مادهٔ غفلت است
طلب آنها بعید و دشوار باشد آنها را در سپاهیان ساده لباس و در اهل خرد کم پایه که
با امیر علی بشیران روزگار و این اشاره است بطرف درویش دنیادار تسعی
نداشته باشند باید جست برای اینکه از آنها در محافل مشایخ و علما و فضلا اثری نیست
* مرد کم عیار * مردم ناقص و سفله * تشدد * چنگ در زدن * احصا * شمار کردن
* قوله واگر در خلال احوال آه * یعنی اگر بعد از تقدیم شرائط طلب آشنایان مذکورین
بسبب نایافت آنها در میان احوال آدمی ملالی حاصل شود و یا بیماری رو نماید ناچار در
وقت اطمینان و خاطر جمع محاسبهٔ احوال خود خود باید کرد و حسب طاقت و قدرت خود
نیکوئیها و بدیهای خود را بوسیلهٔ فکر و تامل خود ضبط نموده و در مقابل نیکوئی نفس تحسین نفس
و در مقابل بدی نفس مذمت نفس از روی تحقیق باید فرمود * قوله اگر عیاذا بالله آه * ای
اگر خدا نخواسته بسبب موانع این مرتبه هم میسر نشود دام کن از عمر گرامی هرا سهر لود که باشد.

باشد از دست زمانه خلاص داده آنرا صرف مطالعهٔ کتب اخلاق که خلاصهٔ جمیع علوم است
باید نمود ۰ قوله اگرچه سینهٔ اهل حرمت آه ۰ ای اگرچه سینهٔ صاحب عقل دوستی نفس به مطالعهٔ
کتب اخلاق لائق اعتبار نیست و نتیجه حصول طالب علمی نشاید است که وهم باشد ولی آنکه
بهرهٔ اندوخته کند و طور آن تجربه از طب کامل آمور خود مطالعهٔ کتب طب نموده در مقام
معالجهٔ مریض شود پس بهرا نه هرگز علاج او سود مند نخواهد شد لیکن بهرحال مطالعهٔ کتب اخلاق
بهتر از ان است که آدمی نقد زندگانی بی حاصل را در تحصیل علوم دیگر صرف نماید ۰ قوله کشف
که عمر عزیز آه ۰ ای هرگاه مطالعهٔ کتب دیگر سوای مطالعهٔ کتب اخلاق نامناسب است کیف
بیهی ساز نشست و نالائق است که آدمی عمر عزیز را مصروف در آراستگی های دنیوی
و نگاه داشتن نام و ننگ این عالم فانی که در حقیقت آن نام و ناموس عین بی عزتی آخرت
است دارد ۰ قوله و آنکه در باب اصلاح آه ۰ واسطهٔ این است که حاکمان با مردی باشند
روا شدن مقاصد خود و دیگر مال زبان و پوشیدن اسرار خود و دیگر مطالب دولت تمام
شیخ نوشته بود پس شیخ درین خط اشاره آن معنی می کند و می نویسد که الحمد لله اگر آن
موافق ارادهٔ خواهش شما ر آمد و سرحاکمان از حال مرشد و تمامی شیخ استفسار نموده
بود پس شیخ جواب آن ارقام می فرماید که در سه نقد که چند روز صحت یافته ام اگر
ارادهٔ خدا درین صحت آنست که در طریق حقیقت مثل عبادت و دیگر کار خیر خواهم رسید
شکر خدا ۰ الا یعنی اگر این صحت برا جهت ارتکاب گناه حاصل گشته پس این صحت
زیاده تر باعث پریشانی باطن من شده است و بهر صورت الحمد لله که دل از رنجهای بدنی
تخفیف یافته اگرچه در تکالیف روحانی هم چنان است ۰ ذهول ۰ غافل شدن
۰ غرامت ۰ جمع تر بهر صرمانی و بیهوده ۰ قوله اکنون غایت نیت آه ۰ ای حالا که صحت
حاصل شده است غایت آرزوی من آنست که درین حالت پیری هرقدر بقیهٔ عمر که دوگانی
من است اگر واقعی موافق گمان من بوده باشد پس باید عمر خوانی تعلق و نظاره مریاد

کرده شوند ... جهرو که ... بالاخانه و در مقام دهلی بالاخانه بود نشست گاه بادشاهی که تایین آن مردمان ایستاده مجرای بکردند این لفظ هندی است و در بعضی نسخ جروکه بمعنی خیمه کوچک که اندرون خیمه بزرگ برپا می کنند دیده شد ° قوله و آنکه مقتضای کمال عقیدت آه ° ای آنکه مقتضای نهایت شوق و عقیدت آرزوی ملازمت و درگاه کرده بود و دید سبب آنکه هنوز از انجام امورات اینجا کرده اید راغب نکرده اید این آرزوی شما آنقدر مبنی بر نامناسب است که در جواب آن چرا مرقوم فقط

° تشریح نامه که بخانخانان تحریر یافته در گردش آمد °

این نامه در جواب نامهٔ خانخانان است متضمن اظهار وجوه معذرت در باب عدم ارسال جواب نامجات خان ممدوح و نیز مشعر ملامت و نصایح در باب رفع اختلاف و حضو ... میان خانخانان و شاهزاده و قیله ... و کن وغیره برای تسخیر اطراف سواد دکن رفته بودند و در اینجا ... ظهور اختلاف آنها در همی و برهمی رو نموده بود وقوع و ظهور داشت * دایرهٔ بی پایان ° آسمان ° نتایج * هر دو جهان * هواجس نفسانی ° این جا مراد از این خیالات نفع و ضرر ° قوله آن بود آه ° ای سببش بر آن بود که در دوستی من خللی واقع شده باشد چه در دوستی من طمع انتفاع و دفع ضرر که از خیالات خام عاقلان و از تصورات نافرجام نافهمان است ملحوظ نبوده و همین معنی فقرهٔ ثانی آینده است ° رصدگاه دهر ° کنایه از دنیا ° دخل ° درآمد چیزی ° خاقانی ° خطاب و تخلص شاعریست که نامش ... ابراهیم بن علی شروانیست ° قوله شمهٔ از سر دل آه ° یعنی اندکی از اسرار دل حاصل خاقانی که عبارت از مضامین عالیهٔ اوست و از همان شمه سر دل ایمان خاقانی پیدا شده و در حقیقت ایمان حاصل وجود انسان است پس دل خلاصهٔ وجود انسان و زبدهٔ چشم آدمیان است لهذا مناسب که از گرد کدورت و نفاق آینهٔ دل را تیره نسازند تا که سبب راستی گفتار و درستی کردار و دلی تصفیهٔ

سعید آن باشند * قوله ظاهرا در مراتب آشنائی آه * یعنی از سابقهٔ معرفت که باهم داشتند
غولی در بادیه باشید که از ابنای عیار گروه تجرد گرسان بوده‌ام چون به تقدیر الهی لکاد
وسوی معانی گردیدم از این که خوی تجرد مرا شده بود درین وقت میزبانان جرات نیک اکاسه
خود را ظرف کنج خموشی از صحبت مردم کناره کرده میداشت هرچند زبانیان از دوستی
مهربانیها می‌کردند من از دوستی دوری می‌کردم * قاعده بزرگ * این جا مراد از آن
مردمان ملازم شاهی * مراد در نظرت * مرا در عاقبت یعنی متفق هم مزاج * سجیه مکارم اخلاق *
کتاب خوبی بزرگ و پسندیده * قوله دوم آن گوهر سنادت سس آه * یعنی کاتبان
می‌نویسد که اول ابوالفتح گیلانی دوم شما با سلیقه درست در زمان حرکت من نجم الملک را
در زمین دل من کشت کاری بودند و در نسخهٔ مطبوعه که بجای می بودند بوده تابع شده خطا است
زیرا که قائل این قول دوکس اند * قوله چندگاه آه * یعنی چند اوقات که یکجا جنبش و
عشرت بود هم صحبتان درویشی و معرفت که مصداق زمانه تلخ آمدی اگر [illegible] تاک [illegible]
آوردی باز عیان دل گرفته شما تاب [illegible] درین چند بیت تو لی از ان یحیان معرفت
مشام من رسیده و بجای ترانه آمدی زبان آمد که در نسخهٔ مطبوع طبع شده ظاهرا غلط است
* قوله باده خوردن آه * ای به مقتضای این که باده خوردن و مستی کردن منع [illegible] محرومی
خود را که از معرفت و درویشی است از نتائج تعلق دنیا اندیشیده از باده دور اصلاح شما [illegible]
دارد با آنکه هر خود را از نوشش باز می‌آرد برای اینکه راه دوستی را که آن درحقیقت جز
خواهان باطنی است گذاشتن و کوچهٔ خوش [illegible] نوشش ظاهری است مشائین لایق نیست
* تقاعد * تمایل در گردن افکندن و در بن جامعی پیروی کردن * غزی * حد وا مداده
* قوله دیگر اگر درحقیقت آه * ای دیگر سبب عدم تحریر آن که اگر درحقیقت از گروه دنیا
داران بودی با گریز از رسائل رسائل کردی لکن همان طور که اهل غرض و مقلدان باندازهٔ
هر گروه در آمده باز از صحبت [illegible] اگرم دارند من هم همان طور باندازهٔ ضرورت علاوه مراسلات

دیگر انا مردمان (تجرد هوعی داریم) و تقید نرتوانائی در لوازم آن می کوشم چون کسی
استاد تجرید از دست من نیست ناچار لوازم و واجبات رسم و مرسوم آن متروک می شود خصوصا درین
وقت که بر دست مطبعی کار است و این که بوده است فوت شد * قوله نشنیده ناموس
نظرت آه * ای عزت آفرینش که سبب برگزیدگی و برگزیدگی ذات یعنی بود مراد و نفس و ملکه
ما جو دیقین آن داشتم که همیشه قضای الهی خورسند خواهم ماند بعد وقوع این حادثه آنچنان
خود را مضطرب و بی صبری دیدم که پرده کار من دریده آمد یعنی حالت اعتقاد مردمان ظاهر شد
* قوله * دیدنی که خود را از نگاه تنگ در نظر آساید * قوله کنون این بادیه آه * ای بعد
ازان که این نفس خود کردار مراد خراب! افکنده ازین دنیا تا کاروان یعنی تا عالم ارواح
رسیدن من خیال دشوار یعنی در زندگی بسبب تحصیل صفای قلب وصول امر مست محال
* آدمی گوی * تسلیم کرده هر سخن پادشاه و این اشاره بطرف ذات خود است * قوله
از سر آن جهانی آه * ای از سیر و سفر عالم بالا که بسبب ریاضت و عبادت چندین
سال حاصل شده بود باز داشته خواهی که مرا این در گروه دنیا داران شامل نموده
* قوله کی باشد آه * ای کی باشد که ازین قفس جسم فارغ شوم * قوله این دیو سرای آه *
ای سرای دیو نفس اماره که عبارت از جسم خاکی ست * قوله این خانه هم کار آه *
ای این خانه نا تمام آدم را که تعبیر ازان بجسم ناقص توان کرد در عالم قدس آن را تمام
تکمیل زینت و آرایش دهم * قوله درین شورستان ضمیر آه * ای درین جوش و خروش
ضمیر از جان خود تنگ بودم و خیال خود نداشتم کجا فرصت آنکه گفتگو وغیره کنم * کسر کی *
پاره از هر چیزی * محمود خان * یکی از خواص خانخانان بوده است * قوله کار ساخته شده آه *
دانستنی ست که درین هنگام خانخانان همراه شاهزاده بطرف دکن در جنگ بوده قریب
بود که فتح و فیروزی نصیب ایشان شود که ناگاه از بیرنگی روزگار دار و قانونی زمانه
ما هنکار در ظهور نصرت فتوری عظیم و خلل جسیم راه یافت و بعد از وقوع این امر خانخانان

خاقان عرضی مشتمل اطلاع بر مدح و فتح و نصرت پادشاه محمود خان فرستاده طلب تسلی
دریافت این حال از خاقان مذکور رنجیده خاطر شده لهذا اعتذار از شیخ می‌فرماید که
محمود خان دشوار تحمل کرد که حالا در باب عذر اسم شما کتابت اقدس شاه آنچه لوازم
دوستی و خیرخواهی می‌باشد در آن کوشش فراوان و مساعی جمیله نمودم ۔ ۹ قوله چون بحقایق
احوال آگاه آه ٭ یعنی چون حقیقت اختلاف میان شاهزاده و شما معلوم حضرت شد ما را ان
از جهت تعریف و توصیف شما که اکثر در درگاه اقدس بوده بودم شرمندگی کشیدم ۹ قوله
برخود دراز مدی آه ٭ ای چرا غرور کردی و از یارگاه عاجزی یعنی از [illegible] و صحبت
تا باید از دریای پیدار [illegible] ٭ قوله همه حرف عذر و تهمت ۰ باید دانست که جملهٔ دستور
همیشه خاقان در عرایض خود در الفاظ عذر می‌نوشت لهذا شیخ آن اشاره می‌نماید

٭ تشریح نامه که بجانب خاقان ارقام یافته اند راه ٭

این نامه ایست متضمن اظهار شکوه و شکایت مع تحریر وجوه آن و مشتمل ارقام حالات دلگیر
و نصائح و مواعظ در جواب نامهٔ خاقان وقتیکه خاقان در مهم گجرات و نواحی آن رفته
بود مرقوم گشته ٭ قوله گر چشم خویش آه ؛ ای خاقان چون خان دار چشم خویش
هم پنهان است ۰ قوله امروز که آن آرام دوست آه ٭ باید دانست که شیخ شما دلگیر شکوه
در نامهٔ خود بخاقان نوشته بود بعد ازان خاقان وجوه آن گله استفسار نموده پس شیخ در
جواب آن می‌نویسد که امروز که آن آرام دوست عیش گزین بدان جهت تقدیر
یکدست آزردی شاه همراه گرانها آن بیت آخر الزمان [illegible]
بسیار آسان و سهل بود بار داشتن [illegible] دشوار است پیش نهاد [illegible] شما گردانیده
رنج و تردد و شدت و پریشانی و توزیع خاطر بسیار باشد پس در این حالت پر ملالت که
نصیب دشمن هم مباد چگونه دل دانا و عقل دوراندیش اجازت دهد که وجوه و اسباب
گله را کتابت از این [illegible] تحریر آن ایمای داستعداری رفته است شرح دهم ۰ قوله

اگرچه تو بیادت آه ای اگرچه با الهام دگوایی دل پاک من که همان الهام دگواه آزموده
من است و بشارت و خوشی خبر ما اولیای بی ریا که راست گفتاری آیهاست من مست
نزدیک رسیده که خاطر شما از هر نوع رنج رهائی یابد و بشادمانی و کامرانی هم آغوش گردد
پس با این همه دریافت آنچه بی باکانه سست نظر بحث و بجهت عدم دریافت خرد رنجش
خود از وجوه شکوه و غفلت شما در این حکم در نامه نوشته ام اولا سبب آن این است
که دل خود را برانهونی تخت پدار از جهت حب کسی آلوده امید و پست بدنش کسی آلوده
یا می نمی سازد و بس. بجهت همین عادت بی باکانه هرچه خواستم بلا تامل بشما نوشتم دوم ثانیا
سبب آن این است که از آنجا که سابق از بن ماطر شده را با اظهار غفلت شما در عین مشاغل و
هجوم کارها و شورش اندوخته بودم اگر بالفعل نیز در ایضاح وجوه آن شکوه کوشم گنجایش
دارد و در آیین کارداران به نشانی وقت مطعون نخواهم بود و حرف بادتش قوله در
عین مشاغل در بعض نسخه مشهوره زاید طبع شده ۱۲ قوله لیکن چون دوستی اینکس آه یعنی چون
دوستی من از طرز و روش منافقان علیحده افتاده و ظاهر و باطن من یکسان است از این ممر
خواهش چند مثل اظهار حزینت و دلهای دوستان که خلاف طبع مردمان دنیاساز است خاطر زیاده
گوی بن راه برباید که بدون اظهار و ناروائی آن خاطرم آزرده می شود ۱۲ قوله آنجا که روز
بازار مردمی آه ای آنجا که قدر و منزلت مردمی و متاع دوستی است من هم در آنجا بسبب داشتن
مردمی و مروت از پیش خود شرمنده نیستم و خجلتی ندارم و از آنجا که هر چند نظر بعالم و عالمیان
می کنم در جوانمردی و مروت نزدیک و قرب شما نیز کسی را نمی دانم پس از این جهت
نعات بی اعتنائی شما بمن و خاطرم همیشه شادان می بایست و نخواهد بود و چرا باشد با وجود دعوی
دریافت نفاق و دورروئی مردمان زمانه از مکروهات زمانه رنجیده نشدن که در ناحق شناسان
است ۱۲ قوله تا شما کم حشان دوری باد پس دور باد بمعنی جائیکه نام مردمی باشد امثال شکوه
و غیره کردن آن نتواند گشت یعنی هرگز نتواند گشت این بی بطور استفهام انکاریست پس جائیکه

جائیکه کار از نام مردی درگذشته باشد و شرح و اثبات آن مردی شخص بکردار خود نابست
می کند و گرشکوه و شکایت محض بیجاست ازین عبارت شیخ اشاره بجوانمردی خود می کند و
میگوید که باوجود بی اعتنائی و بی پروائی شما هرگز شکوه را در دل مروت منزل خود راه نخواهم داد
زیرا که هرگاه مردی من بکردار خیرخواهی من در حق شما ثابت شده پس چگونه باز شکوه را
همراه ان دعای خواهد شد چرا که شکوه و شکایت خلاف جوانمردی که عبارت از تحمل و بردباری
است خواهد بود * قوله حسرت دانی * حسرت در نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای این حیرت که
معنی ناگوئی است باید نوشت * قوله در مجلس آه * ای چنانچه شما در یک دانی ارایش دارید
من باداین هم در مجلس شما ارزانی دارم * بار فروشی * کنایه از تعریف کردن است *
* قوله مخالفت خود می گدارد آه * یعنی خود مخالفت من می گدارد که از مقدمه تعریف خود درد
بار او را یج این جمله که اگر نصارا ازان دروغ گفته آید مشتریان هوشیار بجهان گران خریداری *
می کند یعنی بیکم و بعد لفظ جهان حرف کاف در بعض نسخه مطبوعه نوشته و در لفظ مشتریان زاید
طبع شده * قوله هر چند طبعم آه * ای هر چند طبیعتم مرا از طرف خود رسوائی و خودستائی
نه عیب و نفرت می کند لیکن چه کنم که مرا کار موافق حالت خود که مقتضی چنین امور است ناچار
است و در بعض نسخ حالت است باید کرد * قوله سخن ایمرد آه * [illegible]
سخن ایمرد بوده است [illegible] یادی کنم خدا ایمرد [illegible] کرده مشغول [illegible] گوید
و اکثر سخن ایمرد در جای تعجب و حیرت می گویند پس شیخ مثل حالت تجرد و آوارگی
سابق خود را وحشی صحرائی قرار داده می گوید که سبحان الله من دیوانه را مقیم شهر ساختن
و در زمره دیوانه اران داخل نمودن خود را که لوی تذکره شکایت و چهره اداحق چه حکمت
است [illegible] ازان [illegible] شما [illegible] مقدمات سیاه کردن وجه [illegible]
نوشتن واجب آمد * قوله [illegible] لباس آه * ای لوازم [illegible] وزارت و چهره
* قوله ازین وادی حرفی چند آه * ای [illegible] ولوازمات چند و وزارت که تذکره

متصدیت ملازمان درگاه و مذاکرهٔ امورات بارگاه است معنی چند کلمه آید * قوله وحه
التفات - درین قول واو عاطفه میان توجه والتفات در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت
شده باید نوشت ای توجه والتفات شاهی که بدست شما است - قوله همه محراست *
ای همه خدمات شما روانی کرده شده و مقبول بارگاه سلطانی است * قوله وچگونه
محراست آه * ای نظر و قاعده ث بسته محراست زیرا که جمیع امرا و غیرهم که حسن خدمات
شاکر زند درگاه والا وشته اند همه موافق مقدار خود در دل مهر منزل پادشاه جا کرده است
؛ دولت خان * یکی از رفقای خانخانان بوده است خان مذکور در باب بیهودی او بشیخ
نوشته بود پس شیخ در جواب آن می نویسد که حسب نوشتهٔ شما درحق او سفارشش ای
خوب کرده شد * قوله سبحان قدسیه نفس الامریه ° ای سبحان حقایق و معرفت
* جمهار و رحانه * حاضران بارگاه * آحیان ° جمع حیهکو تمت در روز و شب * قوله
بقدری گرانی می شوند آه * درمتن نسخهٔ مطبوعه می شوند بظاهرا غلط طبع شده بجای آن می شود باید
نوشت ای پادشاه که یاد می فرماید و حاضری باید او یعنی اند کی گرانی در مزاج پادشاه می شود
* قوله این حق را وسیله چندین باطن می گرداند * ای این صحبت مراکه گاه گاه با درویشان
درست میدهد بسعایت کنندگان در زمان بیست من خدمت پادشاه وسیله گفتن اینکه من
هوا و حرص و عیش و عشرت مشغول ام بدرگاه می گرداند * قوله نیک ذاتی و خوب سیرتی آه *
ای بیان نیک ذاتی در غیبت مصر در مراد رگرامی حکیم همام است * قوله چنان فرد رفته
است آه * درین قول رفته درمتن نسخهٔ مطبوعه بظاهرا غلط طبع شده بجای آن رفته است
ارقام باید فرمود * شاهی... درستی * قوله امروز کار متاصل صورت افتاده آه *
ای درین روزهای نوبه انتظام کارها در یافت و تجربه موقوف است به نفاذ و جبادت
* قوله آن نسب کجا است آه * ای آن شخص نایاب است که مصاحبان خود بگوید که عیوب
من بمن آشکارا سازند گذارید که ناشایستگی در عصب هم از من. بظهور رسد لیکن شما را این قدر

این قدر کوشش ضروری است که مردمان بی غرض و کم خوشامدگوی را اجازت و قدرت عیب
گیری شما حاصل باشد

* تشریح نامهٔ که آنجا بان تحریر یافته رقیمهٔ والا آه *

دانستنی است که این نامه ایست متضمن نصایح و مواعظ در جواب نامهٔ خانخانان که مشعر
درخواست نصایح بود * قوله آنچه در باب رهنمونی آه * باید دانست که خانخانان در خطی
که بشیخ نوشته بود فقرهٔ چند در باب درخواست هدایت و صلاح و بهبودی خود که در هر دو جهان
بکار آید تحریر نموده بود پس شیخ در جواب آن از روی انکسار می نویسد که ای هوشمند
خود راه را نیست یا بانیم که قصد رهنمائی دیگری کنم گویا این معنی اقرار بجهالت خود کردن است
بیان نمی و دار الامن امانه بعد سیانداست اگر نیکان بردگی بودلی تا الله در حضرت خدای
هدایت رهنماری چند آدمیانه می توانم کرد * پست گری * مدد * قوله حجاب خویشتن مقصود له
قبل لفظ حجاب کاف بیاید در متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت * حمال و حلالت * مراد
از ان حمال اکبر پادشاه * قوله چون طلب و تپش باطن آه * یعنی لیکن چون استعداد و
آمادگی جرأت و سعادت ازلی در طبیعت مرکوز بود تائیدات الهی نیز چهره نمای
آن شده چنین و چنان کرد که این بی راه براه آمد حالا سزاست که تشنگی گردد * قوله این بی راه
براه آمد مقصود است که جمله نیکی و چهره است * قوله ای برادر باران رحمت الهی آه *
از ینجا آغاز بیان بعضی مهمه‌گی ای خود میکند پس میگوید ای برادر بارگاه که رحمت الهی چه بر
مسلم و کافر و چه بر عابد و فاجر یکسان است و خالق جهان آن را وجه این معنی را بجهت مصالح که او تعالی
از ان آگاه است از نظرها پوشیده داشته است پس درین صورت اول مرتبهٔ هدایت
آنست که با طبقات انام طرح آشتی باید انداخت و بساط صلح کل باید گسترد زیرا که کسی
دیده و دانسته زیان دنیوی که فانی است و بقائی ندارد اختیار نکند ضرر اخروی که باقی و
پاینده است چگونه اختیار خواهد کرد * قوله دوم * ای دوم پایهٔ هدایت آنکه * قوله

هرچند آن ولی نعمت آه * ای هرچند آن ولی نعمت از گروه دنیاداران که مشغول ناز و نعم اند باشد لیکن ملازم را لازم است که با او بخلوص دل محبت ورزد پس نجات سپاهیان درچنین محبت منحصر است نه در عبادات بدنی و مالی مثل نماز و روزه و خیرات و صدقات زیرا که آن سرمایهٔ سود دیگران است * قوله بلکه خوبی آن آه * ای بلکه خوبی آن اخلاص که با صاحب خود است در ضمن انتظام عوام است ولی انتظام آنها اخلاص پسندیده نیست * قوله درین راه آه * ای در راه اخلاص ملازمان را خطائی می افتد و آن خطا آنست که پیوسته نظر بر اخلاص خود دارند وچون درین زمان اخلاص در مردم کمتر یابند بر اخلاص خود فخر و افتخار می کنند و نمی دانند که خداوندان همچو معشوقان حقیقی اند بی پروائی لازمهٔ معشوقیت است خصوصاً وقتیکه عاشقان را است اندیش بسیار باشند بی پروائی ایشان افزون خواهد بود و لفظ عاشقان قبل عبارت راست اندیش درمتن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت * منیخ * دم آهن گران * قوله منیخ هزار نخوت آه * ای بمجرد زدن شمشیری که کار اندک است بغرور خود هم چو منیخ پر باد شده نه در عوض آن کار در مقام خواهش های گوناگون می شوند * قوله سیوم * ای سیوم پایهٔ اهانت * قوله در رواج کار دشمن * ای در رواج کار دشمن باشد نه در انتقام او مستعد باشد * قوله اسباب دنیوی و اخروی آه * ای اسباب دنیوی و اخروی در ضمن اعمال بلا قصد بدست می آید هم چنان که گیاه بدون اراده مزارع از کشت زار حاصل می شود پس مناسب که آدمی از سوداگر کمتر باشد جوهر بی بهای اخلاص را در بهای اسباب دنیوی و اخروی که همچو گیاه بلا قصد بهم می رسد نفروشد یعنی اخلاص به نیت حصول اغراض ذاتیهٔ خود نورزد بلکه صرف بجهت خوشنودی خدا و پادشاه نگاه کند * قوله پنجم از غضب و شهوت آه * ای از غضب و شهوت که هر دو مصاحب و ندیم از نفس اماره اند هوشیار باید بود درین که عقل را مغلوب آنها نکند بلکه پیوسته آنها را قید کرده

کرده بگذارد که باعث دانش خرده نماید کار چنانچه بجای بیرسد که یک ترک ادب شخصی
حاکمان باشد قبیله مستندی شود تا بدنامی چوب و نصب را اسک وشهوت را بحوک
باشاره کثرت نصب سنگ و زیادتی نوبت جماع حوک تعبیر نموده * قوله دریوزه دلهای
شاه آه * یعنی درخواست همت ودعا از درویشان مرقوم لازم شمرد * قوله پهلوان
این راه آه * ظاهرا در متن نسخه مطبوعه پهلوان غلط طبع شده بجای آن پهلوانان باید نوشت
ای کسانیکه بسیار خوشامد شنوانده اند بالای خوشامد خوانان گویان هلاک شده اند
* قوله می طلب نماید آه * ای مخاطب بس که حاکمان است از من دو سه وار باب کمر
وا امداد این حقیر اندیشه خاطر دارم فقط

* تشریح نامه که بحاکمان تحریر یافته نامه آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که حاکمان متضمن درخواست ارقام نصایح
نوشته بود * قوله چه مشاغل بسیار اند آه * ای شما را کارها بسیار است واگر حسب ایمای
شما خود خطی نوشتم دران صورت خط دراز می شد بجهت نوشتن نصایح وحقایق که خواهش تحریر
آن کرده اید و بیرون از قدر بسبب قلت فرصت شما برای خواندن خط پیش شما را یاسی
آمد * اقوال * جمع قول که می * سر دیرک * سامان * قوله امثال این حکایات آه *
ای نصایح و مواعظ را دنیا داران از درویشان قبول می نمایند تا از امثال ما مردم که
سوای مشاهده کنی و سادی نامه های نادر ابیر لطارگی اند کم نشوند لیکن چونکه ارادت ایک ذاتی
واخلاص شما دیده می شد ما بران این دو کلمه در باب تذکره نصایح نوشت فقط

* تشریح نامه که به حاکمان مرقوم گشته اگر آه *

باید دانست که این خط در جواب خط حاکمان است که بعد فتح متضمن فتح وشکست واحد و حر
از طرف مالو وغیره فرستاده بود * آه * قوله اگر قدوش آه * یعنی اگر خطوط شما ارس
حسن اند که فرستاده اید از دیدن آن نادیدن اولی است * قوله دو گونه آه * از بین هم ایما

تا این معنی راست که از آمدن خط شما هم در تب و تب ام و از بیان میرزا دروغ و الم * محمود خان *
نام ملت گار خانخانان * قوله از دور بینی آه * یعنی من که صرف نسبت دوربینی و تأمل اندیشی
خود از شما آزرده هستم به مطالعه منشور شما هم قرین شادی و هم قران غم گشتم * قوله غم اول
آنکه آه * ای محبت آنکه طالب حقیقت و محبت معنوی و کار ده از ظاهرداری و دنیاداری آم حم
اول مرا آن است که میرزا مان محمود خان که تعلیم یافته مکتب خانه شما است باوجود این معنی که جهت
انصرام امور متعلقه خود در مهمی آمده به دستی دروغ و ظاهرداری گذرانیده است * قوله چو کرده ایران *
شیخ از این جمله اشاره بذات خود می کند * قوله غم سیوم آنکه آه * ای از اینکه از مضامین
محلقه خط شما دوستی شما با مردمان آنجا مستطر بانه معلوم گردید اگرچه شما از طور صلح و جنگ مردمان
زمانه که از ان عاقل مکر و حیله آنها صاف می فهمند است و طور احسن با مردمان قول و قرار
کرده آید لیکن چون که آن مضمون پر از رکاکت و طوالت بود و انده افزای من گشت * قوله
شادی چهارم آنکه آه * ای سبب شادی چهارم آنکه هم از مضمون نامه و هم زبانی قاصد شما اخبار
صحت ذات شما و نوح شما سپاهان و باتمام مهمات مرجوعه آنجا معلوم گردید * قوله آنکه عزم جزم
بصوب با صواب تهیه کرده * بعد لفظ کرده لفظ اند به متن نسخه مطبوعه سهو شد باید داشت
* قوله این امنیت * اینجا مراد از ان فتح مذکور * مقدمات پادشاهی * دنگی و ناخوشیهای
پادشاهی * قوله و مع هذا آه * ای باوجود نانوشتن معذرت در جناب پادشاهی
استغنای آن عتاب از من استفسار کرده بودید * قوله [illegible] آه
ای غرض دوستی و محبت حقیقی من بار او ظاهرداری می کند * میرزا ایرج * نام پسر
خانخانان که پیش ازین [illegible] بوده [illegible] رزاق [illegible] شریک مکتوب خانه رزاق و مراد
[illegible] * قوله [illegible] آه * ای مکتوب است [illegible]
[illegible] آن است که [illegible] خودی [illegible]
[illegible] آن است [illegible] شما در اخلاص خود که

خود کرب شاه را بر نموده در مراعات خواطر فرستاده‌های پادشاهی و در فرستادن
قاصد خود اهمال ساده و اتفاقاً همان اندیشه بوقوع پیوست پس مردمان ظهور
منافق اندیشان دل شمار انکار سبکی ساده باهم برده گفته اند که اگر باشارهٔ او اصل
این اهمال مانعان به عرض وقوع در آمده وصمهٔ آزردگی طبیعت پادشاه آسیب کشا
مرزا ایرج را بحر و رسیدن او را بر خود دست دین آثار کروصف اسلام او در رزاق
جانه او س بار فرستاده فرستاده اند * قوله نفس الامری * کو حقیقی * سائلت * سوال
کردن * قوله توجه ظاهری آه * ای توجه ظاهری و باطنی پادشاه بدست شما هر جا علی
است * قوله سعی او س گرم تر آه * ای ازین عرصه و مدت که بران عرض مددگاه ها
فرستاده ایداد کرده تر حواس فرستد زیرا که شجاعت و غیره که شمار او بر روز حاصل است
مست کل آدمی است * قوله اسه نهان آه * معمول است که بعد ظهور فتوحات اکثر آدمی را
نعمت عاقبت مسرت غرور و عیش لاحق می گردد نهدا می گوید که اسه نهان شما را بعوض عیش
وجود قوس مکاسب او قات در عبادت شب تضرع و گریه سحری خیال فرماید * قوله
این باره دلری آه * ای این بار شفقت پادشاه زیاده تر بدست شما شد * قوله توقعات
او آه * ای رود روانی از احساری سود این دست در روانگی او دوری رو نموده فقط
* تسریع باره که نحالیفا های تحریر یافته گردید آه *
* قوله کرنی آید آه * باید دانست که این نامه وقتیکه پادشاه را جاگیان آزرده بوشته
شده ای گوید که کرنی اید آمراد دل و عالم مستقل باشید * که یک چنین و شانع
* سیه کو یده اید آه * مراد ادای برتان شاهی که مرهش بر عنایت شاهی نمایان
می‌باشد بود بر مطابق آن جوشش دل بوده او سوی بالا هم زبان آن معشوق
خدانگ علی می سر و دو مست سرای دل خود رنگی به معنی دارد چنین و شانع هم پدید یارد
* قوله بوذ بار بار دیده دی آه * ای بود بر سراج مردمی که هم بر سمان اینا بوده است در ان

زمان هم کید و حسد اخوان زمان بود چنانچه قصهٔ حسد برادران یوسف علی نبینا و علیه الصلوه
والسلام مشهور و معروف ۰ محبوب تنزا * محبوب کامل ۰ قوله امروز خود
که حال او معلوم است آه ۰ ای در این روزها که حال عدم رواج مردمی معلوم شما است
هرگز شاید که از یاد مروت گردی نرود این حوصلهٔ شما ست بعید ۰ قوله و اگر اریکرنگ
بودن آه ۰ ای اگر از تلون طبع پادشاه شکایت دارید خود این تلون باعث تحقیق و
دریافت اخلاص درست شما که از سود و زیان شما حاصل پذیر نیست می شود و مصداق آیهٔ کریمه
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ اطاعت کنید خدا و پیغمبر او و حاکمان
را که از حسن شما اندراه معامله با خدای تعالی سلوک داشته برای هزاران مقاصد صوری و معنوی
دام گسترده می گردد * قوله بغایت عجب است آه * ای اگر از جدائی دوستان عرفی و
زمانه ساز دوری و درد و رنج والم اند بغایت عجب است زیرا که اگر این جدائی موجب
شکر گذاری نباشد باعث کلفت کارشناسان چگونه خواهد شد * قوله و اگر از دوری
صوری دوست حقیقی آه * یعنی اگر از دوری من آزرده دل اند خود این معنی هم از بی تابی
شما تواند بود * قوله پر حوصلهٔ کم حوصله آه * پر حوصله باعتبار خلقت و کم حوصله باعتبار بعض حالت
عارضی مثل اضطراب و غیره گفته * قوله بسیار پرواز کم پرواز آه * بسیار پرواز باعتبار
عقل و ذکا و کم پرواز بلحاظ بعضی حالت لاحقی * قوله خود بهره ور بوده آه * ای ناصح خود
خودست که در رهنمائی خرد غم را چو در راه ندهد * قوله داغ پریشانی بزرگان نهاده آه *
ای با خرابی مهمات مرجوعه خود بزرگان جهان را عیب دار نموده بهمت ده خاطر دوستان
کردند ۰ قوله نامهٔ عطوفت * مراد از آن نامهٔ خانخانان * قوله کلمهٔ چند * ای همان
نصایح و مواعظ که در اول نامه مرقوم شده * یادداشتها * یعنی لایق یادداشت که همان
پند واندرز مذکور تواند شد ۰ قوله بعد از آن * ذیل این قول لفظ و آنچه در متن نسخهٔ مطبوعه
سهو شده باید نوشت ۰ قوله میرزا ایرج و داراب و قارن ۰ این هرسه پسران خانخانان

خانخانان بمنصب طراقی ملقب آنها شرح خانخانان بطور استفهام می نویسد که وقت آن نیامده است که این نامه قرار داد آن را رخصت فرموده بدرگاه شاهی در رسند * قوله از رسمیات و حقیقیات آه * یعنی از معاملات رسمی و مقدمات حقیقی که ایشان را شب و روز در گذر رو بوشیده می فرستاده باشند فقط

* تسرید نامه که به خانخانان مرقوم گشته دل آه * ۱۰

باید دانست که این نامه است مشتمل بمصائح در جواب نامهٔ خانخانان و قبله‌جان ممدوح در هم قدر ما از و غیره رحمه الله * قوله و از تو سرم آه * ای از تو دادم بیش و ستیزهٔ دشمنان قطع کنم یعنی آنها را اعلی رسانم * قوله مهر تو بیراث آه * ای اگر من سرم دوستی تو بطور ادراه خویشان و نگارگان خود بدیهم و نکرده ام * قوله خاطر قدسی را آه * باید دانست که خاطر ملت جو ور امد و طور تعبیر نموده اول خاطر قدسی را گفته و مراد از ان فطرت و حیات است و ثانیا خاطر آلوده و مقصود از ان طبیعت که سوای فطرت است و در متن نسخه مطبوعه های آلوده آلوده طبع شده که مراد غلط معلوم می شود زیرا که ترقی و شرافت خاطر قدسی بر او رجاطر ثانی بدون لفظ آلوده مفهوم می گردد یعنی فطرت شما که مرتبهٔ اعلی دارد و چه حاجت بگویم بلکه طبیعت شما که شناسای حال روزگار است باید که گردد بلکه بطرف صفت همراه ترجیح خاطر شما عبور شود که در هر معامله داد و ستد که اگر در ان خلاف واقع می شود خلافی خاطر من راه یابد پس بگو در معاملهٔ دوستی هیچ باقی در زمان من بطور مدارا و تواضع که اکثر باین طور هیچ باقی دروغ رواج دارد هم گذر دو چه جای آنکه مقدمات قدسیه یعنی مقدمات دوستی خالص را با وجود استحکام آن سبب وقوع تأکیدات وامداد در ان نامه روده و ست یعنی تو را از منهای رود و دوست شوند دل و خاطر ما پژمرده نبوده که دو وادی که تمن لفظ دل در متن نسخهٔ مطبوعه طبع گردیده ظاهرا غلط است چه فاعل دمیده دون لفظ دل بنظر می آید * قوله اما چه توان کرد آه * یا زمی گوید که هرچند من در مقدمات دوستی خالص و اثق هستم اما چه توان کرد که

مخاطب پس بیننده خود نیست و طبیعت او را فرصت مشورتی نیست و چند لفظ از لفظ رسیدن
سهو کاتب فروگذاشت شده باید نوشت * قوله بدگمانی * یعنی بدگمانی از جهت دوستان
منسوبان او * قوله بعد از رسیدن نوازش خطوط آه * ای بعد از رسیدن خطوط که متضمن ناخوشی وغیره بود
* قوله اگر در خور محبت آه * یعنی در قسمت شما اگر لایق محبت من نبود مضایقه نبود
اندازهٔ قدر بی اعتبار روزگار ناموافق من هم نبود تا بسبب حیرت بلحاظ تحقیق رنجشهای
سابقهٔ شما و هم به مقتضای بشریت طبیعت من شاد گشت و نفرت من منجر گردید * دست
بر سر و دوش کشیدن * تحرکردن * قوله حرصورتی ندارد * یعنی بحر صورت هیچ حقیقتی
و اصلی ندارد * قوله ساخت * ای باید ساخت * قوله و بدگمان شد * ای نباید بود
* قوله عاقلند ساختن برگه آه * ای در باب گذاشتن برگه که در جاگیر شما هست و در
معاملهٔ روپیه بقایای جاگیر خود و آنچه عوض آن روپیه از آمدنی جو رگرفته اند این همه سعی بسیار
ساینت کردند زیرا که این طرز طمع وغیره کار مردمان حریص و شما از طبقهٔ دیگر اید * قوله از جان و
دل آه * ای پیش چنین معشوقی که ذات پادشاه است طمع جان و دل کسی نمی کند و طمع سیم
و زر هم پیش چنین اشخاص نمی کند * قوله مسموع شده * ای مسموع بندگان حضرت اشد
* قوله نهایت آه * ای غایت مکر است که اگر خواهند جمعی دیگر را که درین جاگیر را اند
از ین جا طلبند * قوله قبول کرد * ای باید کرد * قوله و این کس را * ای مرا سیار محرب
و آزموده کار دانسته * قوله در تربیت گاه جا آه * ای از حسن سلوک خود در دل من
جای خوشتر ساخته است یعنی در دل من محبت خود را جائی داده است * قوله دولتخان
لودی آه * لودی قومیست از افغانان باید دانست که دولتخان که نزد خانخانان بوده
اکثر با مردمان و دوستان خان مذکور الیه مخالفت می ورزید پس شیخ در حق لودی نویسد که او را چه شده
که در رعایت و حفاظت آداب آشنائی موافق عقل نمی کند اگر خود نه دارد البته یقین
میداند که هر کس هر چه می کند پاداش آن می یابد * قوله دشمن معنی نه بیند آه * دشمن در بیان

متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن چشم باید نوشت ای اگرچه چشم نمی بیند چشم ظاهر بین چه شد فقط

۱۲

* تشریح نامهٔ ۵ که بنام خانخانان تحریر یافته ذات من آه *

این نامه ایست متضمن اظهار شوق ملاقات و نصایح و اندرز در باب تعلیم و تدبیر تسخیر
قندهار و محتوی ترغیب خانخانان بطرف تسخیر آن * قوله ذات من آه * ای
بسبب کمال شوق و محبت ذات من تصویر صورت خود نوشته پس گویا
من علامت و صفت ذات تو ام و تنها کسی مرا نمی بیند مانند که خانخانان است
* قوله نقش اندیشه آه * ای نقش صورت من همه از تست پس من مانند
الفاظ و عبارات ام و تو مثال معنی * قوله طبیعت عنصری آه * ای مقتضای بشریت
مانند و کمک محبت خالص شما برکارنامهای جهان اول که عبارت از قتل شاه نوش وجه این
حمد است غلط باید نوشت که من شما را در اظهار شکوهٔ رنج دوری نگویا شاد و نمی آید
کسالت حاصل بر من شفقت فرموده حمایت کامل نموده بلکه این مفاوضت صحت را غالب
مثل ساخته یا طبیعت و محبت من که باعث اظهار شوق است غالب تر ساخت الا که تعلق اشتیاق
مانند از شنیدن فتح قندهار در میان آرد * قوله امید که خبر دلنواز سخن آه * ای امید که خبر
در من شما باعث شنیدن آن گردد * قوله خواه اگر رخصت آه * از بیجا [illegible] حرفی
چند است نمی دانی که هرچه اگر زر حاصل کند دست پاشی آن خواهد کرد البته بهم می رسد
این وقت سپاهیان تحریر کار را که نزد شما موجود اند غنیمت باید دانست * اشباع *
سیر کردن * قوله ناداده ام که خاطر شما آه * یعنی اگر نداده ام که خاطر شما عزم تسخیر شهر را از گرفتن
قندهار مقدم دارد پس در این صورت البته که قدم بهم قندهار بر ده رنگش تهیه سپاه و بگذر
مهایم و شمار از جیب بطرف عزم قندهار و هم این اندیشه که دارم از همراهان با تأمل اندیشی
شما است که زر را عوض با هوس حرز کامند * قوله این وادی * ای طرف ترجیح بهم
تهیه * قوله باید که در میدان [illegible] آه * ای مناسب که در میدان در میان

ولایت قندهار را از قوم بلوچ و افغانان دلاسا و شیرین زبانی و انعام تابع خود کرده
همراه لشکر خود باید ساخت * عُرْوَةُ الْوُثْقیٰ * دستهٔ استوار * قوله متوجه قندهار
شد * ای باید شد * قوله چندان دل گرانی آه * ای بسیار اعتماد بطرف مردم کمکی
باید داشت * قوله ناموس در گرو ایشان آه * ای عزت و آبرو در پی دل از دهش و
عطا است * قوله آن گفت گوی تحریر است * ای آن گفت و گوی بی تعلق است
* قوله از صنایع نفس اماره آه * ای از انکه خواندن کتب اخلاق صرف بر زبان
دنیا داران است و از زبان تجاوز نموده لهذا این خواندن از مکرهای
نفس اماره است که در راه ها غار تاریک که عبارت از عیوب و قبایح ظاهری است
کندن نتوانست چاه نورانی که عبارت از دو سه ظاهری و خرابی باطن است ترتیب داده
به مقتضای مَنْ حَفَرَ بِئْراً لِاَخِیْهِ فَقَدْ وَقَعَ فِیْهِ گاه و بیگاه خود این نفس اماره
در آن افتد و کاف که بعد لفظ داده است بمعنی بیگاه است * تضرع * زاری
کردن * مُفْرط * از حد در گذشته * قوله در یوزه دلها آه * ای گدائی دعای خیر از
دلهای درویشان عارف و خاطر داری و خدمت گذاری ایشان بیشتر باید کرد * هنگامه
ارکان آه * ای جمعیت سپاهیان آراستن و خاطرداری رعایا وغیره نگاه داشتن خصلت
خود ساز * شیطان * سپهره و مناظ سلاطین و امرا * قوله پیمانه کنیب آه * ای مزه
ولذت طعام را بسبب کثرت و کمی آن زیاده تر ملحوظ باید داشت و عادت باید کرد
* قوله کارهای کلان بر آمده آه * ای کارهای بزرگ برآمده جز بهو توی حاصل شود و نمره که
حدیث اضافه تر لفظ آمده در بعض نسخ مطبوعه طبع شده ظاهرا غلط است * قوله هندوستانیست
از وهم آه * ای بناکت و سبک ساری که در هندوستانیان بیشتر است از وهم باید
ساخت و حلم و بردباری را در و باید افزود * ما تقیا را در دعوی آه * باید دانست که ما تقیا
نام واقعه نگار است که پیش تا بحابان بود و یا بر کس و یا کس بد و مقتدمه کیش و مذهب گفتگوی

گفتگوی دیگر آری شود وارش گر از هرج و مرج در کار سرکار راه می یافت لهذا شیخ
می فرماید که بنا بر استوار در دعوی صلح کل و در اتفاق و اتحاد با هر اهل مذهب و دین مستحکم و راسخ
فرموده فرعیات و مرکوزات خاطر خود را بی نگاهبانه علم او باید کرد • قوله بزرگان
ظاهراً این لفظ در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای این بزرگان باید نوشت زیرا که کار
واقعه نویس اینست که در محفل امیران و بزرگان اخبار می نویسند که در مجالس
شاهان • مهر خموشی نهند • پوشیده نماند که مردمان ... و نوع دیگری در اجرای
کار خود است چنانچه جای ... می روند ... علیه شیخ می فرماید که تا کسی را اراده نشد
باید آورد که هم انکار بهم آید و هم ... یا حرف ای کار ... یا که بعد از او ... خواهد
پیوست ... مهر خموشی ... گویان نهند • قوله زبان محبت نگار که ترجمانی دل درویش نهاد
آه • این زبان من که برای بیان نمودن حال دل من که بیان دل درویش نهاده من است
بهتر است حالا از خط و کتابت شیرینی ندارد و مشتاق ملاقات جسمانی شما هست
لیکن چه کنم که با وجود آن ... مرا بر بستر افتاده دارد ... تا بر در شما رسیدن نمی توانم • قوله
گل گل شگفت • این بسیار بسیار و اشتر ... فارسیان است که وقتیکه
در چیزی مبالغه می خواهند هم چنین الفاظ را مکرر می آرند چون جمعی جمعی و عالم عالم و غیره
و لفظ شگفت بزای ... آزی باید خواند و بکاف فارسی که در معنی و اشدن
غنچه است محض غلط است • قوله علی الخصوص استقبال آه • یعنی خصوصاً استقبال
نمودن ترکتازان شما و رسیدن آنها از جانب ... صد گونه شادی
بخشد • قوله قرض ده پانزده آه • یعنی ده قرض گرفتن و بعوض آن وعدهٔ پانزده کردن
و ده گرفتن و بعوض آن وعدهٔ بیست کردن • قوله یقین که زر آه • یعنی یقین است
که زر بعد وصول نام بلند ... خواهد آمد از برای که ... ناکرده نام باید ... و خواهی
نخواهی چون اعمال ... نام بلند است چنانچه گناه ... را ...

بدست می آید چنانچه زر مردن اراده ما تمام باید حاصل می شود و عبارت صفحهٔ اقبال که
در نسخهٔ مطبوعه طبع شده ظاهرا غلط است بجای آن چون اقبال خانه بر در باید نوشت

۷۱

شرح نامه که بخانخانان ارقام یافته دل آه

این نامه ایست محتوی بر اظهار معذرت و شکوه ناخوشی خانخانان از طرف شیخ ظهور یافته بود نگارش
یافت * قوله دل معشوق آه * ای دل معشوق من که خانخانان است برسر خشم ناک شده
و از رنجش از نزد من عنان برتافته * قوله زبان بربند آه * شیخ خود را می گوید که
خاموش باش زیرا که کسی سخن فهم نیست و اراده گفتن اندکی از شکوه و شکایت اهل
زمانه هم مکن چرا که اندک هم به گفتن نخواهد آمد و ازین هر دو شعر هویدا گردید که این نامه وقت
ناخوشی خانخانان مرقوم شده * مشاهده اسم * نامه مانوس مصدر بمعنی مفعول * قوله
از پیشانی الفاظ و حروف آه * ای از ظاهر عبارت نامهٔ شما بطرف خود دلتنگی شما دریافتم
* قوله و نیز دانسته که از هرزه گوئی آه * باید دانست که سابق ازین شیخ در جواب نامهٔ
خانخانان چند سخنان بطور تنبیه و تادیب و نصیحت بنابر رسالت و قبت نسبت خانخانان
نوشته بود و از ان آزردگی بدل خانخانان راه یافت لهذا الحال شیخ بسبب خاکساری
و درین خط از ان نصایح تعبیر بهرزه گوئی نموده می نویسد که از هرزه گوئی من دوستدار که
فرط دوستی شما مرا از عالم بیهوشی که در حالت تجرد بسبب کثرت عبادت بود بدان گاه
گفتگوی که عبارت از عالم دنیاداریست آورده است ملول دل شده اند چنانچه باشارهٔ
رنجش اکتفا کرده در خط خود از من خواهش نوشتهای نامه نوشتهای مهربانان و صاحبان شفقت
فرموده اند گویا ازین تصریح رنجش نموده اند * قوله حاشا که خاطر کردان آه * ای باید که هرگز خاطر
شما از من خیرخواه خیال و طمع خوشامد دارد * قوله دان خیال دیگر * یعنی خیال آزار
رسانی از طرف من که بطرف احمق و نااهل ترین بگمانم نمی رسد بطرف مانند شما اهلی و عاقلی چگونه تجویز
نمایم و بگویم که بر ضمیر شما باشد که مقصود من آزار رسانی خاطر شما باشد خلاصه اینکه شیخ درین فقره کمال

کمال اضطرار خود از آزار رسانی بیان می‌کند * قوله بلکه مهربانی آه * این فقره متعلق بفقرهٔ ان
بزرگ زمانه مهربانی * آنست که سابق ازین مذکور شده بلکه مهربانی حقیقی بدست دوست آنست
که عرض برآمد کار و بهبودی خود از جانب دوست منظور نداشته حقی چند از قسم حیث ای
دوست که بظاهر تلخ است و باطن شیرین ادا نموده شود * ل گم کردن * راه غلط کردن
* قوله مرا پس کار دشوار آه * یعنی گوید که مرا سخت مشکل شده و آن اینست که اگر گنج
دوستی را اعتبار نیست میان دوست و دشمن که سنت الیوم عوام و ازدحام کارها
است می‌گذارد که منظر ناپایان روزگار در آرم پس برای سخن محبت که میان ما و شما
است و مردمان با هم خود اند کره آن کرده اند و برای گفتگوی دوستی که شهرت درمیان
افتاده است چه تدبیر باید کردن اگر اظهار دوستی خود بجانب الیوم دور زنان و نمادمان
سیاهم پس علاج دوستی که سابق ازین زمان رو خلاق شده است چکنم * قوله
سپه سالار جهان رو بادبادی سیاهم آه * ای سردار جهان که مرا داران خانمان است
مکر و فریب و دوروئی سپاهم ولی بوده گویم که این سر دولت تو چنین بوده کوشیم * قوله
از شمائل مناسب آه * ای از عادات مناسبه و اوصاف محب خود که در بایست آن در خاطر
شما خود انداست قطع نظری کرده بایست و لایق نبود که با نهایان عیب امین دزدین حرف صدر
راستی و مردانگی من فهمیده باشد * قوله اگر نگویم * یعنی اگر خوشامد تو بگوییم و اقوال و
افعال ترا ستایش کنم دانان در خطا و عیب می یابی و اگر خوشامد تو نگوییم بلکه بیان واقعی
نموده بر عیب ترا مطلع گردانیم تو با خوش از آن می شوی و درین صورت تاسف است
بر حال تو * قوله ای برادر عزیز آه * یعنی هرگاه خیرخواهی هم کهان پیش نهاد است خود دارم
پس شما که باین صفات موصوف هستند اگر بنا به مرا با خود بطریق خیرخواهی انکار دید و جوا لطف
خوشامد دوست خود نباید گنجایش دارد * قوله ای قرة العین وجود آه * باید
دانست که درویشان دو گروه اند یکی اهل وجود و آنان قائل وجود واجب الوجود او تعالی

هستند ایشان را اهل وجود گویند و دیگر اهل شهود و آنان مرای العین مشاهدهٔ باری تعالی می فرمایند و
ایشان را اهل شهود گویند پس این جا مراد از قرة العین وجود واز مهست سینه اهل شهود شخص
خالصه و زمدهٔ درویشان مذکورین . * قوله سوگند که کرد ماداماں آه * ای خاجت سوگند خوردم
بیعت زیرا چه یک ظاهر است که درین چاکری شاهی موافق تقدیر الهی مراد و کس را لطف
محبت ظاهر میشد که اول از فروغ آن نورانیت و زمان تذکرات زیست و رونق یافت
* قوله امد وه جدائی فراح خوصاه آه * ای بعد مردن یار اول که اول الفتح است هجوم آمد و
غم جدائی او آنقدر بود که مرا از غایت حیرت و سکوت وقت فرصت بیعت گرفتن یار
دوم که ایم کاینهای من بود حاصل نبود یار دوم اشاره بطرف خانخانان است یعنی
ازین حادثه جانکاه دلم از دنیا و مافیها افسرده بود نمی خواستم که سخنی گویم و حرفی سرایم لیکن
چکنم که دوستی های خواجه تاشان مازرو ومرا به گبیت وا گو درآورد * قوله الحمد لله که
آزردگی آه * ای شکر خدا که آزردگی خاطرم که از خط شمار و داده بود لی انکه از معذرت
آن آزرده شوند و بغیر آنکه عذران بی پروائیها که نسبت من کرده بودند نمایند تحمل و دور اندیشی
من بلحاظ تصاحبان بد اطوار و ندیمان زشت شعار شما علاج آزردگی من کرده مرا از شما خوش
و خرم ساخت و شکوه و شکایت از سینه‌ام کی ام برداشت

١٨

: تشریح نامه که به خانخانان مرقوم گشته ای خواجه آه *

باید دانست که این نامه وقتی نگارش یافت که خانخانان در مهم دکن بود و مدت دراز
سپری گشته که درآنجا هیچ آثار فتح نمایان نشده بود * خواجه * سردار و مرد پیر
و شیخ و بزرگ * قوله ای خواجه آه * یعنی ای سردار سلام باد بر تو در
مفارقت و جدائی ما چگونه هستی و می گوید که ای معدن آرایش و زیبائی وای کان وفا و
اخلاص بچه حال هستی * قوله و آن کراز لی تو هی آه * یعنی آنکه شکایت بسیار از بی توجهی
پادشاه کرده اند چگویم که چه کرده اند یعنی بسیار کار رد کرده اند سوگند خدا یاد می کنم یعنی قسم

قسم خدای خودم که هرگز نیست این بی توجهی که شما تصور نموده اید ناسزاواره تحویلی و عظمت
و ناشناسی و رحلت و تحمل سلطان نه کوراند * قوله هرگز حکم نبود آه * ای هرگز حکم حضرت
نبود که در این زمان شاهنشاهی که در فرمان بعض اعتراض و ناخوشی شاهی بترحم اربار و قدار
که نان جناب مخصوص اید نوشته * قوله خدمت اعظم خان آه * مخفی نماند که هنگامیکه در
ظهور شیخ ذکی از دست جانجانان در گی و قتلی رو نمود حضرت ناخوش شده اعظم خان
کوکه خود را بطرف ذکی روانه فرمودند پس ازین قول شیخ بعض معنی اشاره می فرماید
و ما ترسلی جانجانان می نویسد که نقرر خدمت اعظم خان را که در حقیقت پادشاه وقت اجرا
و تاکید بر شما ساخته اند خیال نموده ازین امور ناخوش نباید شد و ارجا نباید رفت و در
امثال چنین عتاب که بحر صورت ظاهر هیچ حقیقتی ندارد دگرگونی نساز نباید که هر گاه بار
اند که ناخوشی شاهی ناخوشی در بخده باید شد و اگر بسلک اخلاص و محبت واکه بخدمت
سلطان دارند از چنین ناخوشی های شاهی چشم پوشی می کنند بلکه شما بجای رفت کرده رچنین
امور ذات ند و شما می کند - و اگر نه بوده کنید و فائدهٔ این چنین عتاب و خطاب سلطان می رسیم چون
نوشته های مشمار حقیقت اعتراضات شاهی می رسد چرا از این آگاه می شوید * قوله گدمت
آه * حالا برای خاطر شما که نامدآگین خبر حرسد شده و سوگند دولت ابست نیوآگندی خودم که بجه
بارگاه سلطان چیزی از ترکشهای سابق نیست * قوله تکوباشی طبیعت * نامت طبیعت

۱۹

* تشریح نامهٔ ... نوشته شده عزیمت آن

دانستنی است که این نامه وقت روانگی جانجانان مهم ذکی تحریر یافته تا اتفاق نویسد که
عزیمت سفر و چهره نیست تسخیر ذکی که کرده اند مبارک باد * قوله * عدلت * دوستان
زن طبعت * دوستانیکه خانهٔ مانوس و وطن مالوف ذاتی دوست دارند و از آن جدا نمی شوم
* قوله و تحرسیدی دوستان * ای نرسیدی دوستان مصلحت دل ندارم ... و نرسانه
طبیعت که بچنین صفات موصوف اند تسلی باطنهٔ خود را نباشد و خورسندی کما و حیران ...

و سرقی برای طبیعت غم زده این که سبب یادبی قابل ترحم است فرستید و مرا از اطلاع خاطر جمعی خود خوشوقت سازید * قوله دل و دامن شب * دل شب و دامن شب عبارت از نصف شب و آخر شب است * قوله در تحیل صحیح آه * ای دل را از بیقین فتح آینده و تصور راحت بالفعل باز داشته نگدارید که شادی در آید زیرا که کار کنان قضا و قدر دولت و در دل اندوه گین می نهند * قوله حلوت را بر غضب والی ساخته * ای مهربانی را بر غضب غالب ساخته تصور نمی کن مردمان خشم نراند * دون شانی * فنون بسیار * حرف زدن * سخن نمودن .

۲۰

تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته ای القائی آد

این نامه ایست در جواب نامهٔ خانخانان مبرلوی رسیدن نامه جان مذکور مع اظهار شوق مواصلت دل پسند و نصایح ارجمند * قوله ای لقائی تو آه * ای از دیدن تو جمیع مطالب مردمان حاصل می شود و چنان عاقل هستی که بدون تکلیف عرض همه مشکلات مردمان از تو حل می گردد * قوله مالیس شاهراه سخن * ای سبب پرخوف بودن راه سخن علت احتمال ظهور سخن * قوله نامه نمی پیام گدا اران معامله جای کون * ای از بی اعتمادی پیام بران دنیا * قوله سخن مراد دل آه * ای سبب موانع مذکور از دل سخن بر زبان آوردن چه نتی دارد مالکه حرفی مشهور و پیام که دوق داشته باشد از باطن بظاهر سوال آورد * طعم * مزه * قوله که می طلب من آه * ای مخاطب من لمزهٔ آن کلمهٔ چند ارسال ده لی حقیقت ظاهری فارغ شده جوش و نفت گسنی * قوله اکنون که باین حالت آه * ای بالفعل که باب باب مسطور ده خیال سخن گفتن ندارم چه توان نوشت بهرحال دل دیوانه را بعدم تحریر مطالب راضی نموده می نویسم که خط شما رسید و هرچه دران نوشته بودند اگر در خطوط دیگران آن مطالب بودی نوشتهٔ محبت نام آن نهادمی و چونکه همه کسان آن مطالب نوشتند لهذا نام آن نوشتهٔ محبت نه نهادم * قوله اگرچه رسیدن این نامه آه * ای اگرچه رسیدن این نامه بسبب اینکه هرچه

هرچه دران بی دانشی بوده بدیگران هم نوشته بودند چه رسیدی به بخشید آنا بهر طور دار بار
ایثار حرمت شما بیک شرم * قوله باعث ما نده را ال آه * ای حسب مدد حه قربان
منتهی جناب شاهی عمل آورده جواب آنرا متضمن اظهار خجالت و اعتراف به تقصیر خود
و درخواست عفو تقصیر ساخته درستی روزگار آمده رسیده خود جوابدهی کرد * قوله ارا
مذکور شده آه * ای یاد با شما کرکردم که راه امتثال فرامین و تسلیم احکام بدون چون و تعلیل
کار قدم درین درگاه اختیار کرده اید چرا از دست داده شوخ خاطران ار به موجب ناخوشی
حضرت ماشه ظاهر گردد * قوله اگراین دیدن جاه و بسی اعتبار آه * یعنی اگر این دیدن
منصب عالی و حرمت و اعتبار متعالی خود اطاعت ونیاز حسب حکم نسازید اگر ایشان
مصلحت دیده دید چرا به مانند در از خواجه و بی کسی در عتاب به پادشاه گفتند * قول
اگرچه از طرد آه * ای اگرچه از طور مطالعه حضرت عرضه است شما که متضمن معذرت در باب
دروغ گوئی شاه نوشته به دیدن دانیم که این آمدن گی یا بی پادشاه اسیر ارکی باشد آنکه
آن بار یک بین آن یکی را اظهار دلایل سپه دید با صلاح حال خود کوشید

تشریح ۱۲ که تسلیمات تحریر یافته الله تعالی آه *

نامه ذا است که آن نامه در جواب نامه کاکا ناخواست که مولوی مراد از او خر که رفاقه
نوکری و اختیار نمودن بحر تشیخ نوشته و سائران شیخ این خط متضمن نصایح دیده باب
باز داشتن طالبان از آن ارادو نا الزام می فرماید عتاب * باز کردن * قول
جانان و جانان آه * یعنی باز کردن و کمی کس و حیثیت و ماری در طبیعت می بدون اثنا بیست
* قوله محبت زوجانی آه * ای مجالست معنوی و حقیقی وگفتگوی باطنی هم در خلقت و
طبیعت بس لی آن که ذات و رموز نهم نیست * تمر * الصمد * متقاعد * بار ایساون اد
کاری * قوله منتظر و مترصد مراسلات آه * ای مبنی از محبت باطنی یکدیگر که بیان خیر خواهی
عامه طهور می یابد می باشند * عنقا * جانوریست که نام آن مشهور است و وجود آن جز

معلوم * قوله از آنجا که قحط سال آه * ای از آنجا که درین روزها نایاب آمده میت و جوانمردی است اهلیت ذاتی که عبارت از حسن سلوک با هرکس و ناکس است کجا است سوداگری آدمیانه را که عبارت از نیک گفتاری و ستوده کرداری ناکسی است که گفتار خوب و کردار فرخوب او پیش آمده باشد هم نیست و نابودی گوید * آدمیان چشم قبله * سخن پروران و شاعر پرستان و دور نیست از نسخ چشم قبله دیده شد پس برین تقدیر ترکیب این خواهد شد که چشم بحشم قبله می گوید و در خوب عیب می کند * قوله این سخن بحث آه * ای راقم الحروف که بحث تقدیر در جای این چنین آدمیان افتاده است قطع نظر از اینکه گفتگوی روحانی و باطنی که بسبب صفائی قلب طرفین میان ما و شما ظهور می آید صرف ذات معنی رس شما را غنیمت عظیم می داند * قوله در مساوات صوری آه * ای در مدد و خیرخواهی ظاهری و باطنی شما لی اختیار دارم هزاران شکر که درین خیرخواهی نادر طبیعت من که خصلتش بد اندیشی است با فطرتم که عادتش نیک اندیشی است مددگار است * قوله خاطر را که در روی آه * ای بسبب رسیدن خط شما متضمن آمدن شما بدولت خاطر خود را که ناخوشی و غم علاقه نداشت و در حالت راحت بود در عین رنج یافتم زیرا که عزیمت آمدن شما بدرگاه والا موافق مضمون فرمان شاهی و به لایق فطرت و زیرکی شما است و هرگاه آن فرمان بحقیقت تحریض و ترغیب بر حاضری می کند بود پس درین صورت طلب درگاه والا از عبارت و اشارت فرمان که محتمل بر ثبات باشد فهمیدن بجز نادانی شما چه نام توان نهاد * قوله این توقف که یک سال آه * ای این توقف شما که در حدود آگره واقع شده پسندیده خاطر پادشاه بود بلکه بناچاری واقع شده توجه شاه را در فتح دکن از دست شما عظیم دانسته زیاده در باب آمدن خود سعی نکنند * قوله چون بارهای دیگر آه * ای چون دفعه‌های دیگر از دست خود ندهند

* تشریح نامهٔ که نخاندان ارقام یافته چاره آه

می‌نماید که این نامه در جواب نامه ایست که جاهلان محض شکوه و شکایت رنج و
اندوه زمانه و دفع خواست تدبیر دفع آن تشبیح نوشته بود مادران شیخ در جواب آن
می نویسد * چاره آن از بیرون می طلبی آه * ای چرا حیله می دوزی و رنج می کشی و
تدبیر و فکر کار خود نمی کنی * قوله گرد مردم می تنی * ای گرد مردم میگردی * قوله این
سنگ ضلالت آه * ای این سنگ جهل و گمراهی سنگ راه مخلصان با ارادت
شده مخلصان را از سر انداخته یعنی خراب و منکوس نموده * قوله ذره مثال * ای
مثال ذره در ظلال آفتاب می رویم * قوله این نه تنها آه * ای این غفلت و بیهوشی درگاه
خود نه تنها صاحبان معنی و حقیقت را پیش آمد بلکه صاحبان ظاهر و صورت را هم پیش بالا و ماده
* قوله نفس اماره آه * ای نفس اماره خود را * قوله در نیک و بد * یعنی در نیک و بد آنکه
* قوله گمراهی و سرگردانی آه * ای تباهی و پریشانی خود را که مقتضای فتنه و فساد این
دنیا است منسوب بطرف اجسام فلک می کند و نفس خود را ملزوم نمیداند * قوله
والا آه * یعنی اگر این تباهی خود را بطرف فلک نسبت نکند ندانسته که در حقیقت این
مردمان نام خود را هم چو سباع و بهایم در آویخته در پای ریحان آمده که عمده ترین زندگی او
حیات است از پس درین صورت ریحان چون برای آنها آسان است و بار سار
ترکی خصومت مردمان نام خود را ملاحظه کرده از تمثیل مذکور احتراز می کند و می گوید که از سباع
کمتر در هم جنس خود این چنین جراحی که آدمی از حماقت بر خود می کند می پسندند * قوله اگر بر
جانان این حقیقت آه * یعنی اگر بر جانیان ظاهر شدی که هر چه تباهی و خرابی و غیره بر ما
واقع می شود مقتضای این نفس اماره و بیای دیوان است بر آینه در حال از آن دشمنیکه از
جنس انسان اند و از ما دانی و نهان انتقام اند بر راحت افتاده کوشش بی فایده برای دفع
دشمنان نکردندی و تهمت ظالمان بر خود ساختندی * کژدم * مار گزم * قوله از دل سموم
جانی آه * از بین جانیان گمان یقینی است یعنی از دل جانی که او بکر ظهور رسیده که عرضت

وا قلاس خود و هم جوادی مردمانی را که در زمان بیکاری داشت در هجوم دولت و رجوع اهل دنیا نگاه می داردند ٭ قوله ورق گردانده چون گویم آه ٭ ای یکبارگی آن چنان وضع وطور خود مبدل نموده اند که چه گویم با چه اجمال حسب خود را شسته شروع در مدستی کرده اند زیرا که بیان تعبیر نشسته و شوی نامه اجمال حسنه آنها کردن نمی توانم با وجود این چنین اعمال شنیعه دیگر توقع از بیرد و عالم فروتنی و احتیاج بسوی خود از حامیان امید می دارند ٭ حل المتین اخلاص آه ٭ ای آنچه رعیت در بدر نوکر پیدا می شود که رعیت رفته وبسی استوار از محبت و اذا ادبیت نوکر که با آقای خود دل بسته گسسته می گردد و بایان نوکر با خداوند نعمت خود که روشی در کار خدمت و تابع داری ظاهر او ساطنا می کند ٭ قوله شیمی آز ان ٭ ای بلند همی از ان باده خود ناکامی ٭ قوله لهذا اگر صاحبان آه ٭ ای است همین مستی و نافرمانی را گر حد اوندان بعث عزتی او ابرو و راندگان خود را بنظر خرد ی دبی حرمتی اند این دیده خیال اعتباری و عزتی که خود دل دفه اند می فرماید آن تنگ حوصلگان که در فکر سود و زیان تحقیق در معنی سوداگری کی اخلاص در زبان ظاهری نگار دارند از دیدن کم توجهی خداوندگاران با دران بگشته سود خود در او نافرمانی و سرکشی ... آنکه بعین زمان آنها است می انگارند ...

... تشریح هذا الموعد که بشنا نیاران تیز برند هم همی آه ٭

باید دانست که این نامه وقتی نگاشته شده که حاکمان نامتصواب مشیخ بطرف ننهته و غیره جهت و دستی با غنیمان رفته بود چنانچه قوله الهی ندانم چاره فراق آه بر این معنی گواه است ٭ قوله حاشا آه ٭ یعنی اگر بیان شده جدا جدا اکل می توانستم کرد حاشا که بر از بیان تن آن شده آمدی زیرا که نه لایق حوصله استعداد شنوندگان زمانه که بسیار نازک دماغ اند هست و نه خاطر شما که متعادی بسوی بسیار دوست است خیال سخن شنیدن دارد ٭ ختم بالخیر والظفر ٭ سلام بسته بیکی و فتح و نصرت ٭ قوله در عین راه آه و درد که میرزا آه ٭ یعنی در عین

وازین دوست و جمعیت خاطر آورد که میرزا جانی بیک به مقتضای سعادت ذاتی آمده آن خط را
دید و دست خواهش شما ... روان شدن طرف شماست * قوله وقت آنست آه *
ای وقت آنست که یاران از سر نو خوشی کنند و طرهٔ نشست که عبارت از غم است از روی
دور که عبارت از شادیست بر دارند یعنی غم دور کنند و شادی عمل آرند * قوله عشق
موا * ای عشق ناساز و سامان * مشتاق - جمع مشتق * نجل * جمع محب * قوله
چنانچه ولایت بدست آورده‌اند یعنی چنانچه دلیل بر دانش وری شما آنکه ولایت و ملک
بدست آورده‌اند و هم که خوب بهم رسانیده‌اند ثبوت و گواه بر مردمی و فتوت شما آنکه با چندین
یگانه طرح دوستی مبنی الامری الداحمه بالتکلف را آغاز گوی خود ساختند * قوله سکونی
فرونشستن آه * ای سکونی فرونشستن ... که هر چند در باب ... و خواهش شما درگاه
یعنی نموده‌ام آنرا شرح دهم * قوله اکنون هر چند رود آه * ای اکنون هر قدر رود تر
میرزا جانی ... بالفرض ادری بوده بالا رست شاه آورده‌اند یعنی شوند به
و بهتر در حق شما خواهد شد

* تشریح نامهٔ که بجانب ... نگارش او ... آنکه آ ده ۱۰

این نامه ایست مشتمل بر اظهار شوق و رنج دوری وغیره با اطلاع و عدم اختیار در ضبط نمان
اظهار شوق * قوله حق آنکه آه * یعنی قسم محبت و دوستی که تخم آنرا کشت و در آن پسند
کرده‌ام که در فراق تو یکدم آرام نکرده‌ام * قوله مدنی است آه * ای مدتی است که
در فکرم که بی دوستی بر زبان برود و ظهور آن از راه معامله و سلوک با یکدیگر کرد و یعنی
از معامله عاشقانه حال دوستی ظاهر گردد تا چند توان کرد آه * قوله الحق ازانجا که آه * ای الحق
ازانجا که معامله دانی و دریافت حقیقت هرکس حصه شماست و میدانید که هرچه اظهار شوق
وغیره کرده‌ام منافقانه نیست ناگزیر ازین تراوش بی اختیاری آزردگی بخاطر راه
نمی یابد * قوله اما حقیقت کار آنست آه * ای حقیقت کار آنست که قلم و کاغذ و زیاده گوئی

زبان را در اظهار دوستی و خیرخواهی در بارگاه محبت حقیقی که مثل آئینهٔ عکس هر چیز در آن نمایان
است دخلی نیست بلکه هر قدر زیاده تر اظهار شوق و محبت وغیره بوسیل خطوط ظاهری شود همان
قدر این دوستی وغیره پوشیده و مخفی می گردد یعنی از اظهار محبت واضح می گردد که اصلا محبت
در دل نیست * قلابت بند هانا ز * اندوده * چیزی پوچ ملمع کرده شده ظاهر آراسته
و باطن خراب * قوله و سودا اگر قلابست آه * این جا مراد از آن دوست دوروی
است * قوله بترم این سرمایه آه * ای لازم کنندهٔ این دوستی ناقص می شود از نادانی
است که عیب آمرا ما دانسته ظاهر می کند * قوله اما شرط سخن گفتن آه * ای حرص سخن گفتن که
با شما است مرا در تکلم بی اختیار داشته زیاده گوئی منسوب و موصوف میدارد * واویلا مِن
قدوِن النفس الامّاره * فریاد و وای از مکرهای نفس حکم کننده به بدی * قوله اول آنچه آه *
ای قبل از ورود نامهٔ شما حسب احکام شاهی فرمان بنام شما درست کرده فرستاده شده
از این رو موافق خواهش شما در آن فرمان صورت ارقام پذیرفته * قوله حکیم عین الملک آه *
ای حکیم عین الملک نیز عنقریب نزد شما روانه می شود باید دانست که حکیم مذکور متوطن شیراز
است در علم و فضل مرتبهٔ اعلی داشت و هم صاحب مکارم اخلاق بوده است نسبش از
طرف مادر بمحقق دوانی انتها می پذیرد در ابتدا بشرف ملازمت حضرت آشیانی مشرف
می شود در خانه و ملازمه رزم و بزم حاضر می ماند و همیشه کارهای شایسته و نمایان از و بمعرض ظهور
می آید و بعهده های عمده و خدمات بایسته سرفراز و ممتاز می گردد شاعر هم بوده است و دوائی تخلص
داشت در سنهٔ چهار جلوس عرش آشیانی مطابق سنه یکهزار و سه هجری به منصب پانصدی
رسیده دعوت حق را لبیک اجابت گفت * مناشیر * جمع منشور فرمان * قوله
آنچه در باب مناشیر آه * ای هر چه گفتگو و تجویز در باب ارسال فرامین شاهی بطرف
ایران و توران نوشته بودند بلا تفاوت من هم در این جا همان تجویز کرده بودم اگرچه
در عبارت و لفظ اندکی تفاوت داشت اما در معنی یکی بود و هیچ فرقی نداشت تشریح

٢٥

* تشریح نامهٔ که جهانبانان تحریر یافته است آه *

دانستنی است که این نامه به از ظهور فتح دکن که بنام جهانبانان رو داده بود در باب اظهار مسرت، نوشته و در باره ناتنی طور ابدای شکرچین حقیقه بکاکان ارقام یافته * قوله سیگروب * مراد از آن فتح دکن * وضیع و شریف * ناکس و کس * قوله اگرچه حمق آه * یعنی اگرچه حمق خود پسندان احمق و نادان وقوع این فتح را از انعام دیگران فهمیدند و به پادشاه فهمانیدند که این مهم از دست دیگران سرانجام گرفت * قوله چرا بهره آه * یعنی چرا بیهوده در اظهار حقیقت و دلیلی مردمان سعی کم و خود را بالعکس و دل شما را که بدون ظهور تردید بود مضطرب شونده است آیده و در اضطراب اندازم و قبل لفظ دل حرف واو در بعض نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده * قوله نقرار مردگان آه * درین قول بعد لفظ قرار لفظ یافته در بعض نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت یعنی به قرار یافته با انحصار بل قرار داده مرد کامل قوله که مرا از روی انصاف آه * ای آفرینش عالی و خلقت متعالی خود را که هم جنس مردم مگر را دنی می شمارد و منصف کامل و حاکم مستقل گردانیده نگاهبانی طبیعت زود فریب خود باید کرد و که خدا نخواسته درین فتح ستایش خود نموده آتش و فساد برپا کند * قوله الحمد لله آه * ای شکر خدا که کارکنان عیب شمرا دخل در معاملهٔ درستی نیستی داده اند یعنی نفس خود را بالوری درست می کند * قوله و آنچه از قسم شکایت آه * یعنی اگر گاهی از آنچه شکایت شما می بینم آن شکایت میان فطرت من و فطرت شما است و اگر فطرت پادشاه ملحوظ گردد طبیعت من با طبیعت شما بسیار موافق دارد و به دلیل آنکه می بینم که طبیعت من زیاده تر بطرف بادشاهی از طبیعت شما مائل است * قوله و آن را درست آه * ای باید که آن شکایت مراد درست تصور کرده اند و معاملات دیوی خواهد تا که همان ملالهٔ شکایت در میان فطرت من و طبیعت شما جنگ سد ارد

٢٦

* تشریح نامهٔ که به جهانبانان مرقوم گشته است آه *

این نامه ایست منطوی بر نصائح و مقدماتی که در عهد شهنشاه جهانبان ایران منصوب گردد و آن
شبهه این است که مردمان فتنه انگیز بخارا بان گفته بودند که شیخ ابو الفضل خدمت پادشاه
بدست و غیبت و بدی شما کرده و بی کمه * قوله شما را بآن طور می خواهم آه * یعنی می خواهم که شما با طور
و اندازه باشید که اگر هزار کس در حق شخصی گوید که آن شخص در پی بدی شما است فورا
حقیقت اخبار را که احتمال صدق و کذب حقیقت آنست دریافته اعتبار بر قول آنان ننهید و
بطرف غیبت و دشمنی آنها دل ندهید و در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ اخبار لفظ واقع بجای حقیقت
غلط طبع شده و حقیقت باید نوشت * قوله و مرتبه که صدق آن معلوم شده آه * ای در صورتیکه
بدی و بد اندیشی آن یکی بپایهٔ ثبوت در آمده باشد کنه آن بدی خدا را داشته هیچ دل را
بخاطر خود راه ندهند و خوش باشند و گاه به مقتضای فراخی حوصلهٔ خود که لازمهٔ بزرگی و کرمی است
آنرا خیال نکرده شادان باشید * قوله کیف * ای بر تقدیریکه قول هزار کس بر بدی یکی
اعتبار دانشاید پس بسیار زشت و خلاف عقل و نقل است که بد اندیشی شخصی بسخنان
بیهوده گوئی دو روئی یا دهرف حیانی که دنیا داران از ان خالی نباشند بخاطر شما هم رسد
* قوله و اگر حرف درشت آه * یعنی اگر سخن سخت بر کارم آنرا سخن نداند و لفظ از بعد لفظ
درشت در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده * قوله و آنچه مزعوم آه * یعنی چیزی که بگمان شخصی
مصلحت و خیر خواهی باشد و آنرا بطرز ناصحان بد رشتی ادا کند پس اگر از درشتی او رنجیده
شوند و تا او ترک ملاقات گوید یکبارگی معاملهٔ خوش آمد گویان بطوری رواج یابد که باز راستان را
جای سخن نماند * قوله دیگر عزیز من آه * ای دیگر اینکه عنقریب است که ملک دکن گرفته
شود لهذا مناسب که در داد و دهش سپاهیان فروتنی را کار فرما شوند * قوله و همه نوکران آه *
ای در صورتیکه همه نوکران خود را به محض بی التفاتی و یا به صرف التفات آشنا کردن محال است
پس با بیگانها یک طریق آشنائی کردن بطریق اولی محال خواهد بود پس باید که وقت التفات
التفات بعمل در آید و وقت بی التفاتی بی التفاتی بظهور رسد و حرف یا در لفظ آشنائی و

آشنائی حرف یا در لفظ نگاهها در نسخ مطبوعه زائد طبع شده * احرار * جمع حر مرد آزاد
و شریف * قوله سالار احرار آه * ای سالار شرفا که شیوهٔ سپاهگری اختیار نموده بودند
سبب دیدن تحقیر و ناقدردانی سردار ترک نوکری گفته در زمرهٔ فقرا داخل شده
اند * قوله غریب آنکه آه * ای نادر آنکه مخاطب من اهل جاهلان لائق این چنین
گفتگو باعانت عقل و فهم کامل خود ست

۲۷

* شرح نامهٔ که حالیا از بحر دریافته ابوالفضل آید *

دانستنی است که این نامه هنگامیکه شیخ از مرض صحت یافته بود مرقوم گشته * مستمند *
این لفظ مرکب از مست و مند است مست بمعنی غم و اندوه و مند بمعنی صاحب * قوله
مشتاق گرداند است * ای مشتاق ظهور خبر خوابی عاشقانه طریق هستم * قوله از کم حوصلگی
خود آه * ای از حصول مسرت بجهت ظهور صحت خود که آن اقتضای کم حوصلگی است زیرا که
وصول صحت از امر مودات و عروض رنج و الم بعلت لحوق مرض این هردو از کم حوصلگی
است چه بلند حوصلگی آنست که این هردو مرتبه مساوات داشته باشد پس می گوید که نسبت
کم حوصلگی خود موجب زیادت استفسار شما که این استفسار بعلت فرط خلوص شما است قرار
تخفیف مرض حصول خود می نویسم * قوله چون مسرت خاطر آه * ای چون از اظهار خبر
صحت خود مسرت خاطر شما منظور است از اندوه و غم خواص و عوام روزگار که بر غم قاصد
خود است و خود من سرد بازاری خود تصور نموده غم و الم برفلاحی حال خود دارد می
اندیشد * بزرگ زادهٔ قدسی نهاد * مراد از آن روح مقدس * پیر عاجز * مراد از آن
دنیا * قوله الله تعالی * ای الله ترحم بر تنگ حوصلگی من کرده از سه کار یک کار کند اول
اینکه روح مرا از تن دارد و محبت از دنیا باوجود تعلق دنیاوی رهائی عطا نماید دوم
آنکه با مرا اسرار سوم آنکه با مرادم رحمت گوشه نشینی بر وجه حسن داردت * قوله در این چند گاه
این نسبت آن راه یافته آه * ای در این وقت این نسبت آن واقف اسرار الهی

و در شکست و تزویر کنده نفس سرکش خود فرید الدین عطار بر خلاف نفس اماره در دل
من می گردد * قوله من سره * درست و نیک شود حال پوشیده او و در قهر باخدای تعالی یعنی
معامله او با خدای تعالی خوب شود * قوله هزار بار رحم و کوزه آه * یعنی هزار بار هم چو
شراب مرا گاهی در خم و گاهی در کوزه کرده اند یعنی باختلاف حالات و نزول حادثات
مرا شکسته ساخته اند و بار ها پیش من منافع و فوائد مرگ ظاهر کرده اما صحیح است که هنوز هم چو
شراب تلخ مزاج من که عبارت از محبت دنیا و مراد از مرگ است نرفته و در نسخه مطبوعه لفظ تلخ
در اول مصراع زائد طبع شده * قوله و هرگاه دل حیران آه * ای هرگاه فطرت خود را اشتیاق
دنیا یافته بجهت تکمیل نفس و وجود خود مایل بطرف ترک دنیا می نیم طبیعت متحیر خود را که
در هوا و هوس مستغرق است باین نیت خوشحال می سازم * قوله آفرینش آه * ای هرگاه
پیدایش که عمده ترین اشیا است نثار سر تو شد پس تو مانند مردمان از ان ممتنع
مشو یعنی بسبب مداخلت هوا و هوس تو از خلقت خود ممتنع مشو بلکه خلقت و پیدایش
خود را باعث تحصیل حسنات کامیاب گردان * قوله اگرچه مجملا آه * ای اگرچه بر سبیل اجمال
میدانم که از ممر عقل خود تعلقات و آلام جسمی را مانع سرزنش دوستی نفس خود
نداشته سخنان خود را منحصر در بیهودی و فلاح خلایق و صلاح نفس خود خواهند داشت لیکن
کثرت صحبت من طالب تفصیل تمام آن سخنان است و بعد لفظ جسمی لفظ را در متن نسخه
مطبوعه فرو گذاشت شده باید نوشت فقط

۲۸

* تشریح نامه که بجانب جانان تحریر یافته عاشق آه *

باید دانست که این نامه ایست متضمن اظهار شکوه و شکایت در باب نرسیدن نامجات
از طرف جانان مع ادغام شوق و نصایح تلخی آمیز * قوله عاشق معشوق مزاج آه * عاشق
خود را باعتبار برداشت ناز و بی پروائی جانان که دستور عاشقان است گفته و معشوق
خود را بلحاظ تنگ مزاجی و زود رنجی که خصلت معشوقان است قرار داده * قوله معشوق عاشق

عاشق خود آه * این اشاره بطرف یاران است که معشوق دیگران و عاشق خود است
و در متن نسخه مطبوعه قبل لفظ یار واو زاید طبع شده * قوله از عالم طبیعت آه * ای از
مقتضای طبیعت که از این پس در آزار ما مگردید آنکه هرچه طبعی است ظهور آن لابد است
پس آزار و رنج دادن بیجا نیست و مرد با طبیعت از من نخواهد تا بر ما که هر حلقی را دستور
بی دستوری برآید که ندارد بی طبیعت * مرد آه * را آئینه مرد و بر معنی بستر و از است
قوله مرد با طبیعت آه * ای این یاران که دل بر و طبیعت شما بستر آنکه قاعده ها باید تا هر شما را دمی
برساند * یار کیانید آه * ای اسمی این اسم که اسم است اشتیاق شود دولت شما این
دعوی را دیدگی گفتم * قوله یار کشادم آه * ای یار یاران را نصایح و پند بطرف دوستی آدمی
که در غایت و عروج مثلا باید تا شوم * قوله دادن ولی تلخیش آه * تلخی کاسه را
گویند برای آنکه تلخ می شود و این جا اشاره از ان دادن تلخ آورست ای او داد تا دادن تلخ که
عبارت از نصیحت است مدام * قوله و آنها خوشامد آه * یعنی و آنکس که دادن ورق شیرین
طلب کند آن پیر بیش من نیست لیکن شکر حلق تنگ را داد و وی می کند پس این نصیحت من مثل
دادن ولی تلخ است که برای رفع مرض خوبست پس بسیار مفید و خوشامد و خاطرداری همچو
شکر است که بظاهر خوش نما است و باطن هیچ فایده ندارد * قوله این صبح آه * ای وای این صبح
که بر باد شما هوش و هستی هستم ناس هست بیمار مست می شوم * قوله خم خم آه * مانده است
که دستور اهل بیان است که چون می خواهد که کثرت چیزی بیان کند آن وقت لفظی را
که مناسب آن چیز باشد مکرر می کند چون خم خم و پیاله پیاله که این عبارت از ان کثرت شراب
مملو است و این هر دو لفظ مناسبت با شراب هم دارد * قوله آن یکی آتش آه *
ای بر دل شخصی امید عهده قضا گرفته و آن دیگری ذلت عهده کوتوالی متلاشی شده
خواهش آن می کند یعنی هر کس بخیال خویش خبطی دارد * قوله نشه این دو غم * ای
ذوق وی روز و شوق امروز بس شما اگر ما بار دو ظرف از جام حریت سرگرم ساید فقط

۲۱

تشریح نامهٔ که بنام ثناء الله خان تحریر یافته ابن دهان آه *

دانستنی است که این نامهٔ شریف بعد وصول صحت خود در حالت ضعف مشعر اظهار فوائدیکه درمیان بیماری آن بود در اقلام فرمود * قوله ایزد جان بخش آه ای ایزد تعالی حکمت آن بیگر آثار موت پدید از منهیات ناداشتم و بطرف عادت او تعالی مائل شوم مرا که گمان اکثر مردم از زیستن ناگاه لایق دور کردن هستم مدت سه ماه وچند روز ماسته از مرض مثل مردو بستهٔ یازدیدن حالت زندگی آورده ملوحه بطرف دور کردن ناتوانی من و دادن قوت ایست امید که این بازگشت از عالم یعنی مرا باعث راه راست یافتن و موجب راه راست بمودن شود و لفظ گزری در زمین اسحه مطبوعه بحرف ثانی مثلثه غلط طبع شده بحرف سین مهمله باید نوشت * قوله از انجا که آه ای از انجا که بعلت غلبهٔ مرض و شدت بیماری بیهوشی و دحوالی لاحق شده مرگ من قریب الیقین بود و خاطر انقطاع اسباب و اموات دنیوی سود ودح را تحقیق بعضی امور صحت آخرت که در زمان صحت به مطالعهٔ کتب اخلاق معلوم شده بود درست وجوحی آن هزاران زحمت کشیده حالا بعلم الیقین همان بعضی امور کمال یافته ام سایران معلوم می شود که این بازگشت از عالم مرگ موجب حصول بهشت و نعم آن شود * عالم کون دنیا * قوله چون تکلف در میان نیست آه * ای چون درمیان ما و شما رسومات عرفیه مثل ارسال رسل و رسائل ملیت و ملاقات روحانی بطریق کمال است لهذا نمی خواستم کحال این ناتوانی که مرا بسبب بیماری لاحق شده شما نویسم * قوله آثار المتقدمین آه * یعنی اثر و نشان و یادگار مردمان قدیم که پای بند رسومات بودند و باید دانست که بجای لفظ اثر لفظ آثار جهت یکمالی مشابهت خواهند کور اهل مردمان قدیم آورده * قوله امتداد خواهش او آه * این جمله بدل از جملهٔ خواهد تا تبیب واقع شده یعنی خواهش او باعث این تحریر شد فقط

۳۰

تشریح نامهٔ که بنام ثناء الله خان مرقوم گشته چهاردهم آه *

این نامهٔ اینست متضمن اظهار محبت و مسرت بسبب شنیدن خبر فتح قندهار وغیره و ترغیب

در غیبت و تحریض خانخانان بطرف سمرقند و غیره در جواب نامهٔ خانخانان که مشعر مژدهٔ فتح بود
* قوله که سالهای دراز آه * ای ذات پادشاه سالهای دراز آبادی بخشیدهٔ خزانهٔ روزگار
باد و درین مصراع لفظ سال در متن نسخهٔ مطبوعه مکرر شده که از کاتب باشد * قوله سطر تحسین
واحسان در آمد * ای نامهٔ والا مشتمل اطلاع وقوع فتح قندهار سطر تحسین شاه در آمد * آمد سال *
جمع صفی بر گردد * قوله امسال سال گل * ای امسال سال دولت و فرحت است
* قوله از ان باز آه * ای از انجا که از مدت پیدایش انسان کارهای مردمان نیک
بخت خوب ترین وجود صورت اتمام یافته است پس اگر آن نیکبخت و صاحب اخلاق را
چنین فتحها رو نماید چه عجب لیکن مرا که بر گنج بی شمار مطالب عالیه قدرت یافته ام از چنین مقاصد
محقره کی خرسندی می شود و یای لفظ خرسندی در متن نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشت شده باید نوشت
با استسقا * نام مرضی است که صاحب آن هر چند آب خورد تشنگی دفع نشود * قوله می گویم
که طبعت من آه * ای می گویم که طبیعت من دریا شود اگر من که عبارت از ایهام طبع است
خوش شده این کار شگرف را چقدر شمرده باشد این فطرت عالی من با شما تنگ کی از زردی
بی اعتباری می گوید * رطل * وزن بیم من * کماب * کابی * قوله از دهان بخش آه *
این قسم خدا اگر من فتح قندهار که از سعی و کوشش شما ظهور رسیده شاد و خرم شوم شما را
بشاخه باشم زیرا که از شما ظهور کارهای کلان و عظیم متحقق است * قوله امید که عنقریب
آه * ای امید که تورانیه را از قبضهٔ ظالمان پاک و مدرسانه بلرزم گرفتن خراسان و فتح
ایران زمین قبضهٔ قندهار را شستهٔ از مایع سفر خود دانند * قوله اگر بسیار مشتاق باشند *
یعنی اگر سبب بلند حوصلگی خود در بارهٔ گرفتن خراسان وغیره بسیار مشتاق باشند تا هم از
مد مر سمر آن عاقل بوده عرائض متضمن عزم یورش خراسان بدرگاه معلی ارسال دارند
و دوستان را باظهار کارهای نیکو کامیاب گردانند * قوله دولت خان را آه * ای
دولت خان را دوست میدارم به جهت آنکه خیرخواهی و همراهی نکو شناخته ام تا که صرف

یک مرتبه پنجزاری شما کرده او را دوست میداریم و یک مرتبه بعلت فرط محبت او با شما که در
فهمیدنی است او را دوست میداریم لهذا میخواهم که وقار و بردباری درویشی باشد
و اغرور بیگانو خدمتی او تواند بهست بسازد باید دانست که دولت خان از اعیانان شاهو خیل
است اول چاکر خان اعظم خان میرزا عزیز کوکه عرش آشیانی بود چون عقل و کار آگاهی فراوان
داشت در زمانیکه خواهر میرزا عزیز کوکه بخانخانان منسوب گردید خان اعظم او را بخانخانان
سپردی می باید که گوید که اگر اراده ملند و الی و جای وخطاب پدری خواهی این مرد را عزیز و با
عزت نگهدار پس ازان دولت خان بسالهای دراز در رفاقت خانخانان کارهای نمایان و عملهای
شایان بجا می آورده او در فیروزمندی گجرات که خان ممدوح در جلدوی آن بخطاب خانخانی عزت
می یافت شریک غالب بوده و در بهم دیورش تهته و سیاق دکن خدمات پسندیده او زبان زد
خلایق است و مشهور است که در خدمت خانخانان بمنصب هزاری رسیده بود که
شاهزاده سلطان دانیال برغبت تمام او را ملازم خود داشته بمنصب دو هزاری ممتاز
فرمود و هنگامیکه شاهزاده سلطان دانیال از احمدنگر برای تهنیت فتح اسیر حضور سلطان
می آید دولت خان را ملک میرزا شاهرخ که پاسبانی آن مرزبوم بودی گذارد و آخر سی چهل
و نه از جلوس و سن هزار و نهم هجری بمرض قولنج در احمدنگر سلطانی در می پیچد و در
شجاعت و بهادری یگانه و یکتای زمانه بوده است و در بهادری و دلیری او نقول صحیحت و
غریب منقول است چنانچه یکی ازان آنکه زمانیکه شیخ ابوالفضل مدار المهام امورات و
مهمات دکن شده بدکن رسید روزی در مجلس خانخانان نشسته تعریضاً گفت که شمشیر هندی
داو کتب می نویسد ما دیده دایم دولت خان آن کنایه فهمیده شمشیر کشیده گفت که تیغ هندی
این است اگر بر سر نزند زخم باور کی خانخانان دستش گرفته بیرون آورد و بعد
ازان شیخ او را طلبیده در زر کشید و یک زنجیر فیل و خلعت داده گفت که هرگز کنایه
بخاطرم نبوده و غریب تر آنکه هنگامیکه شاهزاده دانیال از خانخانان ترحج خاطر بهم رسانید از

از آنجای خوانی یکی از رفقای او یا نیش خود اشاره کرد که وقتیکه خانخانان مانند به طوری
پهلو زن که از تیغ زبان پور که مشرف در پای بتی است پائین سیند چنانچه روزی این طور را
با خانخانان ظاهر کرد اتفاقاً خودش قائم ماند لکن دستار او از سر افتاد شاهزاده از روی تواضع
خود برخاست دست خانخانان گرفت و عذر بسیار نمود و گفت که از حالت نشه چنین اتفاق شده
دولت خان دست دراز کرده دستار شاهزاده برداشته بر سر خانخانان نهاده کمانش
در آورد * قوله بلا تقیا را آه * ای بلا تقیاد اباد که بر ورطه خود را درست نموده
غرور نگذارد و باطنیات ایام اگر باطن صلح کردن می تواند مانع یک طور آشتی که ام است
* قوله تلاشکی آه * ای تلاشکی سبب هجوم حوادثات خود در سر دار دکاشکی این عیب
در وجودی نبود و در معذر گشتی فقط

۳۱

* تشریح نامه که بخانخانان نگارش یافته الله تعالی آه *

دانستنی است که این نامه ایست متضمن نصایح و اندرز در جواب نامهٔ خانخانان که مشتمل بر
شکوه و شکایت اهل زمانه و استدعای ارسال مکاتبات بود * قوله سخت گرامت
کماد * یعنی بسیار عاکماد * قوله اگر در فرستادن نامها آه * پس شیخ در جواب نامهٔ
شکوهٔ خانخانان می نویسد که در فرستادن نامجات از طرف شما که توقف از عادت من میزاید
این توقف قصداً است بسبب آن توقف کثرت کارهای من است چنانچه نویسد دانچه
ارسال مکاتیب هر کس و ناکس می کند لهذا آنرا قصداً ترک کرده ام اما از طرف من هرگز در
لوازم خیرخواهی عامه فروگذاشت نمی شود و به طور فروگذاشت نشود زیرا که آن خیرخواهی از
لوازم حقیقت من است نه از عادات طبیعت من است که در زمان متوالی واقع می شود
* قوله چون ذو نیش سالم آه * ای چون ظاهر است که بعلت ارتحال شما خاطرم رنجیدی آن وقت
الله خاطرم را رخصت نوشتن خطوط زیاده ترمی شد ناچار اتفاق امد که در نگاه هدایت از قیام
مکاتبات از طرف شما بستی بر دو و مقالی من که بار تمام خطوط بخش نهاده است و الا می شماند و نحوی را

ظاهر شود * قوله عزیز من آه * می گوید ای عزیز من هندوستان را اما این وقت این بارت هزار
کس از بندگان پادشاهی که همراه همایون پادشاه بوده گرفتند * قوله حرف و حکایت آه *
ای سخن مردم که می گویند از انجا که غنیم فوج کثیر دارد به لشکر بسیار جنگ غنیم باید کرد گوش
انداخته کار برخلاف آن لازم است * قوله آنچه در باب دوستان آه * ای در
هر مقدمهٔ شما آنچه دوستان ظاهری شما کردن نمی توانند من آن را بجا آورده از اعمال دوستی
حقیقی خود قصد در برآمد کار و بهبودی شما دارم * قوله ایزدی دوستان * ترکیب مقلوب
ای دوستان ایزدی که معنی دوستان جوانمرد و با مروت است * قوله چند روز پیش *
ای چند روز تعالی خاطر داشتم در آنکه اندکی از داستان مردمی و جوانمردی دوستان خوبی از
عادات آنان بنویسم شود که مرهمی بر خاطر افگار شما هم و این بیت مولوی روم را که کار
کنان قضا و قدر بس یاد داده بودند سرمایهٔ تسکین شما سازد * پزشکی * طبابت * قوله لیکن
پزشکی نمودن بیمار آه * ای هرچندی خواستم که حال عداوت دوستان نگاشته شما را تسکین دهم
لیکن به مصداق قول مشهور که رأی العلیل علیل عقل مریض ناقص است پزشکی نمودن من بیمار
بر خاطر به ضعف من دشوار می آید یعنی از انجا که من خود متردد ام تسکین دادن من شما را چه مفید
خواهم شد * قوله تا آنکه گرامی نامه آه * ای در فکر تسلی شما بودم که نامهٔ شما مشعر ریح و الم آمد و دل
پریشان من دیگر شوریدگی یافت * قوله درین جنگ که محکم آه * ای درین جنگ که مضبوط بندی
خانه ایست مر انسان را که کدام کس در آزار و مصیبت نیست * قوله نه در جنگ آه *
ای نه در جنگ سر را جدا و علیحده توان نمود و نه جنگ را از سر جدا توان کرد * قوله هرچند میدانم آه *
ای هرچند میدانم که بسبب تجربه و بلند حوصلگی خود از اقتضای طبیعت که آه و فغان است باز مانده
در آسایش نرم و براحت و مسرت گذرانم لیکن نه آن مرتبه پیدا کرده ام که از دیدن
گوناگون غم یکجهتان ناتجربه کار صابر شوم و چارهٔ آن کم بهرحال تدبیر دفع غم و الم و تردد و تفکر
او شما پیش شما است از بیرون نه طلبند * قوله و آنچه از تجرد آه * ای آنچه از ترک نوکری

نوکری نوشته اند این چنان لازم فطرت بلند است لیکن درین روزها که انصاف معدوم
است و سلاطین زمان بسیار خوشامد طلب و بیهوده گویان گرم در فتنه و فساد و اگرچه دل بهادر
خدمت و تباهی خود شوند در دیک یقین است که سرکشیدن تمام آن خواهش پیر میسر شود
که

آمدن شما از انجا بطور مناسب می دانم فقط

۳۲

* شرح نامه که بجانب نادان قیصر بادیه گرد آمده *

باید دانست که این نامه در جواب نامهٔ ایست که خانخانان مملو از شکایت نوشته بود * قوله
گر دل وامی آه * یعنی اگر خود را دلگیر گردانم درین کار از تو شکایت کم دارا و لیکن صورت
تو خوب میدانی که در چه حالت شکایت خواهم کرد * قوله در پرده دری آه * ای اگر
از قول من پرده دری تو می شد ازان گناه و خطا که تو کرده حکایت و نقل کردمی * قوله هم
یک ره تری آه * یعنی اگر یک روز از رعایت صاحب دیهوشی و نادانی به بی چشم دانی
پس درین صورت مرا مناسب است که مرگ خود را تو بکامک عیب گیرم یعنی هرگز این
از من نخواهد شد بلکه بران قدر بخاموشی از من نخواهد شد * قوله ای چرخ من آه *
یعنی ای عزیز من پیرگی و آشفتگی زمانه که در حال خود دارم من یاد ان آنرا چه قوت بیان کم
و با کجا توام گفت هرچه لائق گفتن نه بهر طور شناسان نکردم در زار خود را بیرون از شما پوشیده
نداشتم * قوله هرگاه به شما آه * یعنی هرگاه با شما هم خوش آمد کیند یا هم چشم نکردانم
* قوله چون ازد تعال آه * ای چون ایزد تعالی شما را محب بسیار و چشم اندک آفریده
است ما ازان جهت همین گفتار دل آویز خود در مقدمه شما مردمان دربار آشتی کردم و بادشاه
را مهربان بر حال شما هم چنان که به ترتیب داشتم لهذا شما را واجب است که از خدمت
بادشاه آشیر * گشت * دیگی * ایرج پور * نام جائی * قوله ایرج پور بابشاهان آه *
ای چون ایرج پور که سابق از من در جاگیر شاه جهان بود و عنقریب بشما داده شده است
ازانجا که ماحصل شما با بطرف می آید لهذا مناسب آنست که تا ایام رسیدن شما بحضور شاه

ایرج پور شاهرخ مسلم باشد * قوله از انجا که خیریت آه * ای از انجا که بهبودی و خیریت شما
می خواهم راجه هر نفس را که حال ملک دکن خوب میداند بملازمت شما فرستاده سر رشته بسحی
که بیان آن شما در تعلیم تدبیر گردش ملک دکن مرا واجب بودی کوتاه گردانیدم زیرا که راجه
موصوف همه حالات و احوال مردمان آنجا بخوبی میداند از وی دریافت خواهند کرد * قوله
و شنودن دیو افسانهای بیدلان آه * این جمله بر جمله باشد که فراخی حوصله معطوف است
ای باشد که فراخی حوصله خود به شنودن قصص بیهوده نامردان و غیرهم همه کارها بخوبی
انتظام می یابد و ملک دکن به قبضه تصرف در می آید فقط

۳۳

تشریح نامه که بخانخانان تحریر یافته خاطر حقیقت آه

باید دانست که وقتیکه در ملک دکن آثار نافرمانی خانخانان از جاده اطاعت شاهی بظهور در
پیوست بنابران شیخ این نامه مضمن نصایح و اندرز ارقام نموده * قوله چون گویم که دوستان آه *
باید دانست که چونکه بالا خانخانان را اخر دوستان نوشته لهذا اینجا قول چون گویم از این
انکار می کند و می گوید که اخر دوستان چون گویم که دوستان ناپدید اند زیرا که برای دعوی آنکه
شما اخر دوستان من هستید وجود دوستان ضرور در حال آنکه دوستان مفقود اند حاصل اینکه
شیخ می فرماید که خاطر حقیقت پیرای مرا گرامی تر از نوید فتح خانخانان مطلبی نیست * قوله از انجا
که آه * ای از انجا که بطرف نیک نیتی و احوال ستوده شما نظر من می افتد تصور فتح بسیار
بسیار شادان می شوم و از ان بمشام دریافت من واقف اسرار و امورات جهان
بوی دولت و اقبال شما می آید و لفظ بلی قبل لفظ بر ده در متن نسخه مطبوعه فرو گذاشت شده آنرا
در متن باید نوشت * قوله الله تعالی آه * یعنی الله تعالی چنانچه شما را این توفیق کرامت
فرموده که در وقت شادمانی عقل و دانش خود بجای می دارند امید که هم چنان در وقت
ظهور حادثه نیز شما خوش کن خاطر خود گشته بهار بهجت که بی خزان است باشد یعنی همواره
خوش و خرم باشند * قوله چه از قانون دان آه * یعنی هرگاه از تجویز طبیب مجازی حاذق که

کی تقصیر الا مر هیچ حقیقتی ندارد و دوای تلخ شیرین معلوم می شود از حکیم حقیقی که خدا است
داروی تلخ که عبارت از درد دل حوادث است از من مرنه چگونه بکفر تصور توان کردن
داروی تلخ او را الطریق اولی عذب و شیرین باید فهمید * قوله و آنکه سازگی آه ای آنکه
فهمید از احساس سکوت و مقدمات مردمان از سر تو گویا شده م سبب آن این است که سیلتان
فراموش تن نامه مضمون را در این حال گوگو و فرموده پس مرا ناچار از این تکلم ضرور افتاد
* قوله درخواست مترصات آه * یعنی درخواست فراموش مطلوبی باخوشی شاهی برای چه
اعتقاد را اظهار خشم و ملال خود می کند و برای چه ایتقهار کی و زاری کند و چرا کسازگی اخلاص
خود گداخته مثال ناعیان اطراف که شماسای مزاج بادشاه سنجیدگی می کند * قوله دل
دو مسدار آه * یعنی دل من از بی اعتنائی و بی پروائی شما در و آمد * قوله تیر آنکه تقصیر سده
آه * ای بیزار آنکه از من تقصیره چیزی دیگر در درگاه تو نسد * قوله رست خاص آه *
ای محبت خاص شما بی اختیار مراد رگفتگو آورد و در دوربین متحیر و مستغرق دریای حیرت را کی
حال گفتگوی مخلوقات است * قوله همه شل آه * ای چون درستی و خود و عدم کارهای
عالم هر دو باختیار خدا است پس من زیاده گو مغرور در کارها هیچ اختیار ندارم یعنی محض
وجود معطل ام پس صرف تسلیم مناسب حال ما است فقط

---

* تشریح نامه که حالتا ان تحریر یافته خاطر هوش آه *

این نامه ایست که شیخ مولوی وجود عدم اظهار شوق خود و مضمین اظهار شکوه و شکایت بعاب
کم توجهی خاکاهان بسبب خود مرقوم بود * مقالات ظاهری و محاکات صوری * مراد
از ان نامه * حسن معنوی * اخلاص دلی * اقتضای لطف صوری * خوشامد و عبارت
آرائی * قوله خاطر هوشیار قرین آه * ای خاطر هوشیار من چگونه اجازت فرماید که قصه
شش خود را که در مهاجرت شما بهم می رسد در نامه که اخلاص دلی و محبت معنوی آن را
از دارا لهک مقترسات خود که عبارت از اکثار ملاقات روحانی و جزع و فزع ما کردن

در بغیار فت ظاهری است احراج بوده است املا امایم زیراکه اگر همان قصه پر غصه سوزش قرین صدق است و درین صورت راه خلاف زنانه که دوروئی کار اوست رفته باشم و اگر هرچه ظاهری کیم کذب است قطع سطراز انکه در مجمع رموز الابع الملاء اعلی که عبارت از ملایک و انبیا است عقل خود را بی عزت و بی حرمت ساخته باشم بزرگ زاده باصالت هستن خود را که مراد از ان نفس ناطقه و روح است تابع و مطیع دنیا کرده باشم پس در اظهار تپش دو قباحت صریح موجود است سامران خاطر من اجازت تحریر آن نمی دهد * قوله مهلا اگر آه * یعنی ام که اگر دل شما حسب عادت خود خواهان صحت ظاهری من شده بود و باوجود حصول فرصت مراطلب نفرموده اند ازان چه شکایت کنم لیکن بی احتیار در صبر خود مدح کسده ام که باوجود فراوانی شوق چگونه ساکت ام * قوله و اگر عیاذا بالله آه * یعنی اگر خدا نخواسته مراطلب نفرمودن شما بخلاف شق اول که عبارت از صدق محبت مذکور بالا است بوده یعنی اگر سبب طلب نفرمودن شما صدق محبت که نزد آن بغیار فت و وصال یکسان است نبایست بلکه سبب آن رنجیدگی خاطر شما باشد پس در بی فهمی خود که شمار اتا این زمان دوست حقیقی خود فهمیده بودم هم خود خود را عتاب بکنده ام و هم عتاب کرده شده دیگران و اگر مخالف قسم ثانی که تعبیر از ان بکذب مذکور بالا توان کرد بوده یعنی شما که طلب نفرموده اید اگر سبب آن صدق محبت شما که بیش آن ملاقات و مهاجرت برابر است هست پس درین صورت

در طلب نفرمودن هم شما ممدوح اید و هم من محمود ام

۳۵

* تشریف نامه که دخانخانان مرقوم گشته ساقی آه *

این نامه ایست مشعر اظهار بهجت و مسرت بسبب ورود نامه خانخانان مع ارقام دیگر حالات مردمان زمانه * قوله ساقی بیا آه * یعنی ای ساقی بیا و شراب آر زیرا که یار از رخ پرده برداشت پس این وقت شادی و بهجت است و چراغ خلوتیان بازروشن شد یعنی اینکه معشوق چهره خود که مثل آفتاب است وا نمود و مراد از یار این جا نامه خانخانان

حالها باست * قوله عیسی دمی آه * ای شخصی که دم و سخن آن مثل کلام حضرت عیسی علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام زنده کن مردگان و راحت رسان خستگان است خدا پیوسته شاد
و از بار غم بی نیاز داشت * این جا هم مقصود از بین رسیدن نامهٔ مذکور است * قوله
که نکهت بوی معنی * ای مسرت اول آنکه نامهٔ شما دلی نکهت دلی شامه مشام من رسانید
* قوله سرانجام شد آه * ای سبب نکهت دلی مذکور بهترین غذای جان آورد * قوله آزردگی
عنصری را آه * ای بیان نامه برای بادرستی مزاج من تریاکی ثابت شد * قوله سیوم مژده آه *
ای سیوم مسرت آنکه بیان نامه مژدهٔ آمدن فیروزی آورد و واران بعد توبت وقت رسی
دل خود شدم * قوله چهارم آه * ای خشنودی چهارم آنکه شما را بار خدمت دلی پادشاه
اشارت اندرانی فرمود و این خدمت جهت حصول نیک نامی و غیره در حق شما بند و وسیله
گشت * قوله جاید در زمان آه * ای چنانچه در عالم آخرت برگزیده ترین ایزد مددگار آدمی
خوبای بها بنماید که عبارت از حکمت و عقل و شجاعت و عدالت است برشمرد هم چنانچه
در بارهٔ وصول مقاصد دلی درین عالم سرا از نام و نیک مددگاری بهرچه گویم که مارند
دلبر آن می بدارند * قوله سواره خاطر آه * ای ناموارد خاطر پادشاه از آن صدمهٔ ملالت
کدورت شکست سنگ کی بسیار نبسته بود آزرده بود * قوله آن کوه عرش آه *
ای آن مدائی دگر که سابق از ین در صورت دلی عاید حال شما شده بود برشود و خاطر
پادشاه از ین غم خارجی باید * آواز * محبت آواز است * قوله پنجم زبان خود رائی *
زبرا عبادت خود رائی و به سرکشی عبط طبع شده بجای آن خود آرائی که عبارت
از مقابله و مجادله است باید نوشت یعنی پنجم آنکه زبان مقابله و بی دلوری که آن هم موافق
ضمیر شما برسیده بود سام تمام شده آمد و باطن سجده من آواز راحت شد * قوله
ای هم زبان من آه * یعنی ای یار موافق من نگویم وجه ادا اسرارم من تدبیر کاری می کنم و ظاهم
سا. خواهش جدا خلاف آن کاری کنم و خود این معنی که آنکه بای کوته اندیشان و کارهای

عجیب در جواب دیارداران و مددداتی مردم این بوم هم هست * ای * باجود مذمت
* قوله هنگام شماست بری آه * ای هنگام شماست زیراکه او خود اجتماع منه آن ومددانان
بایز دیهمان از گرد زمانه خلاص بخشید * قوله واگر گذشته یاد آید آه * ای اگر ذکر کاویت
و رنجهای گذشته درین ایام عیش و عشرت بر زبان آورده شود در همایزدی حالی واقع
شده باشد و ماسد بی دانستان کوی ضلالت بیهوده گو شوم * قوله و آنکه بهترین آه * ای
سوای هیچ مسرت های مذکور مسرت دیگر آنکه مرا پادشاه وقت از دکن طلب فرموده
بحضور خود می طلبد پس این مژده برتر از هیچگونه و رین هیچ بهجت و شادی مذکور برشمارم
و ستم نام بر هم زیرا که این دولتی است بی منتها و نعمتی است بی پایان و در متن
نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ دولتی حرف کاف عنت فروگذاشت شده باید نوشت * قوله از چگونگی
احوال آه * ای از کیفیت حال صحت شما بر سم قوله

۳۱
* شرح نامهٔ که بجانب پدر نوشته بود از چگونگی آه [illegible]

* قوله صادق خان * باید دانست که نام مذکور وله آقا طاهر وصلی تخلص میر محمد شرف هجری
برادرزاده و داماد اعتماد الدوله طهرانی است در سال اول از جلوس شاه اکبر همراهی
شاهزادگان بدولت ملازمت بهره می اندوزد و بجای مرتبه و منصب چار هزاری و علم که قبل
از ین او درین خاندان بود سرفرازی شود و باز بندست. تحقیق گری و عطای قائم صبح حرف می یابد
و سال ششم از جلوس بهم ربیع الاول سنه هزار و چهل هجری طایر روح پرفتوحش
از قفس جسم پرواز میکند * قوله دوستان قدوی آه * دوستان موصوف
قدوی صفت آن ای دوستان مخلص شما فلان و فلان چه از مقام باطن و چه از راه ظاهر
با هم تو دیکی بوده صحت و صحبت شما میخواهند

۳۲
* شرح نامهٔ که به جانب برادر قوم کشته الله داشته بود *

این نامه ایست که وقت بیماری جانانان مشتمل مواعظ و اندرز درباب تسلی و تشفی او

از تحریر یافته * قوله نامه یا شما است آه * ای نامه یادگار شما است یا ازان حیثیت که
در علم دوا است او در آمده از قبل ازان جهت که در پی خوشنودی او قصد وا دید و پسندیده
ترین نشانهای بقاء و دوام اقبال و ثروت شما آنست که دل او کلاه و عارفان را از طرف
تندرستی بدن و درستی بصیرت شما مسرور می سازند پس درین صورت باید که از بادرستی بهم
رسیده مزاج تو در نجیده باشد [illegible] مرض را [illegible] را [illegible] که عبارت
از مهر [illegible] است [illegible] حقیقی آن مرض خدای حلال آفرین را واسد
* قرانات [illegible] کتاب طب که در نسخه‌های مرکب است * قوله معالجهٔ آن را [illegible] آه * یعنی علاج آنرا
موقوف بر قرانات [illegible] بدن [illegible] روحانی طبیبان نفس ناطقه را که
عبارت از [illegible] واند [illegible] اشتباهان [illegible] آورده [illegible] کار
طریت خود مشغول شود و اول گام راه کار درستی نفس [illegible] وقایت
[illegible] خود [illegible] کردن و [illegible] کردن است یعنی حساب [illegible] کرده [illegible]
بود و بر خود واجب اول درستی نفس خویش را [illegible]

۳۰

* تشریح نامه [illegible] نگارش [illegible] مشتاق آه *

باید دانست که این نامه وقتیکه ظهور [illegible] از طرف شیخ مرقوم گشته * قوله دعا
از جانب [illegible] آه * ای [illegible] عرض من از جانب [illegible] خود کسی [illegible]
خویش نظر [illegible] مردمان نظری کند [illegible] قبول کن
* قوله اگر درین دو روز آه * ای اگر درین مدت [illegible] اکر [illegible] نفس [illegible]
خود [illegible] سال [illegible] است [illegible] بود و [illegible]
ایزد تعالی شما را [illegible] از [illegible] احوال دوستان [illegible]
* قوله [illegible] آه * [illegible] خویش * قوله [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] * قوله [illegible]

آه * ای شهوت گذار و نفس امارهٔ خود را که بس نالند از او تو رحم آید * قوله
آرزوی آه * ای دریائی که برای زخم جدائی از اثر یک آرزو زهر در داست * قوله گشت رنج
احمقی آه * ای حماقت قهر و غضب خدا است و رنج کوری به نسبت رنج حماقت مهربانی خدا
است * قوله استاد رنجی آه * ای مصیبت و تکالیف رنجی است که او در تم بر مصیبت زده
آورد یعنی آخر آن براحت مبدل می شود و احمقی رنجی است که تا آخر بماند که انتها فقط

* تشریح نامهٔ [illegible] *

این نامه در باب اظهار شوق و شکایت در مقدمهٔ عدم ارسال رسل و رسائل از قلم یافته
* قوله با دل بس پاینده آه * ای با دل خود که مشتاق ملاقات شما است بس پاینده تابع
طبیعت که اقتضای آن بی صبری است شد می خواست که محبت دلی و معنوی را گذاشته
اظهار محبت ظاهری و صوری کند باری شکر خدا که این آرزوی مسرکانه بظهور پیانده * قوله
این آهنگ باطن آه * ای این بیان تمام خاطر و شوق دل من به جهت سر کردن و آمدن شد
بزرگ در مرتبه و کوچک در مزاج اند نیست بلکه آدی برکشش خاطر من برای امید رسیدن
رسل و رسائل شما است که سابق از این می فرستادید اگر به این معنی از یک بی وفائی
باشی بسیار دور است اما در میان دنیاداران رسمی است پسندیده * قوله از بی سامانی زبان
بیداری آه * ای به جهت بی سامانی زبان بیداری بالحال و زبان واستقبال نظر در روزهای
گذشته و آینده نظر انداختن ضرور نیست زیرا که اگر از اتفاق به نسبت سابق زبان زبان
خواب و بیداری حال بدانند درست باید نمود * قوله از اسباب هوس رهائی آه *
ای از مکر و تکلف اسباب دنیاوی که مغرور کن آدمی است احتراز لازم دانسته پاس
فراخی حوصلهٔ خود که پیش آن دنیا و هرچه در آن است هیچ است باید داشت فقط

* تشریح نامهٔ که بنام خانخانان ارقام یافته در تعزیت آمده *

این نامه در وقت بیماری خانخانان در باب عیادت و تعزیه مرقوم گشته [illegible]

حاذاں ۰ قولہ آں پاپردۂ راہ مردہ ملک معنی * ای آں آشنای ملک معنی و بہ آگاہ از حقیقت راہ ملک معنی * قولہ امشب ار سواد آہ * ای وقت ملاقات امشب از رنگ وطرز پیشانی شما گرانی حسم و رنجیدگی باطن شما معلوم شدہ بود ہرچند میدانستم کہ آں گرانی و غیرہ مانند یک پرہیز جسمانی و تعلقی از دریافت بود درستی تعالی تا ایں زمان دور شدہ باشد اما * احتیاطاً لمراسیم الظاہریۃ * ای جہت ادای مراسم ظاہری کہ عبارت از بیمار پرسی است نوشتن ایں دو کلمہ ایداد ہ خود خوشاداں کی شما گردیدم فقط

۱۲

* شرح نامہ کہ بجاناں بار تحریر یافتہ اللہ تعالی آہ *

ایں نامہ است متضمن استدعای ارسال نامجات وقتی کہ جاناں بسبب رنجش خاطر خود خط وکتابت موقوف بودہ بود تحریر یافتہ * قولہ از بی ملاحظہ کہای بر کار * ای اللہ تعالی از ظلم و ستم معشوقانہ شمار اگاہ باد و نامطلوب طبع خود وشورش افزای عاشقاں گردید و بیان سخن مطبوع از لطف زباں حرف بی دوگذاشت شدہ باد نوشت ۰ مدرت مدحت * متصل سبک بخت وصاحب اقبال * قولہ اسقاط کامل آہ ۰۰ ای احتیاط کامل و بی پروائی بسیار کہ مراد نوشتن خطوط شما بود مطلوب طبعیت من کہ ناموارہ متقضی ارقام خطوط شما بود شدہ مراد خواہش بیہودہ خطوط نویسی سرگرم ساختہ * قولہ بخود استعداد آہ ۰ شیخ بہ سبب خود میناہ می گوید کہ ارانجا کہ شخصی بی استعداد و بالیاقت راد ماں کوتہ و دست بریدہ و پای شکستہ باید پس خود را می گوید کہ بیہودہ بخروش و با خموشی ہم آغوش باش فقط

۱۳

* شرح نامہ کہ بجاناں مرقوم گشتہ اللہ تعالی آہ *

واضح است کہ ایں نامہ وقتی تحریر یافتہ کہ جاناں بطرف دکن ہمراہ شاہزادہ بود و از شاہزادہ وغیرہ آزردہ شدہ ارادۂ معاودت و آمدن دار السلطنت داشت پس شیخ ایں خط جہت تالیف و سازگاری او می نویسد * قولہ حرف دوستی سپری گردد ۰ ای امریکہ مظہر دوستی است از طرف من بیاں نگردد * قولہ ای عزیز آہ * شیخ از یں جا آغاز اظہار

مهملات دوستی می‌کند و می‌گوید که آدمی زاد از گمان فاسد خود و بست بیهوده گوئی و
و بدعا لایعنی سخن سازان ناکاره دیفرهم و بعلت دیدن بدکاری عامهٔ خلایق و شنودن داستانهای
رومانیکان که به جهت عدم امتیاز مردمان با یک سبب یک اخری خود به یکان شباهت پیدا کرده‌ام
به تخیلات هیچ که مراد از این کبر و غرور و دنیاوی و بازمانی از حکم آقایان است فرو می‌شود
پس مناسب که درین وقت تامل و تفکر کنم حقیقت خمول و خواری حال سابق خود که من
از ملازمت پادشاه بودم و حزن و حسرت زمانه حال خود که بعلت ندیموی مدیکان شاه حاصل
نموده‌ام دریافته اگر بهیره‌ور گردیدن از تخیلات مذکوره باشد بسیار بهتر پس اگر این امور را ملحوظ
ساخته از عزم جدید درگذرد مناسب است که درگروهٔ که ترتیب جای فرد کش شما واقع است
توقف نمودن سرمایهٔ دولت خود شمرده * قوله خود از تیرگی آه * ای من خود از تیره
شدن حال مردمان زمانه آنقدر رنج دارم که قلم به تحریر آن یاوری تواند کرد باوجود آنکه صرف
خیال گرد آوری و خبرگیری عاجز و محتاج باری تعالی بعهدهٔ وزارت بر دوش دارم
به نیت درستی امور عاجزان تعلق بدنیا اختیار کرده‌ام و نه هم چو دیگران بهوا و حرص در زمره
دنیاداران در آمده‌ام * قوله اگرچه میدانم آه * ای اگرچه میدانم که هرقدر که زمانه انقلابات
و تغیرات و کارهای عجیب در پیش دارد نمی‌دانم با این همه به تکلف و به زور حرف می‌سرایم
و سخن مصلحت آمیزی گویم زیرا که شمار او را اندیشه ناه که عبارت از همان تخیلات مذکوره
است می‌بینم و حرف واو در نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ اگر فرو گذاشت شده باید نوشت * قوله
بهرحال اگر زمانه آه * ای بهرطور اگر زمانه از گزند خود امان دهد و موافقت کند بدون تکلیف
سفر و مشقت تلاش از فکر و تلاش اول نشان مقصود دیده‌ام پس باین لحظی تواند شد که
تو دیو سرزنش و ملامت نفس اماره خود از جانب خدا یافته به رشاد راه امور که کردن آن
فرض و ضرور را بست مثل امورات حسبه داشته‌ایم دگر نشاید و می‌زیبد که مطالعه و
ادراک داستانهای اخیار الغلوم نه مقتضای سعادت ذاتی من چاره گری نفس بد اندیش من

نمی فرماید و حاصلا مطلب زبان خود را از بیهوده گوئی و دل را از نقش دیده نگاه داری که شاید
کار من خصلت این راه پر خطر دیدنی بخیریت و عافیت سپری و طی گردد * قوله از مهمات
دنیوی آه * ای از انجام مهمات دنیوی حسب منشاء من فرامین که بیان مضامین در رسائل
نوشته می شود اکنون بیهوده خموشی می کنم * قوله همه مردم آه * ای همه مردم را یک طور خیال
کردن و با نفس خود طور حصر پیش آمدن و خیوت خود دیدن مناسب و لایق نیست فقط

شرح نامهٔ دولت خان بر دریافته نامهٔ دوستی آه *

باید دانست که این نامه ایست متضمن امور آنکه از آن رفع شکایت خان صاحب گردد
در جواب نامهٔ شکایت آمیز خان موصوف * قوله نامهٔ دوستی و حرف یگانگی *
درین قول به نسخهٔ مطبوعه لفظ یگانگی بجای بیگانگی غلط طبع شده چنانچه برین معنی قوله
طبیعت خام آه دلیلی است روشن که الحال یعنی بظاهر نامهٔ دوستی و در باطن
حرف بیگانگی شماتت افزای من شد * شکوه گذاری روزگار * و قلمونی و نیرنگی
روزگار * قوله طبیعت خام سرشتی من آه * هر دو لفظ طبیعت و خام را سوالی اضافت
ای طبیعت خام سرشتی من باید خواندن یعنی می گوید که خط شما موجب مسرت من شد و لیکن
طبیعت خام سرشتی من که سطر دیرین حقوق صحت و رسائی ذهن و فهم و دیگر اوصاف شما
آرزو داد دست بر داشت به مطالعهٔ آن غم زده گشت * قوله خطهای مردم آه * ای شما در خط
خود نوشته بودید که مردمان لوح را نه طلبیده ام حالانکه خطهای مردم که نوشته اند کیا بطلب جانانان
رده ایم حاضر است * قوله آنچه در باب تعبیر جاگیر آه * ای آنچه در باب تعبیر جاگیر
فرمایند به آستقلال و پشت و ائی شمارده بودند لم به برکرده اند موجود است * سرباری *
مر ذیل سرکاری باراند که بر بار بزرگ نهند * قوله و توقف بیجا بودن آه * ای توقف
بیجا بودن شما در میان راه خصوصا در زمان بود سرباری است بر بارهای بزرگ دیگر یعنی
احوالهای بیجایی است بر نیرنگهای روزگار دیگر * قوله هرگاه با دوستی وصل شما آه * ای هرگاه باوصف

بودن مثل شما بود میان فوج آنجا چنان درنگی و خللی در رسیدن فوج و جیره بردار و نماید
پس ما از کدام شخص برنجیم و گله از کی کنیم * قوله و توقع کم آزاری آه * ای توقع کم
آزاری از مردمان زمانه در سر من نیست تا که از دیدن اندک خلاف طبع خود از آنها رنجیده
شوم اما اگر هزار یک این خلاف طبع که از مردمان زمانه می بینم اگر از شما می بینم با وجود اینکه یقین
می دانم که این رنج و خلاف طبع که به نسبت من ظاهر شده مقتضا و تقدیر الهی است
و شما را اصلاً دران دخل نیست تاهم از شما آزرده و رنجیده می شوم و درین اضطرار ناشی
خود درنیاید و تسکین کافی نمی شوم و بس نمی آیم * قوله و آن دعوی های پیشین آه *
باید دانست که جا نمانان اکثر وقت تجرد و انزوا گوشه نشینی شیخ را برای
مداخلت در امورات خود تحریص و ترغیب می نمود و شیخ عذر عجز و بی سلیقگی خود در
امورات دنیا در پیش آورده دخل نمی کرد و انکار بسیار ظاهر می نمود پس شیخ باین قول
این معنی را بجا نمانان یاد می دهند و می نویسند که از شما چشم داشت آنست که به مقتضای
عادت قدیم خود بی مشورت من معامله نکنند و کاری بعمل نیارند * قوله آن چنان که
نگاشته اند آه * ای آنچه بدون اجازت من تغیر جاگیر و غیره کرده نگاشته اند در مقابله آن
بشما چه ملامت باید کرد * قوله و آنکه در ابرای ذمه آه * ای آنکه ابرای ذمه خود به مقدمه
وقوع هرج و مرج در فوج کشی بطرف [illegible] وجوه معقول نوشته اید فی الحقیقت سخن همان
است که نوشته اید لیکن ازین ابرای شما چه سود زیرا که فعل شما با قول شما موافقتی ندارد
* پیوسته برهان پور * متصل برهان پور * قوله بموجب طلب ایشان آه * ای کسان
شکر شاهی موجب طلب شما بطرف شکر شمار رفتند چنانچه نوشته شما که سابق ازین نزد من فرستاده
اند حاضر است و تفصیل مردم را علیحده نوشته فرستاده اید و در آن نوشته اید که همه درین
خدمت شریک من بودند والا از من تنها چه آید و چه خیزد * شاه گده * نام مقامیست * آزردگی *
سختی * بر دارد * آمد و شد خلق بسیار * قوله چون در شاه گده آه * ای چون شما

نوشته آید که چون در شاه گذه نوح را توقف بسیار شد و سهم مدیدن کمی نوح شوخی و سختی
پیش گرفت ناچار همه نوح را از شاه گذه طلبیده خود آهسته آهسته جانب احمد نگر روانه
شدم و در اثنای راه رود او و مردم نوح پس در میان آمد سبب موجود شدن این مردم چون
خزانه همراه داشتم خواستم که همین مردم پیش روم در رفیع حمله نمایم چون امر پادشاه در باب
ممانعت جنگ و سر نوشته شما و ان باب لی در پی رسید از آن عزیمت باز آمدم و خاطر مقید
شاهزاده را که خواهش توقف در جنگ داشت مقدم داشتم و نتیجه ممانعت شاه و شما و ثمره
خوشنودی شاهزاده که رود او آنست که آوازه تیره و انتشار لشکر در میان آمد و مردم نوح را
دو راهی و برهای شکرف و بسیار روی داد و بجای ثمر ثمر در بعض نسخه مطبوعه طبع شده ظاهرا غلط است
بلکه باید نوشت * خالصات * جمع خالصه خاصه و ساختیه از خری و در اصطلاح به معنی زمین و املاک
مخصوص و مملوک حاکم شود * قوله آنکه نوشته اند که خالصات شاهزاده آه * ای آنکه نوشته اند
که خالصات شاهزاده غاید نویسانیدم هیچ از آن معلوم نمی شد پس مناسب آنست
که او را اطلاع از آن دهد که آن چیزها در خالصه شاهزاده هست یا نیست و بعد از آن که بودن
آن چیزها از خالصه ثابت شود در اسباب با من مشورتی هم باید نمود * قوله تعمیر کردنی آه *
ای تعمیر کردنی و لائق تبدیل بسیار چیزها اند الا در وقت مناسب و ارداه تهمدگی خواهد شد
* احدی * از قسم سپاهی است که در خانه خود نشسته تنخواه و روزینه از طرف پادشاه
می خورد و وقت مهم و ضرورت طور سه اول و مفصل و غیره هر جا که می روند بدون حصول
مقصود از آنجا حرکت نمی کنند و بر می گردند * قوله عجیب تر آنکه آه * ای عجیب تر آنکه ما
نوشته اند که در حقیقت فرستادن احدی بطرف شهر جهت آوردن پیلداران و غیره ها ده دار
خارج معلوم شد که برای آوردن اسیران زندان فرستاده اند پس اگر جهت گرفتن و آوردن
اسیران این فکر بوده خود چه لایق بود * قوله اگر جهت احمد نگر است * ای اگر گرفتن
اسیران جهت گشایش احمد نگر است سابق بهتر و مناسب بود حالا که از آن فراغت

حاصل شده کہ سبب بیع چرا * قوله راست بهر دلخواه آه * انطور طعن می گوید که درست
بهر دلخواه شما سرانجام خواهد یافت ورای همین کار جاگیرخواه پادشاه موجود است
زودتر درین جا آید و این کار حقیقت راکه برای آن رفته اند از پیش برد * قوله واگر من
باشم آه * یعنی اگر بجای شما من درانجا باشم خود بوقوف من بالایق شایستگی سامان آنجا
هم توان نمود والاخواجه ابوالحسن که چنین است شایستگی سامان آنجا می تواند نمود * قوله
آنکه تا رسیدن رایات ظفر اثر آه * ای آنکه تا رسیدن پادشاه درین جا امر عالی و پروانه
مسلم داشت عهده های مفوضه و پروانه مسلم داشت علامات مقرره را از مردمان فرستاده اند
من ممنون شدم زیراکه همه عهده داران بالفعل مترددو متفکر بودند حالا نوعی خاطرجمعی آنها
بظهور رسید * قوله آنچه درباب بازکشیدن فقره چند آه * ای آنچه بطور عادت قدیم
خود درباب ارقام فقره چند متضمن نصائح و مواعظ دوستانه نوشته اند ازانجا که این معنی یاد
از خلاف قدیم وعادت مستقیم شما داده طبیعت من فربهی وخوشی یافت ای برادر حالا نمود
از دوستی گذشته ایم و بسبب پیری وضعف نزدیک با امیدی و یاس سیر و گاگشت می شود
مثل مشهور است پیر خود در باده شفاعت کرا خواهد کرد بالفعل همگی تگاپو و فکر در نفع خود
می رود برای اینکه باری اگر درین آشوب وقت گاه گیتی از نیکو بازرگان باشم غنیمت است
* دلاویز سخنان * ترکیب مقلوب ای سخنان دلآویز * وآنکه درباب استحکام
مواد آه * دانستنی است که درمیان خانخانان وشیخ ناچاقی وشکرنجی بود خانخانان در خط
خود سخنان دلآویز در باده صفائی ورفع آن کدورت تحریر فرمود پس شیخ در جواب آن
می نویسد که هرگاه خوبائی استحکام محبت در خیال شما باشد وآن محولی شود ازان چه بهتر خصوصا
با مثل منی که چنین دوخوان است * قوله خاصه که جرحشه آه * یعنی خصوصا بالفعل
که عتاب شاهی که بر من بود از میان برافتاد درینوقت طریق اولی صفائی طرفین
مناسب است * قوله دیر ترک آه * کاف درین زاید است چون در فرا ترک

دا نرک کہ صورت درین درا نز مقصود است * قولہ درمیان کہ ۰ یعنی میان کہ

* قولہ حالا مردمان دو دلہ اند آہ ۰ ای مردمان نوح مرد داند و مرادوکان دار یعنی اہل

طمع حالی کہ لعنت مردوکان دار * قولہ درین مدت کہ این جا بودہ ام آہ * ای

درین مدت از دست شاہ ہر قدر کہ فہمیدگی حاصل کردہ ام آنرا گویم و رخصت شوم و

در صورت رخصت من تغییر و تبدل حسب دلخواہ شما می شود و مردم بار رم شما پراگندہ

خواہند شد و باعث بیہودی و بزبی سرگرمی و محنت خواہد بود * قولہ بہا بہا ہم بحال آہ *

ای چون بہا بہار قرار بحال خود بود پراگندگی مردم و ضائع شدن رعایا کہ در نگاہ نوشتہ اند

دروغ بود اشتم و بعد تحقیق بہ ثبوت رسد کہ رفتن مردم از ہمین تغییر شوم شما درمیان آمدہ بود

۰ قولہ و آنکہ لطف خواجہ آہ * ای آنکہ لطف خواجہ پسر کاردہ شما امر عالی صادر شدہ بود

از اینجا کہ لشکر تا دل یکی از این خواجہ و بدر او بر بادی شکر یکہ بر دمین است متصور بود لہذا

فرستادن او تجویز کردم * قولہ اکنون آہ * ای بالفعل تا آمدن شاہزادہ وغیرہ با تا

آنکہ من خود ملاقات شما بودہ باشم طرف رخصت شوم دربین جا خواجہ مذکور ہمہ مراتب

دل نشین مردمان کند فقط

۰ تشریح نامہ کہ بہ جانجانان مرحوم گشتہ ایرد توانا زدہ *

* قولہ خیرخواہ حقیقی * این جا مراد از ان شیخ * قولہ گرانی حلم آہ ۰ ای انتظار بسیار

دارم در آنکہ ہمراہان شما و خاطر شما چگونہ است * قولہ کم وقتی باشد آہ * ای اکثر اوقات

یاد شما می کند بود آن وقت کم است کہ دریاد شما نمی گذرد فقط

۰ تشریح نامہ کہ بنام اعظم خان کوکلتاش نگارش یافتہ اللہ آ دہ

این نامہ است متضمن معذرت در باب عدم ارسال رسل و رسائل و منطوی بر نصایح و

مواعظ و تحریص خان مذکور بطرف توجہ انتظام کحراب وغیرہ * و خاست ۰ بدی * یکتال ۰ بتامہ

* مترنوس * خوش حال و فارغ البال و مست * متدمات سنن الاحزیہ * مقدمات

واسرار واقفی * قوله سلسلهٔ محبت گسسته دارند آه * ای از آنجا که شما ارسال رسل
ورسائل نمی کنید ازین جهت مرا خوش نمی آید که ابتداء بس این راه ارسال مکاتبات را
روان سازم که مبادا این ارقام بس از فساد زمانه و زمانیان محمول و منسوب بر اغراض
دنیوی می شود و بیرون دیگر عدم نوشتن مکاتبات ابتداء آنکه چون من بعنایت ایزدی آهنگ
آن دارم که در مسالک پاک بندان رسوم روزگار که با دل آلوده از بغض و عداوت زبان
برنگار از اظهار دوستی و محبت دارند مشترک باشم * قوله باوجود آن نسبت *
ای همان نسبت ملازمت یک سرکار * مترکمان رسم وعادت * مقیدان رسم وعادت
دنیاوی * حکم عالی * حکم بادشاهی * عمدهٔ مقصود * مراد ازان این صفائی و محبت
طرفین * قوله خاطر خود را از مقدمات وحشت آمیز آه * ای خاطر خود را از غمازی و سعایت
خوشامدگویان رنجیده ساخته در فرمان برداری احکام بادشاهی که در باب وقوع مصالحه
وموافقت میان ما و شما و غیره صادر است سعی بیکو نمایند * قوله نصائح ظل الهی و مواعظ آه *
ای نصائح بادشاهی را بوسیلهٔ دل عالی حوصله و دیدهٔ دوربین خود مطالعه فرموده شکر ایزدی
بجا آرند تا مشیران و مصاحبان تنگدل و تنگ ظرف شما که دیدهٔ ایشان خیره آغاز تلخی
و رنج ظاهری بیفکند در حال و خراب شوند * قوله که در خلوات و جلوات آه * ای
هر قدر مهربانیهای شاهی که پوشیده و ظاهر است شما معلوم می شد اگر گویم مصراع کو مخاطب
که باورم دارد * و در متن نسخهٔ مطبوع این مصراع که جزای اگر واقع شده با عبارت شرط ملحق
شده متصله باید نوشت * قوله که بمدارج ادا شود * ای بتدریج و آهستگی ادا شود و ظاهرا
کاف درین غلط طبع شده * قوله که بعد از مشورت خیراندیشان آه * ازین قول احتراز
می کند از مقاصد پوچ و نادرست که واهیان و بدامان بدخواه مردمی کنند یعنی مقاصد شایسته را
از احمدآباد عرض نمائید که انشاء الله بوجه احسن صورت انجام خواهد یافت * قوله دوم
آنکه از ملازمان آه * درین قول لفظ یکی بعد لفظ آنکه در متن نسخهٔ مطبوع فروگذاشت شده

شده عمر در باید نوشت ای دوم آنکه یکی از ملازمان را که راستی و پیشبینی و بردباری و
نیکوکاری او یقین داشته باشد بحوالی تدبیر و حسن سلیقهٔ خود یا او آنچنان قرار دهد که
امرش را بی آمرزش خوشامد که همان خوشامد خوش کنندهٔ دلهاست شمار ساینده باشد
زیرا که درین وقت بازار خوش آمد رواج دارد و متاع راست گفتاری بسیار کاسد
و ناروا است و صاحب دولتان و امیران را از کثرت امور و زیادی و سستی
همت خوشی قدرت تلاش و جستجوی راست گویان درست کردار نیست * قوله
وچه بهتر آه * ای کدام مفسده و فساد است که از اجتماع و هجوم خوشامدگویان ظاهر نمی
شود یعنی همه فسادها دران موجود است * قوله ای عزیز آه * یعنی ای عزیز می‌گویم که امید
دوستی از من داشته باشد که خواهش من آنست که دشمنی که حرف تزویر و خیال باطل
خود از طرف من در دل در آید آنرا از دل خود برآورده دور ساخته خاطر خود را خوش
و شاد ساز فقط

تشریح نامهٔ که باعظم خان کوکلتاش تحریر یافته والا رتبه آه *

این نامه ایست مختص اظهار حال خود و حقیقت در بارهٔ عنایت پادشاه و خیرخواهی خود
نسبت اعظم خان و مملو بر نصایح و مواعظ در جواب نامهٔ خان مذکور مشعر معذرت در باب
بی اعتنائی و بی پروائی خود که نسبت شیخ ظهور داشت نوشته بود * قوله که در خیرخواهی آه *
باید دانست که از طرف اعظم خان نسبت شیخ مجلس بالالزام و اموراتیکه خلاف دوستی
بود سرزد شده بود و بعد از آن اعظم خان برکردهٔ خود پشیمان شده و عتابات معذرت
کرده بود پس شیخ بجواب آن درین خط می‌نویسند که باید دانست که چنانچه در هنگام
بی توجهی شما گرانی نداشت درین حال مهربانی و خلوص شما هیچ خرسندی ندارم چرا که عادت
است من که از مزاج و حقیقت هر دو شما در باب نیکو واقف هستم لطف سود و زیان خود
نیست * قوله با امثال آه * یعنی اگر وهم نیست من سود و زیان خود دیدی البته دران

باعظم دان

صورت در امثال این چنین امور خفیه کردم و شادی بودمی * قوله خود را درین دولت اند
ترین که خدمات آه * درین قول بعد لفظ را حرف کاف درمتن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت و بعد لفظ
ترین کاف غلط طبع شده حک باید کرد * ذبی * به تشدید یا منسوب بطرف دیبار او دان
ذهبی تر او دان و بیاوی * قوله جمال آرائی این طائفه آه * ای اظهار خوبی و اوصاف
اولیای دولت پادشاه نمایم * قوله خدیو جهان را متغیر گرداند * ای مزاج پادشاه را از عدل
و انصاف گردانیده بطرف ظلم و ستم مائل گردانند * قوله لیکن چون درین کار آه * ای اگرچه
پادشاه ما را احتیاج خیرخواهی ما مردمان نیست لیکن چون درین اخبار و اطلاع حال ملازمان
شاهی آرایش و تغییر و تبدیل از طرف خود می کنم و هرچه می گویم گویا آن ودیعت و امانت
نهاده دوست خداست بنا بر آن امید هست که این کار روز دنیا بکار آید * قوله که ساده
لوحان مستور اند آه * ای جاهلان و بی علمان صاحب طبع و آمادگی علم دارندگان را مراتب
چهارگانهٔ اخلاص که عبارت از خالص کردن دوستی و بی ریا کردن عبادت و بی ریا داشتن
دین و ساده کردن دل از اغراض دنیاوی است بر تفاوت آمادگی طبائع و سادگی مزاج ها
رسانده کامیاب دنیوی و اخروی گرداند کسی را بصحبت خود و کسی را به نصیحت خود
* قوله تا موجب نقص آه * ای تا موجب حکم خردمندان من هم آرزومند طبیب چاره گر مانم
* قوله خلاص خود را در بهانه که * ای کسانیکه خلاص خود را در مکر و فریب که در حقیقت
هلاکی است می اندیشند آنها را مثل شیر ... راه راست یابنده گردانم * قوله حیران
مطمئن آه * ای حیران در صنائع و بدائع الهی و مطمئن و خاطر جمع از طرف هوا و حرص
و خواهشهای نفسانی * قوله چنین باشد آه * ای هرگاه شب و روز در اصلاح حال
خیرخواهان پادشاه و غیرهم سرگرم باشم * قوله هرگاه امروز در دولت آه * ای هرگاه
بالفعل در دولت پادشاهی مثل شما کو خدمات پسندیده و غیره و قدر صمیمهٔ رشد و کاردانی از
همه ملازمان شاهی سابق شده اید در نظر من باشد درین صورت بی شائبهٔ دروغ و تکلف

درکاف شما ارکرده بر من کرده اول که بالا مذکور شده اند و در پی حصول آن رای و خیرخواهی آنها
در درگاه شاهی سرگرم باشم پس ظاهر اند عبارت مثل شما حرف کاف توصیفی و بعد
لفظ عنایت واو عاطفه در بعض نسخ مطبوعه سهو شده باید نوشت * زکوة * حصه از مال که در راه خدا
صرف کنند و آن که در پیه در چهل روپیه است و به همین حساب از مال کم زکوة باید بر آورد
و در مالیکه کمتر از چهل روپیه باشد زکوة فرض نمی شود * قوله این شیوه را آه * ای این شیوه
چرا نه بینی و خیرخواهی خود را که در حق ملازمان و چاکران شاهی است زکوة عنایت و شفقت
بادشاه خود میدانم * مهانکی * نامه مقدور دوانگان * تممات * جمع تتمه تمام و کامل
کنده * قوله هرگاه صدمتی آه * ای هرگاه کاری مخالف شما لاحق گردد که من و حاضر و درست
* قوله ای صدری آه * باید دانست که رسم و دستور اهل زمانه این است که اگر کسی را
برای کاری مخالف سند باید او لا عذر و معذرتی بدین طور که اینجا که این وقت کسی بر دمش
سماعت و من هم بداشت خود سر انجام این کار کردن نمی توانم لهذا شما برای آن کار تکلیف
مند هم می کنند پس شیخ قبول بکرد و نیست که بر خلاف رسم زمان آنحضرت بی تکلف
بکار رستن رود تا انجام آن از کمال و انجام خدمت بادشاهی دانسته نامقدور خود در روا
کردن آن اهتمام نمایم * صحت کار * قوله من که همان طور آه * ظاهرا واو در قول
همان نسخه مطبوعه زاید طبع شده که باید بود ای من که بالفعل هنوز بطور سابق هم چنان که در
ایام عنایات مخدوم باد خود بحصول علم برای دارو بیماری نفس خود طالب گارم و شخصی طبیب
برای خواهم همچنان دارو دی چند هم دارم * قوله هرگاه او رین بی عرض دادم * بعد عبارت
هرگاه خط مراد در بعض نسخ مطبوعه فرو گذاشت شده باید نوشت یعنی هرگاه او مرا این دارو
بی عرض داد امید که او شفا یابد * قوله عنایت الهی آه * ای عنایت و فضل الهی بر
در بیماری خود مضطرب ام و به در حصول دارو دی چند خود دست و پا ش آرا هستم * قوله بی
تواضعات رسمی آه * تواضعی است که رسم زمانه این است که اگر کسی با کسی ارادهٔ اظهار

مطلبی می کند اولا نظر بر تمهید تمنای خسروانه کار خود بیان می کند و بعد ازان ابراد آن می کند پس
شیخ قول مرقوم ارقام می فرماید که این اظهار تمنای وچاپلوسی که اظهار تملق رسم زمانیان است بارقام
بعضی از مقدمات مشغول می شوم * قوله نامهٔ شکوه را آه * ای چون قرة العین نامهٔ شما
متضمن شکوه در باب عدم ظهور توجه والتفات شاهی بعرض اقدس رسانیدند ازانکه حضرت
دران هنگام برحال شما بسیار مهربان بودند از شکایت شما در تعجب شدند * داغ خشکی *
علل دماغ * قوله نسبت می کرد * بعد نسبت لفظ شما در متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت
* قوله چه فتح حام وچه فتح چوبه که وچه گردبار ساختن توپ * این بیان خدمات لائقه است
* قوله به گویم چگونه حضرت آه * ای بچه طور گویم و بیان کنم که در تقریر نمی گنجد هرقدر که حضرت
ظهور خدمات مذکوره بالفعل مشتاق شما گشته اند * قوله والدهٔ مقدس و نیز زند ان عزیز *
ای والدهٔ مقدسه و فرزندان عزیز خود * خور * آفتاب * قوله شرف خور * ای
در نوزدهم فروردین که روز شرف آفتاب است * قوله چون شما زشت می آیند آه *
ای در درگاه پادشاه از طرف شما عرض کردیم که چون اراده ملازمت وارد برای اینکه
خاطر یکبارگی ازان علو وجمع باشد به ضبط جزائر رفته باشد سبب روانگی بطرف جزائر
همین است * قوله کشنداس رسید آه * کاف درین قول برای مفاجات است
که معنی ناگهان است ای در حالات مذکوره ناگاه کشنداس رسید و آن خطرا که
در باب عدم قبول عهدهٔ مهر متضمن شکایت پادشاه بمن نوشته بودید بدست شاه داد
* قوله بیشتر ازین آه * ای پادشاه بر زبان مبارک خود آوردند که پیشتر ازین مظفرخان و
غیره بر همین خدمت که اعظم خان است مقرر بودند و کار مهر هم می کردند بعد معزولی آنها وقت
تقرر شما ان خدمت بنام شما موافق دستور کار مهر نیز بشما داده شد پس اگر کار مهر لائق
گله بودی بایستی هریک نیز از آنها دران وقت گله کردی * ناشی * پیدا شونده * قوله
اگرچه آنجا آه * ای اگرچه دران وقت گلهٔ آنها هم مشتمل بر نیکه از شما ناخوش شده باشد دادام

داده ام نمی بود بلکه حسب منقول مهر کار این خدمت مفوض می شود مهر کردن در جای مخصوص تابع
آن است * قوله اگر خان اعظم آه * یعنی پادشاه پس از گفتگوی بسیار فرمودند که اگر
خان اعظم در کچهری آنجا موجود باشد و متوجه کار مهر شود این خدمت لائق مرتبهٔ اوست لیکن
اندکی مدتی که شما درین که عهدهٔ مهر تنها بشما مفوض شده و سابق ازین کار مهر همراه خدمت مفوضهٔ
شما بود در خاطر پادشاه گران آمده * قوله و آنچه بفقرهٔ الحین مذکور آه * باید دانست که
اعظم خان خلی مفصل واقعات و فتوحات که در جنگ جزایر رو داده بود نوشته موافق
دستور همراه نظیر به فتح بحضرت شاه فرستاده بود پس شیخ می نویسد که آن نوشته
مصدق حال شاهنشاهی که در ظهور فتح بعد وقوع محاربات بود و مصدق آنچه بتفصیل درگاه
سابق این بحضرت پادشاه عرض کرده بود بعد از آن این است که چون اعظم خان اراده
ملازمت داشت برای اینکه یکبارگی خاطر از ان حدود جمع شود به ضبط جزائر زیاد گشت
* قوله گوینده را آه * ای گوینده خواه مرد و صبح باشد خواه شریف سترامت ورذالت
او در اعتبار کرده گوش برکن او باید داشت که کی او نیک است باید * قوله او را دیدن
ناگاه م خم و غصه آه * بعد لفظ غصه لفظی را در متن نسخه مطبوعه فروگذاشت اینده باید نوشت
ای ورا انقلابات و جنگ و جدال سابق الذکر خم و دلیر را که اگر بر تعلی و ساویست برانگیخته
خود و دیگ لحظه در مزاج خود هم راه نباید داد * قوله و آن سر به شته حسابست آه *
ای ورشته جاه خود حقیقت هجر و تا بعد از خود نگاهداشتن است و سبب رشته جاه و مرتبه
پای ارادهٔ خود مبیرون به نهادن * قوله و آن دو بست کر پاسبان آه * ای جاه خود را
خالص بیت دوست گریدن وطمع و حرص را دران از نظر دانستن اخلاص است * خیاط *
درزی * مساس * معیار * تمثیل * مثل آوردن * اهلیه * قوله و آن چوبی باشد که گاو
آهن را دران نصب کنند و زمین را شیار کنند * قوله اگر چه بجهاد در نامهای پاسبان آه *
یعنی اگر چه بجهاد در نامهای قدیم تقسیم بر سه قسم کرده اند اما قسم ثالث چونکه لایق اعتبار

نیست بنا بر این سخن در ان مبهم و بالفعل سخنی چند از قسم اول می نویسم و مخاطب خود
را که خاطر او را آزار داده داننده خود است و آن داننده این است که بزعم فاسد خود
می داند که حسب حرجوانی و عقل من قدر و منزلت بدرگاه خداوند من نیست برهی می بخشم
* قوله در سود و این زیان سند آه ظاهرا این قول در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آن
در این سود از زیان سند باید نوشت ای آنانکه در قسم اول منصف و صاحب تمیز اند اگر در این
سود از زیان سند می شوند تا هم آزرده خاطر نمی شوند زیرا که بتجربه میدانند که در سوداگری سود و زیان
هر دو متصور است * قوله الحمد لله که در راستی آه ای الحمد لله که شما از گروه بی تمیزان
و نامنصفان نیستید بلکه در راستی اخلاص شما همه کس متفق اند * گروه ثانی مراد از ان
صاحبان اخلاص * قوله شکوه آه * بعد لفظ شکوه لفظ شما در متن نسخه مطبوعه سهوا شده
باید نوشت یعنی پس شکوه شما از قلیج خان حسب حال نباشد * قوله با جمیعها آه ای بتمام
آن علامات مذکوره * قوله نام میرزا راجه آه * یعنی چگونه شما را بسد که پس نام
میرزا راجه که او هم در حسب شما هیچ قدری ندارد بر زبان خود برده او را در مقابل خود
آرید * قوله آری این بهار رنگ آمیزی آه * یعنی آری این شکوه و شکایت شما از کم ظرفیان نتیجه
قوت غضبی است هرگز از مثل شما بزرگواری نمی زیبد که غضب را در مزاج شما این قدر دخل باشد
* قوله و اگر اعراض از رهگذر آه * ای اگر سبب اعراض و انکار شما از خدمات مفوضه
طعن و طنز مردمان مذکورین می توانند در زمان سابق هم اعراض می توانند بهمین وجه پس چرا
سابق از خدمات اعراض نکردید * قوله و خلاصه همان سخن است آه * ای هرچه اصل و
سبب این اعراض و شکایت شما بادشاه تجویز فرموده اند در حقیقت همان است و آن
این است که چند مدعاسان و مفسدان و کمیرگان در مصاحبت و ملازمت شما جمع شده
باعث آن شده اند که از شما چنین ناقدردانی و نافرمانی و شکوه و شکایت در مقابل اظهار
شکر الطاف و عنایات بی پایان شاهی سر زد * قوله چه مردم بجای چه مردم آه * یعنی مردم

مردم معامله جای مردم شریف در عهده امتیاز می شوند اگر از روی رنجش گله کنند و را بجا گله کنند که
آن جای گله است نه جای گله تقریر خدمت نهر است چه بهر تحریر نقشی پیش نیست * قوله هر که از
غیر کفوی خود سخن گوید آه * یعنی هر که از غیر کفوی خود شکایتی گوید او در اکفوی خود ساخته در
آرا ارجوری گوشه زیرا که در صورت تعرض آن غیر کفو حسب رذالت و کمینگی او سخنان
ناملایم ازو بر سست آنکس ظهور خواهد پیوست * قوله ما و زوال پیشیان آه * ای
چه است که ما و زوال پیشینیان مثل دارا و سکندر و غیرهما که در تاریخ ماثمای باستان
دیده ایم عبرت بخش شما است * از تمسید معنوی * بهبودی و مرفه آخر ب * بزرگی ظاهری *
امارت و توانگری * قوله قسم دوم آه * ای در قسم دوم خود از جانب آزرده
بودن کفر است پس چه جای شکوه است دران و لفظ صاحب که مثل لفظ شکوه در متن
نسخه مطبوعه طبع شده غلط است کاتب باید بود * قوله او از تراوانی آه * ای صاحب
اخلاص دیگر چیز مشغول نمی شود بلکه خود بصدق خود را در آن زواجی اخلاص خود که
عبادت از عدم ظهور اتمام در مقابل اخلاص است میداند * قوله مرا از دیک
نقص است آه * ای هرچند مرا نقصان است که شما از گروه مخلصان هستید لیکن از انجا که
بشریت و از روی امورات و هجوم مصاحبان بداست اگر با این اسباب قصد شکوه
و اعراض وغیره شود دور نیست * قوله زانده و ماند آه * یعنی چاره خویش بعد علم بر
چاره اندوه خود نداشت در اندوه دیگری ماند و آن ابست که چرا ای نادان و فکر از دیگری چاره
اندوه خود بپرسیدم و خود شامل و خود آنرا ندانستیم و معلوم نکردم یا آنکه نسبت استفسار
چاره اندوه خود از دیگری آن کس را احمق می توان گفت و احمق همیشه در اندوه می ماند
* قوله دیر چون درد علل اشا آه * ای دیر چون نداند که علل امه چه خیر و چه شر و چه نیک و
چه بد خدا تعالی است هرگز غم و غصه و شکوه و شکایت بخاطر او راه ماند درین صورت آنقدر
خورسند بهاد است او اوند که محتاج بامنع وغیره نشود * قوله دستی دو بیت آه * ای دنیا

دوست می باشد * قوله اندیشه ها آه * ای اگرچه این خیراندیشی که اندیشهٔ بدذاتان نکرده و
ناجان خود بازی نموده راستی ها گوید ظاهر شود که کجاست آن گوش که بشنود چه از هجوم بدذاتان
نزد اهل دنیا آن خیراندیشش نزدیک اهل دنیا بار نمی یابد خصوصا که درینولا اهل دنیا را بسبب
هجوم مشاغل دنیاوی میان خیراندیشش و بداندیشش تمیز کمتر مست اند و با این همه اهل
دنیا هوس آمد و دستانم گشته اند * قوله قند ر تلخی دارد * یعنی اندکی تلخی دارد * قوله
خرمی و خوشحالی آه * ای بعد آمدن شما درین جا هیچ کدورت و غبار در دل آینه منزل
شاه نخواهد ماند خرمی و خوشحالی و خرمی شما دیگر نخواهد بود * و قادر دوشس * قوله اگرچه ظاهر
چنانست آه * ای اگرچه از آثار و علامات ظاهر چنان است که تا حال بعزم آستانه بوسی شاه
متوجه شده باشند با این همه اگر خاطر دوش شما اشتیاق دریافت حقیقت در بار داشته
باشد دیگر سخنان گفته آید که بهر دو جهان بکار آید فقط

۴۷

* تشریح نامهٔ که باعظم خان کوکلتاش مرقوم گشته معاوضه آه *

باید دانست که این نامه ایست متضمن اطلاع رسید نامهٔ اعظم خان مع اظهار معذرت در ارسال
خط و کتابت * قوله تو که از سود و زیان خود گذشته آه * یعنی از انجا که تو بسبب غلبهٔ توجه
بسوی خیرخواهی آقای خود و خیریت و عافیت خود از سود و زیان خود دست بردار شده
پس سبب چندین خوشحالی چیست خصوصا که مثل این ملفوظ که از ان خوشحالی حاصل
گشته بذریعهٔ خطهای زمانی سلیمان مذکور که خبر احتمال کذب و دروغ هم وارد باشد پس
درین صورت ها هرگز محل خوشحالی تواند بود * تماشائیان شهرنشین * دنیاداران * قوله چرا
چنین نباشد * یعنی البته باعث ظهور مصادقت خرسندی باشد و این جزای قوله چون امریست
فطری * قوله بر ان نهاده اند * یعنی بر مصادقت و فاعل نهاده اند کارکنان قضا و قدر است
* قوله بر دوش دوستداران آه * درین قول بر متن نسخهٔ مطبوعه بعد لفظ دوش عبارت
انداخته با دوستان حرف گذاشت شده باید نوشت ای هرکه طیلسان بدنامی و ناخوشی دوستان

دوستان را در دین انداخته یاد دوستان و دشمنان از خط و کتابت موقوف بوده زیست
می کنم و خود را و دوستان خود را در ان تسلی می بخشم که ارسال رسل و رسائل که در اصل از
حمائل دوستان حقیقی بوده است چونکه حالا در گروه ساقیان رواج تمام دارد و این رسم
شرکت ما بیا چه چوم ملکه بالفعل عدم ارسال رسل و رسائل آنان در دوستی شده را سبب د
این جمله مع معطوف خود مستدا است * قوله پس باشه آه * ای باطایفه که عرف محبت
کرین ایشان باشم چه گنجایش داشته باشد که بیاید و پیام که سابق الاسم ساقیان شده است
پیش آمده باشم حیران * دشمن خود یعنی عجب حیرانی خود [illegible]

* تشریح نامه که درین خان کوکه قحر دریافته است آه *

نادر خان ممدوح مسماة بیمه خان آنکه عرش آشیانی است تا آنکه در یامی زین ریاگو پدر کرامی
حفاظت بیرون خانه شهزاده طفل بی از وو پدر خان موصوف تو ا حه مقصود شهزادی است و زین خانه
اول در سلک ملازمان عرش آشیانی منسلک شده به منصب دو هزاری و با بصدی
اختصاص و عزت می یابد و در سال هشتم از جلوس عرش آشیانی خان مذکور الله علیه و
تا دست ز میدار ان کوهستان شمالی رخصت می یابد و سال چهل و کم به منصب پنج هزاری
سرفرازی حاصل می کند و تشنه هزار و دوم هجری طایر روحش آشیانه کرد و پس پس
بر قرار می ماند و خان مذکور مردی شجاع و صاحب در دل عاقل و نامدار حصله بوده از پست قطوه
باید دانست که این خط وقتی نوشته باشد که زین خان کوکه او بشاهی خان محروم و بشیخ زیده کیشی
جهت تدارک تاریکیان حادث گران که طرف گجرات پیشه عامه تحاری در تحیه بود بدو داده
جنگ کشته شده بود * قوله اطهار * اظهار و اشکار یعنی هشیاری اظهار داد و تقطیع استیصا
گوشانی * تمام خلق لعنت داده نواحی گجرات * قوله تاریکی * لفظ تاریک ساده یایی نسبت یا ام
حواند حالا لفظ تاریکی نام احوال دو تا بکمان کرمالاید که ریشو ند منسوب الطرفیت دی * جوالح لایق
این دولت عظمی آه * ای چه لایق وسایت که پادشاه بیگانه مسند بس خود توجه فرما پیشوای

اینکه اگر این مهم باهتمام بادشاه ساخته شود امر حقیر بظهور رسیده باشد واگر خدا نخواسته
شکستی مردی کار آید بسیار بد کرده باشند و ننگ و شرم این بسیار باشد * قوله زینهار
در امثال این امور کنکاش آه * ای هرگز در کارهای محاربات و معارک که زهره بهادران
دران می لرزد صلاح و مشورت با مردمان کم حوصله نباید نمود واگر اتفاقاً فرو رفتن
با آنها باید کرد بس عمل بران باید نمود و صرف سخنان آنها باید شنید * قوله آنچه من شما را
فهمیده ام آه * این قول جهت تنبیه زین خان بطرف اهتمام جنگ نوشته ای آنچه من
نظر خود ان شما از حاذقت شجاعت و دانست شما در یافته ام * قوله اکنون آن که حکم شده
است آه * درین قول بمتن نسخهٔ مطبوعه بعد اکنون لفظ آن ظاهراً زاید است و بعد لفظ
شما بجای می فرمودی فرماید غلط طبع شده * قاسم خان و آصف خان * نام منصبداران گرات
* خاف * نام شهریست از خراسان دپای ست اسپت دران * قوله چنین باشد * درین قول
در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ چنین لفظ این فرو گذاشته شده باید نوشت ای سابق ازین در فرمان
مرقوم شده بود که اگر محمد خانی را اینجا خواهند بسنود مرغوب باشد لیکن آنزمان وقت کفایت
مکر دکه این معنی بنویسم که بخاطرم میرسد که اگر مثل خواجه راستی همراه باشد بهتر است
* نشان صورت * دنیا * قوله همه اوقات آه * لفظ اوقات در متن نسخهٔ مطبوعه غلط
طبع شده بجای آن لفظ صرف باید نوشت ای اوقات گرامی را همه صرف سرانجام امورات
دنیاوی نباید کرد بلکه حصه از اوقات برای راحت تن مثل تنعم و سیر و تفرج خود باید بخشید
و بخشی از اوقات جهت آسایش جان مثل خواب واستراحت باید داد * قوله و در
ابچه نفس ناطقه را آه * ای برخی از اوقات را در انچه بدرستی نفس ناطقه مثل تهذیب اخلاق
وغیره بکار آید اشتغال باید نمود * قوله تایکی طلب منافع آه * ای قوت شهوت را خدای
برای این آفریده که ازان تحصیل منافع مثل خوردن وغیره باید و قوت غضب را جهت
دفع مضرت ها مثل احتراز از آتش و دیگر بلیات پیدا ساخته و ازین هر دو بقای جسم است

است * قوله اکنون آدمی آه * یعنی اکنون آدمی علت منحصر بدو یا و الی شهوت و صحت
را حاصل زندگانی شمرده در عیش و لذت فرو میرود و در هر دو اعتدال را نگاه می دارد
* قوله قدری کار باید کرد * ای تدبیری دوا و علاج بیماری های مذکور باید کرد * قوله مرآت عیب
تو و آه * ای مشاهدهٔ عیب دیگران دریافت باید کرد که آن عیب در تو هست یا نیست
* قوله خوش می گفته آه * بعد لفظ خوش لفظ آمد در متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت * مُعَرِّد *
جنگ جوی و بدخو * قوله دیگر را مرد ره آه * ای دیگر آنکه به اصل مایه دنیا است که جاسوسیان
اساس درراست گو یافت اند * قوله از هم جدا شده باشد آه * یعنی از هم دیگر جدا شده
باشد * تقاریر * جمع تقریر * مهم تر * عظیم تر * قوله وقتی باین آه * ای وقتی
برای عدالت معین و مقرر باید نمود * قوله فرصت تلافی آه * ای تدارک و تلافی که دیگر وقت
وقت از اندازه دوست شود * قوله از درد دلهای شکسته آه * ای از دل دردمندان
و بیماران است دعا باید خواست * محرومان جمال * عارفان باده نوش * محرومان جلال *
دردمندان و عارفان که از خود در میآیند و هر وقت در جوش و حلال می مانند فقط

* تشریح نامهٔ که برتن جان گوکه ارقام یافته مفاوضه آه *

باید دانست که این نامه و جواب شاه است که زین خان بعد از فتح منتهی مقدمت و حیله در
بارهٔ توقف خود بطرف گجرات که در اینجا جنگ رو داده بود ارسال نموده بود * قوله
افسون جراحت افزای آه * افزای در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن زدای باید نوشت
* قوله بحر بساحت آه * این قول صفت ستمبد است * قوله نام کمد آه * بعد لفظ کمد لفظ لایق
که جرات در متن نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشت شده بایست * قوله الحق اگر مکاتبه نمود آه *
یعنی اگرچه ظاهر خط شما از روی اشتمال حرف فتح فرح دهنده داست لیکن من که
باریک بین و تأمل اندیش هستم در حق من آن فرح درد یافت توقف شما به مقام جنگ گاه که
از طرز خط شما مفهوم است در داست و این در درامد آمد در میان جد اری اگر مکم

نگیم بابرم لیکن بسبب بلندی حوصلهٔ شما که باعث ترک مسرت ظاهری و اظهار و در باطن است و از بستی حوصلهٔ مصاحب شما که باعث ترک درد و اظهار مسرت است خاطر خود را هم از اظهار مسرت و هم از اظهار درد و مرد داشته سخن دیگر می گویم و بجای اینان که در متن نسخهٔ مطبوعه طیرشد داناباز که معنی آوردن است نوشتن مناسب و انسب است * قوله سخن تمام است آه * ای اگرچه در باب آمدن شما گفتگوی بسیار در اینجا نوشته شده لیکن سخن مترد همان است که در فرمان قبلی مذکور است * قوله فی الواقع اگر چی مانده * این قول بیان سخن مذکور است یعنی اگر فی الواقع در جنگ گاه کاری مانده باشد تا عرصهٔ یکی از این دو ساعت که در انجا هستید توقف فرمودن لایق است * سرمراه * سرانجام دهندهٔ کار * موعد * زمان وعده * قوله فرمان بوعد بیست روز * یعنی در فرمان شما مهلت بیست روز در آمدن جایز داشته شده فقط

* تشریح نامهٔ که بزین خان کوکه تحریر یافته سیوم آمان آمد *

* قوله جشن وزن همایون * یعنی جشن وزن جسم مبارک پادشاه باید دانست که در هر سال یکبار جسم مبارک پادشاه را مقابل نقره و زر و وزن می کنند پس هر قدر که زر و نقره هم وزن بدن مبارک می شود آن را بفقرا و غربا خیرات می کنند و آن روز جشن عظیم می نمایند * قوله صد مسرت بخش * قبل لفظ صد حرف قاف و الف در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشته شده باید نوشت تا لفظ قاصد خواندن در آید * قوله اما چون دیرگاه است آه * ای چون مدتی شده که اظهار شوق و محبت دستور و رسم منافقان و دورویان که صرف اظهار اشتیاق بر زبان دارند و دل آنها ازین معنی بی بهره است شده بنابران خود را قصد دور و بعید از اظهار شوق و محبت باز داشتم * قوله جواب بدر یافت صحیح آه * ای دریافت شوق را جواب بدریافت صحیح شما موجود فقط

* تشریح نامهٔ که بزین خان کوکه تحریر یافته صحت آمد *

باید دانست که این نامه ایست متضمن اظهار عدم ورود ارسال خطوط در جواب نامهٔ کرمن خان مزلوی بر اظهار اشتیاق خود واسدعای تحریر احوال در بار دیگر نوشته بود * قوله لیکن می خواهد آه * یعنی سبب عدم پرسش صوری من اینست که نمی خواهم که محبت حقیقی و دوستی صاف خود را به محبت دوستان که در باطن محبت ندارند و بظاهر اظهار دوستی می کنند شریک گردانیده مشارکت این مردمان بی حقیقت سازم * قوله اگر معامله ناپدید جنب وان است آه * یعنی اگر جواب دهی دوستی و دشمنی وغیره نزد خدای تعالی است پس آنجا امورات ظاهری را حقیقی و دخلی نیست هرچه هست اعتبار امور معنوی را است و اگر بلحاظ ظهور دوستی خود دوستی من ارسال رسایل و رسائل از طرفین منظور خاطر و در بین ایشان است احتیاج این هم نیست زیرا که شکر خدا که جوهر شناسی و امتحان بیک طبعی و نیکو خلقی شما در ایام بیگانگی آن چنان به ظهور آمده که گاهی احسان از دوستان پدید نخواهد آمد و بیرون از شکر که چرا تدبیتی من سر نظور تر باشد که و ظاهرداری نیست بلکه حقیقی دارد و خلال آن در حوصلهٔ تنگ جهان می گنجد * قوله فرمان خرد آه * ای فرمان خرد که در باب عدم اظهار ظاهرداری است * پزشکی دارو و دوا کردن * قوله جسمانی طبابت ندارد * ای علاج جسم ندارم تا آن وسیله از کیفیت مزاج شما استفسار رود لیکن از علاج معنوی که عبارت از خیرخواهی باشد است بهره دارم او داده اند فقط

۵۲

* تشریح نامهٔ که نزد من خان کوکه تحریر یافته مسکه آه *

دانستنی است که این نامه هم در باب معذرت ارسال خطوط ارقام یافته * قوله داگر بی نامه آه * یعنی اگر بی نامه شوق دل خود نه نویسم اگرچه در آخرت از هیچ آدمی شرمندگی نخواهم کشید زیرا که مثل اظهار خود در حقیقت هم شوق دل داشتم که آنرا اظهار کردم اما از شأن دینوی جهت آنکه معاملهٔ آن بر خلاف حقیقت است و آدم را با آدمی و دوست را به بیگانه نسبت دارد مرا هم احتمال خجالتی هست پس باین نظر در ارقام شوق دل

اگر ترا اذیت می نمایم • قوله آنکه متاع رسائی آه • یعنی از آنجا که دریافت حقیقت
هرکس شمار العاقل است لهذا کسی را احتیاج اظهار و بیس خود نیست اما از آنجا که
امتحان کنهای من در هوم شد به نام کنندگان نامی چند هستند از دون نامی من بخاطرم جائی و گذری
دارد پس اگر بخوف و ترس آنان این قدر که در معذرت ارقام نامجات شمائی نویسم
نه نویسم آن کم امیدان بدگمان خواهد شد نا مراتب مارقام این قدر پرداخته فقط

۵۳ تشریح نامهٔ که درین حال که تحریر یافته گرامی نامه آید

واضح است که این نامه جواب نامه ایست که زین خان در باب طالب نصایح وغیره نوشته بود
• قوله نایست وقت استعلام رفته آه • ای آنچه شما درخواست تحریر اندرز و موعظه که مناسب
وقت تواند بود از من کرده بودید حال آنست که برای نصیحت کردن شرط اول خود را
مهذب ساختن و هنوز خود را مهذب نه ساخته ام زیرا که حقیقت شروط نصیحت کردن در دو چیز
منحصر است یکی دانستن نیک و بد و دیگر کار بستن یعنی یکی آموختن و دیگر عمل کردن بر آن و
حال آنست که نفس اماره من در میان تحصیل علم نیک و بدی اقدامی کرد اما در اکردار نیک می پندارد
و بجهت خطای خود میداند که چنانچه دانای دقایق نیک و بد است عامل کارهای شایسته هم هست
پس بسبب عدم تیسر شروط نصیحت نصیحت کردن نمی توانم • قوله این شرط • ای شرط
علم و عمل • قوله گرمن بود رهنی آه • یعنی اگر علم و عمل هر دو بودی من رنجیده را که در
سفر آخرت مستعجل ام حالت اینکه خاطر دوستان آزرده شود کی روا اندیشه می گذرد که از
دوستان حقیقی حق را باز دارم زیرا که این حق پوشی کار دنیا داران امت و حق آنست که
آن کس که از گفتن حق ناخوش شود لایق دوستی نیست • قوله نه آنست • ای سبب نوشتن
نه آنست • قوله نیاز آن خیر مشرب آه • ای بدریافت و امکان شد پسندیده آمد • قوله
و آنکه قاسم خان آه • باید دانست که قاسم خان مرد سرکش و متمرد بوده است پس لهذا الشیخ
می نویسد که شما از بلند حوصلگی خود دشمن به دست آورده اید گویا انداز ه و مقدار نیک نهادی خود را

را در همه ثابت کرده اند * قوله کهان جوی پایه آه یعنی بجهت موافقت کردن اشما قاسم خان
گمان چون شما کمر او دپایه قیس رسیده آرین کرتهم و انهمد جو دانستر مرا که هر چه شما او در نامه
بوده ام هم چنان بر آمده * قوله مرد آنست که ما لا کم را جو یداری کیه آه یعنی مرد آنست
که مخالف طبع خود را جریداری وگوارا کند چنانچه شما از قاسم خان مخالف طبع خود را برداشت
کردید * و در چون دن ملاقه سر کردن * قوله وگراس پیسر شود آه * یعنی اگر جریداری
امر مخالف طبع که مرتبه اعلی دارد میسر شود از کسی مشهور شدن و نامردمان زمانه به کشاده
پیشانی در خوردن کیه که این امر بدانی است لسان الغیب * خواجه حافظ را می گویند زیرا که او
احوال غیب می گفت پس باین لحاظ لسان غیب او را می گویند * قوله همه همت بلیدی آه
یعنی همت ما دیگر در سرانجام این دو سابق قول مرا آسایش دو گیتی آه * عمل کند هرگز حکم
ای مقصودی گردیدن او گر دو مشیرا مراد و مقصود خود رسیده باشم * قوله گراس روشن
آه * یعنی روشن پسندیده مرکب میتواند از میان قطع نا دوستان و مدارا با
دشمنان مراد است * قوله در باب مقیمت ابدو یه آه * یعنی در باب فرستادن خواجه
شمس الدین بدرگاه پادشاه سابق ازین نوشته بودم * قوله اگرچه صحبت امثال آه * یعنی اگرچه
صحبت این چنین بداستانان دو ویا پیشهر هر کس بعنایت معتبر است اما از انجا که اولیای
دولت را همیشه نظر برکار آگاه دولی نعمت خود می باشد در کار دعرض حق واپس لهذا اما سنت
که عرض خود موقوف داشته خواجه مذکور را بدرگاه والا رسید

* شرح نامه که ... طم آه ...

دانستنی است که این نامه شیخ وقت فوت پدر خود دلا تعزیت نوشته شرح معرفی مرا ... خود تحریر
نموده * عالم گشنده پدر در رشته معقول * عالم منطق و حکمت و غیرها معقول * علم
حدیث و فقه و غیرها * عاکس * تاب برد شده * جمع مجری یا * فروع و اصول *
علم فقه و علم اصول * قوله عالم معقول آه * یعنی واقف علم معقول و علم منقول دکه دان علم

ردوع و اصول • قوله غمزده دم عمگسار آه • ای خود غمزده است و هم گسار شما است
• ناسور • جراحتی است که به نشود • عجائز • جمع عجوزه زن پیر • ذه البصر والبصیره •
گم کنندهٔ بینائی و زیرکی • قوله چون مغلوب قوت بشری آه • ای چون بسبب
ظهور کثرت گریه و زاری و بیقراری معلوم شد که مغلوب قوت بشری ام ازین جهت
بدریافت حقیقت پیدایش که اول آن فنا و آخر آن بقا است و به آهنگ نازش رضا و
تسلیم متید نیامده مانند پیرزنان نابینا و نادانان بی صبری وغم مشغول ام • قوله چون از مستان
صلح کل یار رضا و تسلیم آه • ای چون از عاقلان یار رضا و یار تسلیم می گویانم یعنی اهل را به تسلیم و رضا
ترغیب می دهم بس بملاحظهٔ قول مشهور خود فضیحت دیگران را نصیحت ما خود آمدیم و ندامت
خاطر و خجالت باطن من کلمه الحق بالنفس در میان می نهد و نفس مرا از جزع افزائی باز داشته
در تسلی خاطر مجروح شما است • مراتع • جمع مرتع چراگاه • تلبیس • در آمیختن و
این جا مراد ازان آمیزش که حاصل مصدر است • عوانان • جمع عون که بمعنی مددگار
است ظاهرا این جمع در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن نظر پارسیان جمع عون عونان
باید نوشت و این جا مراد از عونان گریه و زاری است که مددگاران جزع اند • قوله و اگر
طبیعت بشری را آه • یعنی اگر طبیعت بشری با وجود چنین غم و الم تغیری از حالت اصلی خود
ناشد با خلقت حیوان که اصلا او را از مرگ خویشان اندوهی بلکه اثری ازان در دنی نماید مشابه
گردد * قوله خود را به تابش اندوه آه • ای آمیزش کثرت اندوه بدست گریه و زاری که
معاونان بی صبری و بی قراری اند نهند زیرا که آن بی صبری در آئین دین آزار ده
مردگان است • صبر • آن مقابلهٔ نفس با حرص و شهوت است تا مباشرت
لذات تا حد و قبیح از و بظهور برسد • قوله خاطر جمع نبوده اند • ای خاطر جمع
بوده • نشنگ انسابی • لفظ انساب را بیای مجهول باید خواند و مراد از تشنگ
انساب نسبت • قوله و از طیلسان سیاهی آه • واو قبل از لفظ طیلسان و کاف

کاف بعد بگوییم و در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده کاف باید بود ای چادر بدنامی که بر دوشش
من افتاده است از فقدان دوستان خود بگویم بلکه امکان بدنامی آن یک نهادن را هم سبب
فراقی و بی‌کسی که نامش هست محروم از دوستان گردانیده است یعنی بجهت فراقت من
تمام بی دوست شده‌اند * قوله دفتر عذر آورده آه * ای کنار مرا بعد دور دارد و کنار در
صدر تحسین گرامی شد * قوله در چنین اوقات * ای در اوقات نزول حادثه * قوله
که اثری از من آه * ای اثری از واعظ در خموستان باطن پیدا نیست مترجم * بارنامه
* قوله به نقب خانه درون آه * ای بحرانی باطن خود مطلع شده برای درستی آن واسن ناصح
بدست آورده شود تا عوض نفس بند راه شده از بار ناصحان روزگار ما خوش نگردانید
* سنگ لاخ * جای کثرت سنگ * گلدسته خلوت * مهربانی * این جمله صفت اولا لجیر
است * اعظمی اشرفی * و این هر دو لفظ های مبالغه است یعنی بسیار بزرگ و ابدال مراد
نصیحت است * عزیز * نادر * برادری صوری * قرابت برادری * اخوت معنوی *
برادری حقیقی که از آن مراد اتفاق مزاجی است * فضائل ذاتی * فضائل خداداد * شمائل
کسبی * خصائل و عادات که به محنت و مشقت حاصل کرده شود * قوله این سخنها آه *
این قول جواب قوله از اینکه قدر دان آه هست * قوله بی مهر لب و چشم و جان آه *
و درین قول در متن نسخهٔ مطبوعه چشم غلط طبع شده بجای آن چشم باید نوشت ای بی مهر لب و
بر چشم و بر جان نهاده را این بی خاموش را بار در گفتگو آورد * سبحی مبرای * ترکیب
مقلوب معنی مبرای عاریتی * قوله اگر جرعه از جداشناسی آه * ای بر تقدیریکه سکوت
و دوام دیگر مردمان در بین جهان و صرف وقت بادرم ازین جهان واجب و لازم بودی
در آن صورت هم اگر اندکی از جداشناسی و معامله فهمی بهره بودی جز بخانه سپرده نفس
می بود * قوله منزلی است جان سپردنی * و درین قول لفظ جان در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع
شده صرف منزلی است سپردنی که معنی منزل رفتنی است باید نوشت * قوله در جنس معامله

صبر انار نیست آه ای درصورتیکه در معاملهٔ مرگ صبر را که بوئی از اندوه میدارد بجهت آنکه سبب وجود صبر اندوه داشت دخل نیست یعنی بی اندوه وحزن هم جایز نیست جزع چگونه جایز خواهد شد * نسخ فرسودهٔ روزگار * مراد ازان این حاشیه مولانا روم * روزنام الحوادث * روز قیامت * دلها بخشیده آه ای بیدلان و بیجانان را که مراد ازان بی صبران است دلها بخشیده یعنی تسلی بخشیده * اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ * تحقیق ما ملک خدا هستیم و ما سوی او رجوع کرده ایم فقط

* تشریح نامهٔ که بعیضی ارقام یا فته معاوضه آه *

* تریاق * معجونی است مشهور دافع زهر که فارسی آن پازهر است * مسمومات * زهر داده شدگان * برماند * نام جائی * قوله آبله پای سر منزل آه * شیخ در حق خود می نویسد که در حادثهٔ والدهٔ مغفوره خسته بسر منزل صبر که سابق ازین امان صبر بجهت شمول اندوه زشتی داشت و درین زمانه بسبب کم شدن کارهای نیک ممدوح بیگوان شده است رسید * رضا * خوشنودی که بعد از صدور حدوث مکاره وغیره حاصل شود * تسلیم * تسلیم آنست که در اوامر ونواهی الهی و اوضاع نوی اگرچه موافق طبع نباشد و در وقوع نوائب و مصائب دیوی که خلاف طبع آدمی می باشد آزاری وکراهیتی بدل رو نه نماید و دران رغبت تمام تن در دهد لهذا شیخ می نویسد که از بلندی حوصله بمرتبهٔ رضا که بپست تسلیم ادنی مرتبه دارد راضی نمی شوم و مرتبهٔ تسلیم را که اعلی مرتبه دارد ولایق شکرگزاری خود میدانم * مراد کلت * عادت کردن در چیزی * سامری * نام مردیست که به حکمت گوساله از طلا ساخته کرده بود و ایعبادت او خواند * قوله وآنچه مرقوم شده بود آه * دانستنی است که فیضی در باب بیان کثرت اندوه خود بطور حیرت وتعجب نوشته بود که هرچند جزع و فزع میدانم که بالاتفاق زشت است باز اینهمه علم اینمعنی در بی صبری من فائده نمی بخشد پس شیخ جواب آن در ایراد تمثیل مینویسد و میگوید که ای

کرای برادر هراز بار روشس بچش طعام سطر در آمده ناچند بن مشق علم وشا بده اگر بچش قیام
سامم و کمال کوشش دران لکار رود هرگز این آرزوی عمل صورت نه بندد پس باید
دانست که اصل همه کارآنست که قوت علم مفید عمل نیست و تا کسی بدو جهد فراوان برباد
یا حقیقت در مباشرت اعمال حسنه می کند او را اعمال حسنه بهم می رسد الله تعالی چنانچه شمارا
علم عطا فرموده عمل هم کرامت فرماید در متن نسخهٔ مطبوعه بجای درع و بجای حسنه حسنه غلط
طبع شده درست باید بود ٭ قوله هم آغوش تفویض ٭ ای هم آغوش رضا و تسلیم
٭ قوله والعاقبة بالخیر ٭ ای انجام شما مقرون باد فقط

٭ تشریح نامهٔ که بعضی ارقام یافته الله تعالی آه ٭

باید دانست که این نامه در جواب نامه است که شیخ عیسی بعد فوت والدهٔ خود شیخ
او اسمعیل در تربیت نوشته بود ٭ قوله با اسیری طبیعت آه ٭ ای بسبب اسیر شدن
صیاد در دام طبیعت که مقتضای آن طبیعت گریه و بی قراری است ٭ نقل جدا آگاه دار دو حرف با
با الف در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن صرف به باید نوشت ٭ قوله طبیعت مرهم خورده آه ٭
یعنی تا که طبیعت رنجیده مرا که مدتی مدعی معرفت هستم از سن تسلی المصیبات مهم رسد
٭ قوله از مشاطگی طبیعت آه ٭ ای از اطاعت و تابعداری طبیعت ٭ قوله سرد نامردانه
عسالی آه ٭ سرد نامردانه حت آن گفته که بهر دی که با دیگران است مردانه است
و باعکس خود نامردانه ٭ هوشیار مغز ٭ چست و چالاک ٭ ملکات ٭ جمع ملکه آنچه ممکن
گردد در طبیعت ٭ قوله آمین رب العالمین ٭ قبول کن ای پروردگار خالق این ممتاز را فقط

٭ تشریح نامهٔ که بعضی تحریر یافته هشتم آه ٭

باید دانست که این نامه وقتی تحریر یافته که پادشاه ابو الفیض فیضی را برای اصلاح امانان
لاهور بطرف لاهور فرستاده بودند ٭ تنوعات ٭ اقسام اقسام ٭ قوله چه نویسم آه ٭
حرف تدم است ٭ و قوله آنچه از دوری آه ٭ مبتدای موخر یعنی آنچه رنج از دوری شما بر دل

من می‌گذرد چه نویسم که در نوشتن نمی‌آید * قوله چون دیدهٔ حقیقت بین آه * بازمی‌گوید که چون دیدهٔ حقیقت بین من نظارگی می‌شود از ظهور حال عجیب و علم غریب که عبارت از ملال جدائی شما است اگر صبر و شکیبائی مائل نکردم چه کنم * قوله اگر راضی شود آه * یعنی اگر جدائی شما راضی و صابر شوم اولاً بنا فهمیدگی و نادانی منسوب باشم و ثانیاً چون سبب این جدائی خدمت و کار پادشاه من است لهذا خاطرم نیز اگر باین دوری خرسند باشد از عالم اخلاص و محبت پادشاه چه بهره و نصیبه داشته باشم پس ضرر و ربحی که بحبّت اخلاص دنیا که بحضرت پادشاه دارم ازین جدائی شما خرسندی مرا حاصل شود * قوله ازین سفر عاقبت انجام اصلاح احوال جمع کثیر * این قول را توابع اضافات باید خواند و این سفر را سفر اصلاح اعتبار باید کرد یعنی چون غرض اصلی ازین سفر اصلاح احوال جمعی کثیر که بوسیلهٔ نیک اندیشی و پیروی عقل شما حقانیت و عظمت و شوکت پادشاه خاطرنشان همان جمع کثیر گشته است هست و این قول شرط است و قوله آن گروه را از بادیهٔ ضلالت بشاه راه هدایت آوردن و مورد عنایات خسروانی گردانیدن جزای آن پس می‌گوید که اگر ازین دوری آزرده باشم از نیک اندیشی عالمیان بهره نداشته باشم فقط

* تشریح نامهٔ که بابوالخیر ارقام یافته شایستگی نامه آه *

باید دانست که ابوالخیر از شیخ زاده‌های فاروقی است نسبش بشیخ فریدالدین شکر گنج رحمة الله علیه میرسد وطن اصلی او یا کاشی رامپور سرکار خیرآباد صوبه اوده بوده است پرورش شیخ بهاءالدین است ابوالخیر اولاً بمنصب صدی سرفرازی گردد بستر سال که نظام الملک آصف جاه از مالوه اراده دکن می‌کند نام برده بهمرکابی او تن میدهد چون که مرد عاقل و صاحب رای و آزموده کار بود در نظم عوضه خاندیس بجوالی تنبیه و تادیب افواج مرهته و کارهای نمایان و جانفشانی‌های شایان ازو بظهور میرسد و در عوض چنین خیرخواهی‌ها منصب چار هزاری دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره عزت و مباهات می‌یابد و باز

دیانت در عمل ناصر جنگ خطاب شمشیر بهادر یافته نائب صوبه حسبت بیاد می شوند و بعد از آن
در عهد مظفر جنگ نیز بنیابت خاندیس سربلند اختیار آمد وزد و در وقت صلابت جنگ از
اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار و عطای پالکی جهالردار ممتاز گشته خطاب
امام جنگ مخاطب می گردد و در سنه هزار و یکصد و شصت و شش هجری بعالم بقا می شتابد و در
بکاربانت بسیار جرأت و در مقالات بی شمار بی باکی بظهور می آرد و بمذکورات علمی هم
مناسبتی میدارد و دو پسر کلان ابو البرکات بهادر امام جنگ و دویمی شمس الدوله احمد
خان بهادر تیغ جنگ می گذارد دانستنی است که این نامه از خوانین آن ناته آلکمر است
که مشتمل بر اطلاع و اظهار جنگ میان طبع و فطرت خودش چه جهت آنکه قسمت می کند اطلاع
از دو سال رسانه بود و فطرت را عقب مصالح و بالآخره مجروز شدی فطرت آن را طبیعت طلبد در
یافت شرح نوشته بود * آویزه * عاقود این جا مراد از آن مقابله و جنگ است * قوله
نوشته بود * فاعل نوشته ابو الحمراست * قوله گذارده * ای گذاشته بود فاعل
این هم ابو الحمراست * قوله * شگون نیک گرفتن * قوله حصول مرادم است شمرده
آه * یعنی آن علت فطرت شمار از طبیعت شگون نیک حصول مرادات شما بشمردم در بستار
آرام نامم * قوله هرگاه * این قول در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آن هرگاه باید نوشت
* سپرد * کسر اول و فتح ثانی یعنی قطع کند * قوله اگر روی بست آنست آه * یعنی هر که
اراده مقابله دارد با گریز رو بست آنست آه * قوله و لحظه لحظه تصویر این * در متن نسخه
مطبوعه عبارت تصویر این غلط شده بجای آن تصویر آن باید نوشت * قوله که خیر محض آه *
این بیان پنج مضمون مذکور است اول خیر محض دوم خیر و شر برابر سوم شر غالب چهارم
شر خالص پنجم خیر غالب * قوله غالب خواهد آه * لفظ خیر بعد لفظ غالب در متن نسخه مطبوعه فرو
گذاشته شده باید نوشت ای هر چه پیدا می شود غالب خیر خواهد بود * قوله و همراه عاقل را *
یعنی عاقل را اگر از شورش و غلبه طبیعت که مائل بطرف شر و فساد است ناخیر غالب که مرتبه

اعلی دارد و دوستی صورت نگیرد پس ناچار گی مصالحه که ادنی مرتبه دارد چرا به ظهور رسد لیکن
از تیرگی عصب و غرور مصالحه خاطر آدمی نمی گذرد * قوله و اگر چراغش نزد ما نگاه تسلیم آه *
یعنی اگر اراده اختیار رضا و تسلیم و صبر در دل شخصی ممکن باشد پس باین اراده همیشه
لازم دیا گیرد در ماده اختیار صبر و رضا آنست که آن شخص در یافت نماید و فکر و نظر کند که در
حقیقت کننده نیک و بد جز ایزد بی همتا نیست چنانچه دلیل برین این قول است * لا مُؤثِّرَ فی
الوُجُودِ اِلّا اللّٰه * نیست پیدا کننده چیزی سوای خدای • قوله یکی حواله بخدا کردن آه • ای
یکی فکر و نظر آنست که آدمی را جمیع امور خود را حواله خدا کند و صرف او داران و خیر
داند دوم نظر و فکر آنست که چشم از خدا پوشد و در همه کار خود فقط اسباب را فاعل داند
نظر نخستین مذکور اندوه دور کند و برضا همیشه مائل گرداند و دیده دوم مذکور همواره غم
افزاید • تکاپوی مراصل • تکاپوی کامل فقط

۵۹

* تشریح نامه که بشیخ ابو الخیر تحریر یافته الله آه *

• ملکات فاصله • عادات بزرگ و نیک • قوله آبادی وقت • ای در تحصیل آبادی
وقت خود که عبادات و طاعات و داد گری حاصل می گردد غفلت نرود • قوله اگر از دل
گردگی آه • یعنی اگر از رنجش خاطر که در سفر بهم می رسد من چیزی بشما نه نویسم از من ناخوش
مشوید • قوله که موجودات طراز آه • درین قول کاف علت است یعنی با همه کسان نیکی و
خیراندیشی کنند زیرا که آدمیان اگر خیر و نیک اند و آدمی از خود رشناسائی این معنی می شود فقط

۶۰

* تشریح نامه که ابو الخیر تحریر یافته حملگی آه *

* قوله شایسته خو * یعنی خوای شایسته مرکب مقلوب * قوله دل باستانب نهادن
آه * ای بند اسیر خود متوجه شدن غیر و را ما تدبیر خود در انجم حفظ ظاهری امورات
خود از آن هیچ شمرد • قوله نمایش نماید * لفظ نمایش در متن نسخه مطبوعه غلط طبع
شده بجای آن نیایش که به معنی دعای با تضرع است ارقام باید نمود فقط

۱۱

تشریح نامهٔ که ابو الخیر تحریر یافته بود در آه *

فقط

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که ابو الخیر در باب اطلاع ظهور تسلی خود کرده ارحم شمار منت ابو الفضل وقوع داشت نوشته بود * بابا * کلمهٔ ترحم و تعظیم است و بمعنی پدر و جد * قوله همه خوشی و خرمی آه * ای اظهار اندوه و شادی این همه از نادانی انسان است زیرا که اگر انسان را که این علم یکی و تندی خود حاصل می شود در حقیقت هیچ است و اگر چشم معنی بین در یابد که همه امورات قضا و قدر جاری است هیچ امری لائق اندوه نیست * قوله جای سپاس گذاری خوشحالی آه * در میان لفظ گذاری و خوشحالی واو عاطفه در متن نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشته شده باید نوشت ای جای سپاس گذاری و خوشحالی ناشکری و اندوه که از انسان ظاهر می شود از جهت عظیم و اندوه سخت است

* علیه * نام جائی است فقط

۱۲

* تشریح نامهٔ که بشیخ ابو الخیر تحریر یافته ای آه *

* قوله که جمیع برگزیدهای الهی آه * یعنی زیرا که جمیع انبیاء و اولیاء که بدرجهٔ قبول رسیده اند این مرتبه را از جهت ترک خواهش حصول و شغف ما معقول بوده است * قوله لازم دانند آه * عمل داند و کیده دیگر هما کاسب است * قوله مشورت رسانید * درین قول حرف * در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن را باید نوشت * قوله از جا برود * ای معزول شود فقط

۱۳

* تشریح نامهٔ که بعاشتم بیک تبریزی نگارش یافته جا طرز آه *

باید دانست که این خط وقتی تحریر یافته که قاسم بیگ همراه شاهزاده بطرف دکن و گجرات رفته بود * قوله جس بزرگی * این اشاره بطرف ذات شاهزاده است * قوله رساند * درین قول حرف را در بعض نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده حرف باید نا نداشت * قوله در دربار * این جا مراد از دربار بادشاهزاده است * قوله بعرض رساند * ای بعرض شاهزاده رساند * قوله بروض دارند * یعنی در درگاه والای بندگان بادشاه

معروض دارند • معامله سنرا کردن • معامله درمیله کردن • قوله حریک صاحب مدانم * ای حر
پادشاه چو وکسی بر ابدی دائم است قوله بیاد تمید باده باشد • ای پادشاهزاده میدادم باشد
ویشیالای • وجب ناید جوانان بسلاطین داقراد سیر به معنی طعام • یکه جوانان • یکتاجوانان
• قوله داله بجی نیابت آه • یعنی قدرت سخن گفتن بدرگاه شاهزاده باشد * قوله اگر
حوس آمد • یعنی اگر بسبب خاطر شاهزاده آید • قوله بعضی سخنان می شود آه • ای تمام و بی
انتهائی در بارت شاهزاده می شنوم فقط

٦٤

این تشریح نامه که بقاسم بیگ تسریر کرده بر یافته پرداخت •

* قوله اگر با ما لیبی که از ما ساز آن آه * یعنی اگر از مخالفت طبع کار نامه از آن بسیار دارد و لیغراغ
حوصلگی او هم بدان بستن قائل حقیقی آن خداوند او را چاره پذیر اشتو د زندگانی دشوار باشد
و زیست محال پس ازین حمله قائل ترا غیب بطرف صبر و شکیبائی می کند • سبک روح •
کنایه از مردم خندان و بی تکلف * قوله رخصت فرموده اند * درین قول فاعل فرموده اند
ذات پادشاه است • * قوله توجهات دایمی ایشان • ای توجهات شاهزاده • قوله
که امدال و بدلائی آه * درین قول حرف کاف در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای
آن واو عاطفه باید نوشت و ابدال و بدلا نام طائفه بزرگ از بندگان خاص حق تعالی اند بعضی
گویند هفت تن اند و بعضی چهل تن و مراد از این هر دو لفظ این جا بزرگی و خوبی است که معنی
لازمی آن هر دو لفظ است فقط

٦٥

این تشریح نامه که بقاسم خان میر منشی ارقام یافته پرداخت *

این نامه در جواب نامه ایست که قاسم خان متضمن شکایت پادشاه و اراده ترک چاکری
خود نوشته بود • قوله لی سابقه خدمتی • ای بی آنکه قبل پیدایش وجود در عالم عدم از ما
یک خدمت حق مالک • ظهور پیوند ما را عنایت در جای وجود و چهره بسر بلند داشته * قوله
بجهت حکمت های حق و جلی آه * یعنی اگرچه فرستادن نامه و قاصد میان راستان مناسب بود

و دادا دوا و عالم آرا بجهت کسب منفی که عبارت از احتمال ظهور دوستی حقیقی از متلوک
ظاهری است و بجهت حکمت حالی که عبارت از انتظام احوال خلایق بسبب عدم علم به
دوستی و دشمنی است میان نامه کسان شایع و مشهور ساخته * قوله پایه اعتبار
شان از ده ازاگر مشده ایست * یعنی پایه اعتبار شان از ساطر داری ظاهری که نا نوکران غیر
معتبر مرعی می شود در گذشته است * قوله اصلی بیدار دل * یعنی این درویش شما اصلی و حقیقی
مدار روز مرا کشف این درویش صرف ابداشد از تخش در دل شما از طرف دوستی حقیقی
که متقاعد بعرفان موهوم در آن شده است پس این درویش را درویش باید خواندن ملکم
خیال شیطانی تصور توان نمود * قوله در مرتبه ظهور آورده آید * یعنی به ظاهر نامه به تقدیم
منزلت ظهور خواهند آمد * کار فرمایان آلا اعلی * مالک * ایمرمان * نام شهر است * حقیقه
گشتی از طرف خدا * واقعه خواب * قوله را لاحج آمد * ای گر ان وصالت آمد
عونت معهودی * یعنی که دیگری مرتبه * بعثت الاذام * یعنی که مرتبه ایست شخص قائم
باید تا دیگری قائم گردد * قوله اظهار رضامندی آه * یعنی اظهار رضامندی از طرف شما
نوشته بودند * قوله این کار را بانجام رسانند * ای این مهم جنگ که در پیش است
بانجام رسانند * خوشتاب * نام قصبه ایست که از مضافات لاهور است * جواب *
این لفظ در اکثر نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آن ... کدام مقامی است یا
نوشته * خواجگی * نام امرا و رقاسم خان است * ... رعایت ...
در پس و پیش * العاقبه بالخیر * انجام شما بخیر باد و فقط ...

* تشریح نامه که بعمده الخواتین ملکه صادق خان لودی نوشته ...

این نامه ایست مطلوی بر انداز تحریص و ترغیب صادق خان بجهت اتفاق و اتحاد و شکم
خان مشار الیه همراه شاهزاده بطرف دکن بجهت التیام و انتظام حال شکسته سر زمان آنجا
رفته بود نگارش پذیرفته * کشور * سرانگیخته * قوله می خواهد که دران روش آه * ای می

جو اہم کو امر و وزیر قیاسیت. در آن اطراف و روش مسافتان را گیجه شوم * قوله سعادت یار * این قول در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آن یار محمد که نام پسر خان مرزی الیه است باید نوشت * قوله جوهر داتی شما * یعنی حسن انتظام و تدبیر شما * قوله عنایت گرانی است * ای بسیار نازک است * قوله این نوبهالان * مراد از آن این جا شاهزادگان است * مراتب کونی و الهی * مراتب کسبی و وهبی کسبی آنست که به مشقت و محنت حاصل شود و وهبی آنکه ایزد تعالی عطا فرماید و و فیض جبد را درآن دخل باشد * حضرت صاحب الرمالی * مراد از آن اکبر پادشاه * قوله اما عالم بشریت باقی است آه * یعنی هرچند شاهزاده خود عاقل و زیرک است محتاج مشورت دیگری نیست اما از آنجا که عالم بشریت که عبارت از سهو و غفلت است در ذات شاهزاده موجود و باقی است لهذا اسار مصاحبت و جود مثل شما دانائی در خدمت شاهزاده ضروریست * قوله خود را معاف نداشته ام * یعنی خود را در خیر خواهی شاهزادگان معذور نداشته ام * قوله و لهذا آه * ای از آنجا که صرف ترقی مدارج دولت پادشاه مرا مطلوب است و بودن خود در تعلق دنیاوی ناحیات پادشاه مدل اخلاص منزل خود قرار داده ام بنابر ان در فرستادن عرایض شاهزاده مپرداخته ام که مبادا در صورت ارسال عرائض بسوی شاهزاده بخاطر کسی رسد که ملاحظه آل اندیشی مرا خیال این معنی که بعد مرگ پادشاه در عهد و وقت شاهزاده هم برعهدهٔ خود برقرار مانم در ابلاغ عرائض خدمت شاهزادگان باعث شده است * قوله اگر تقدیر مهلت آه * یعنی اگر چند روز بعد فوت پادشاه خود زنده مانم خدانخواسته باز در لباس تعلق دنیاوی باشم یعنی نخواهم ماند و اگر واو عاطفه قبل لفظ اگر در متن نوشته شود ظاهرا مناسب بنظر می آید * قوله خصوصا که به همین آه * یعنی خصوص وقتیکه خود شاهزاده به مراد و برگزیدهٔ من بد سلوکی نموده و به بارگاه شاهی برخلاف آن نوشته باشند درین صورت بطریق اولی در عهد شاهزاده ترک

ترک تعلق مرا لازم و واجب خواهد شد * قوله کرده ام * این جامه معنی فرض کردم است * قوله ارحال رود * یعنی ناخوش شود * قوله الحمد لله که خبر خواهی آه * ای شکر خدا که التفات شاهزاده سبب و علت خیرخواهی من نبود که این وقت بجهت زوال التفات شاهزاده آن هم زوال می پذیرفت * قوله روانه می کردند آه * یعنی پادشاه نزد شاهزاده قاصد روانه می کردند * قوله بشرف حضور رسیدند * یعنی خدمت پادشاه حاضر بودند * حرّه مرغ باز * دراج * گاو بحری که دم او را در گردن اسپان و سرهای علم بندند * قوله چون حکم بود آه * این قول شیخ به خدمت جناب شاهزاده نوشته می خواهد که شاهزاده را قریب ده روز خانه باید بس می نویسد که چون حکم پادشاه شده بود که وقت ارسال تحف برای شاهزاده تفصیل آن تحف بعرض مقدس پادشاه رسانیده شود پس ما برای حسب حکم تفصیل آن بعرض کردم و هنگام پیش کردن تحف آنچه مرا خیال فرستادن چند چیز شده بود بقبول خاطر پادشاه نیفتاد و از آن چیزها عوض باز و چرغ و قطاس حوالهٔ قاصد نمودم

بس القصور من دین جست القط

شرح نامهٔ که بعمده الخوانین صادق خان ارقام یافته بود قوله الخ آه

* قوله بشارت خاص معنوی آه * یعنی محبت و تعلق خاص الهی بجهت مطالعهٔ مثنوی مولانا روم مرا سرگرم داشت * قوله که گرامی نامه * درین قول کاف مفاجات است که معنی یکایک و ناگهان است * قوله اگرچه از ربائی آه * یعنی نامهٔ شما اگرچه مرا از تعلق خاص که با جان آمیخته بود بامور و ساوی تشویش ساخت لیکن در اطمینان من سستی و خللی راه نیافت بلکه مسرت ظاهری بهره ور دل بود ظاهر من که عکس بود به هر چیز باطن من گشاده دل و خرم است گشت * قوله یار را بهتر ارتی آه * ای شما را بهتر از من که مطالعهٔ اخلاق ناصری نموده اوقات را صرف سرشته ظاهری که عبارت از توانگری است ضایع گردانید می خواهم و ازین قول ترغیب نظر بر مطالعهٔ اخلاق ناصری است و لفظ اوقات در متن بسی مطلوب

رو گذاشته شده باید نوشت * قوله این ابیات جواب سلام یار باید دانست که
صادق خان در جواب شخص سلام نوشته بود شیخ در جواب آن این ابیات را نوشت فقط

* شرح تسلیت نامه که بجعفر بیگ دیوان ملقب به آصف خان تحریر یافته صدارت آه *

باید دانست که جعفر خان موصوف قزوینی است یکی از پسران آقا ملا قزوینی بوده است
بذات نیک شانی و تیزی زبانی شهرت داشت و از بهادری و دلیری هم خالی نبود و چنانکه
بهندوستان نازل گردید طالع یاوریش تا در اندک مدت عرشش آشنائی بپایه شمول
رافت خاقانی مرتبه بخشی گری و دیوانی حسب فرازی می یافت و بسبب شهنشاه و نیکشه هنگامی
که سرکشان و متمردان گجرات سر شورش برداشتند و آن آوردند میرزا کوکه را دو جماعت آماده می کرده
می کند و با او بایره قتال و جدال می افروختند درین محاصره از واقعات پسندیده به ظهور
می رسد و در زمانه دوی آن مخالفت آصف خان عزت نو آمدکار می اندوزد و بمقام گجرات در
سنه نهصد و هشتاد و نه شش بر روزگار خود بدرود داغ مرگ او را برنتافت تو یک پسر را مسمی میرزا
نور الدین یادگار می گذارد و فقط * قوله سبق تسلیت که این نامه وقتی تحریر یافته که خان مشار الیه
بطرف گجرات وغیره جهت انتظام و انصرام مهمات مرجوعه آنجا فرستاده شده بود و از آنجا شکایت
امیری که همراه او بود ارقام ساخته * قوله حق بجانب ایشان است آه * یعنی از آنجا که
درین شکایت حق بجانب شماست بنابر آن ایمائی در باب ممانعت چنین فعل زشت
و اشاره در باره ترغیب طریق اتحاد و وفاق آن شخص نموده بودم * قوله آن کار خطا کرده *
ای آن شخص کار خطا کرده * قوله و شرح آن را آه * ای تفصیل و بیان آن نصائح می کند
* محروم دلان * مردمان کم حوصله و نادانان * قوله که درین کار تحصیل آه * یعنی درین
اظهار خیرخواهی تحصیل دوستی و دلبستگی شما منظور من نیست و میرزا بیگ که پای مرد ما دلهاست
است خاطر مرا برین بهبودی شما باعث شده * قوله وضع مستی و جلب منفعتی آه * یعنی و میرزا زین
خیرخواهی نهادن بار احسان بر گردن شما و کشیدن منفعت خود گرد خاطر من نمی گردد * قوله

* قوله که ادای شکر آه * اعنی ملکه از حس خیرخواهی ملازمان بادشاه کی کم ادای شکر نعمت ملازمت پادشاه را توعی ادا کی اقدام می نمایم * قوله ناسته بهار * بعد لفظ بهار لفظ نسام در متن سهو مطبوع فرو گذاشت شده باید نوشت * قوله از توجه شاهنشاهی آه * ای از فراوانی توجه پادشاه خود که نه تب من است چگویم که در بیان می آید یعنی مرا یقین نزدیک است که مشاهده این مقدمه سعادت که عبارت از تشریف دری شاهزاده بطرف کابل جهت نمودن مصالحه میان مردمان کابل و گجرات وغیره است مشرف گردم * قوله که جز خیر عالم آه * این جمله صفت صلح کل است یعنی همان صلح کل که جز خیر عالم بوجود می آید * قوله با طرفش * درین قول ش ضمیر راجع بطرف شیخ است * قوله چگونه کرده باشم * یعنی به احسن می کرده باشم * رابطهٔ رسمی * ارسال خط و کتابت باهم دیگر * رابطهٔ معنوی آه * یعنی خیرخواهی غائبانه که موقوف بر یکدلی من است باهمه قوی بود * قوله تقدیر اندیشت آه * ای اندکی اندیشه * قوله شعار میرزایان است * ای حصائب بارک مرایان است * قوله برطرف شود * یعنی همان بارک مزاجی و میرزائیت شما موقوف شود * قوله لحوق آن شکر آه * یعنی طالب حالی شامل آن شکر که وراخواهست گرداند و شمارا دریں حالت کند * قوله بسیار بحر اشد * ای خدمت و کار شما بسیار مقبول شد * سکش * نزدیک رنجش نام ولائی است از بلاد ما الهر * قوله فرمانی که شاه بیگ * یعنی حکم پادشاه جهت نوشتن فرمانی که نام شاه بیگ التماس کرده بود به تشریف صدور یافت فقط

٭ تشریح نامهٔ که در آصف خان تحریر یافته در وصایای آه ٭

این نامه بعد نوشت یکی از عزیزان آصف خان در تعزیت تحریر یافته * قوله و در آن مقدمات آه * ای در بیان ناستودگی بی صبری بطرف مقدمات عقلی و نقلی التجا مردن * قوله بر مکر راست * یک حرف را درین قول در متن سهو مطبوع در آید طبع شده صرف مکرر باید نوشت و این قول خبر است یعنی در قضایای مصائب ناگزیر بی صبر وغیره

وغیره گفتن پر مکر و بسیار زود گوینده است پس مناسب که دوستان در وقوع چنین
حوادث لب را آشنای سکوت کنند و بظاهرداری بپردازند * قوله که با آنکه خود را آه *
درین قول کاف علت است یعنی بایست تسلی شمای خواستم زیرا که باوجود آنکه خود را بزور در
رسوم پای بندان رسم و عادت در آوردن است قباحت دیگر آنکه خود را بار تکلف فعل
عبث و بیهوده هم منسوب کردن است * قوله الله تعالی بستر تکوین وایجاد رسا باد * یعنی
الله شمار الطرف در یافتن بی بقائی و ناپایداری دنیا و سوی ثبات و بقای حقیقی رسانا دفقط

* تشریح نامهٔ که به برید بیلت حاکم ملا داود ریحر دریافته ایزد تعالی آه *

باید دانست که هنگامیکه اکثر رعایا و ساکنان بلاد بندر دکن وغیرها از جادهٔ اطاعت
اکبری انحراف ورزیده بودند شاهزاده سرکردگی فوج شاهی جهت تنبیه و توبیخ
آنها بآنطرف روانه شده بود و این نامه در باب هدایت و ارشاد سرکشان و باغیان سابق
الذکر ارقام یافته * بندر * ظاهرا * این لغت در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن بندر که
معنی کنارهٔ دریا است باید نوشت * سر باز میزنند * یعنی انحراف و روگردانی می نمایند
* قوله آنکه آه * یعنی حضرت بادشاه فرمودند که بندایکی کار آنکه ازانجا که نظام الملک حاکم دکن
خود بعلت شامت بخت انحراف از فرمان شاهی ورزیده در گوناگون بلا افتاده است دیگر
دنیاداران و حاکمان را با او خود شاهد حیرانی و تباهی او چه شامت و بدبختی پیش آمده که
از جادهٔ اطاعت باز گردانی می کنند و پناه بدرگاه علو صفت اکشاه بانی آورند لهذا همان بهتر که
بادولت اولا برای فهمایندن دنیاداران دیگر بطرف دکن وغیره رویم * قوله دیگر
سست بادهپیمائی آه * ای دیگر آنست که سست عقلی و مدهوشی شاهزاده و همراهیان
او که ازین جا برای انتظام آنجا فرستاده شده اند نارضامندی و بعادت اعیان آنملک
از درگاه مقدس بسمع همایون رسیده بود پس بادشاه برای تدارک تدبیر درستی آنها بطرف
بنجاب این طرف رونق افروز شده اند * قوله انجمن را ازگوئی تازه ساخته آه * ای

ای بادشاه در باب شهر و تادیب امرایان آنطرف صلاح و مشورت تازه ساختند
و آنوقت بنده خدمت بادشاه عرض کردم که الحال باوردن آنها از روی انحراف و عادت
بوددر که آوازه دولت واقبال بادشاهی تمام عالم را فرو گرفته است کسی را حوصله
متفاوت ساده * آز نشاره * حرص وطمع * قوله لیکن چون میان آه * ای چون
در میان لشکر بادشاهی منیره آنصوب لست ازدل حرص وطمع باقی پدید آمد لهذا مردم
رعایای آنطرف از دادن زر محصول دست کوتاه گردانیده اند * قوله هرآئینه بالیش
و بیار آه * یعنی در صورت ردش کی از مدگان شاهی هرآئینه اطاعت و تابعداری مردم
رعایان آنجا پایه ظهور خواهد گرفت * قوله با سالار ست آه * یعنی شاهزاده را با سالارست
بادشاه فرستند یا او را با امراه راست آرد * قوله بدین حاجت آه * ای بحاجت معروض بود
* قوله آن پیش آمده یعنی وقت شاهزاده پیش آمد * مهم تحسین * مراد از ان
ایجاد رستی فردمان دکی دیگره * دیر باز * مدت دراز هر یک متلوث باد به معنی جهت
و دیر به معنی دراز * قوله هنگام ظهور آست * ای هنگام ظهور آن خیرخواهی است * قوله
آنچه بهدت نوشته بودید آه * ای آنچه شما در باب اظهار اخلاص و عقیدت بدرگاه بادشاه
بهدت نوشته بودید نامه را به مطالعه در آوردم و خاطرم از ان خیلی خوش شد جهت آنکه
معلوم کردم که هنوز زمان سلاطینت باقیست و چشم عاقبت بین شما کشاده است حالا
شاید آنکه روانگی پسر خود را بر تراخی وانتظار روانگی دیگر امیران موقوف نداشته
باعرضداشت خود بدرگاه روانه سازند * قوله آن لست را جواب آه * یعنی جواب
عرضداشت شما حاصل کنم * قوله دربن صورت آه * ای در صورت رسیدن پسر
شما با عرضداشت شما هرچه شاهزاده را بکار رفته و دوقت حیات خود یا شما در باده عطای
امن وامان و بحالی ملک در قبضه تصرف شما قول و قرار داده باشد ظهور خواهد آمد فقط

* تشریح نامه که بقطب الملک حاکم گول کنده ارقام یافته بود ردیتی آه *

باید دانست که این نامه ایست مشتمل بر اظهار صلاح و فلاح قطب الملک که بعد انتقال شاهزاده
بر جواب تعزیت نامه که قطب الملک بدرگاه والا ارسال داشته بود صورت نگارش
پذیرفته * قوله مؤید آن افتاد * ای نوبت دهنده پیمان یکجهتی و دوستی افتاد * قوله در مرتبه
شناسی آه * ای در مرتبه شناسی خلایق و خالق کرار د * قوله جائیکه در پاسبانی آه * و درین
قول لفظ جائی در متن نسخه مطبوعه زاید طبع شده و کاف علت است و بین قول یعنی دلیل
بر علای افزونی دولت و اقبال پادشاه * قوله که در پاسبانی زمان کارها که از فرمان دهان آه *
است و بعد لفظ کارها کاف در متن نسخه مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت * شماره *
حساب * قوله معامله مظفر حسین میرزا آه * یعنی پادشاه فرمودند که از انجا که مظفر حسین میرزا
وغیره حاکمان زمان سابق دکن را بعد ظهور شکست آنها علت اختیار اطاعت و انقیاد بحال
خود ها داشتم این معنی دلیل است کافی بر این معنی که مدار اصرف اطاعت مردمان منظور است
در نظر امثال و ممالکت کسی نیست * فیروزی جو د آه * ای جو و فیروزی ورزیدن آن طرف
فرستاده مالک از قبضه برهان الملک بر آورده شد * قوله آبرو نسبت بندگی تو آه *
یعنی پادشاه بمن فرمودند که آبرو که نسبت بندگی و امتثال و اطاعت تو مشهور شده و بی طمعی
و حق گزاری تو نیز همه کس می داند بر آن طرف دکن باید رفت و دریافت حال هر کس باید
نمود و با ظهار اقبال و تمکین جنس ساو کی مادر دل دیداداران حاکمان دکن را بطرف اطاعت
و بندگی مائل و راغب باید ساخت و این بیان امر نخستین است * قوله چون مدهوشی وسر
کردن لشکر جمع نکرده * ای کارکنان قضا و قدر غفلت و مدهوشی سرداری و پادشاهی
را یکجا جمع نکرده اند جائیکه یکی خواهد بود دیگری نخواهد ماند * قوله بی تاخیر نامه و پیغام
ای بدون اطلاع بدرگاه پادشاه * قوله این مهم را آه * ای مهم روانگی شاهزاده را
بطوریکه مناسب روزگار و موافق وقت باشد بانجام رسانند * قوله خاطر را از آن
فراهم آورند * ای از غم و الم حادثه شاهزاده خاطر را جمع کنند و تسلی پذیر شوند * قوله

* قوله شده است آه • ابوالفضل قطب الملک می نویسد که از آنجا که اخلاص شما مکرر
شنوده ام لهذا پسندیده آنست که گفتار شما موافق کردار شما آید • قوله درین معامله آه *
ای در معامله دوستی ملک دیگران * قوله شما سادل • در لفظ دل در متن سه مطبوعه
یای وحدت فروگذاشت شده باید نوشت * قوله که نامه یکان جاقت آه • کاتب درین
قول معنی ملکا ست و بعد لفظ جاقت لفظ بی در متن سه مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت فقط

۷۲

* تسریح نامه که براجی علی خان تحریر یافته جلا ذل آه *

این نامه جهت انهام وارتباط راجی علی خان تحریر یافته • ملکیان * جمع ملکی که منده
از ملک * جمع ارکان نیست • ملکیان آرائک قدس * ملائک دانیا * فوحات * جمع
فوح ای خوش • مشتملیان سلاسل انس * عارفان و سالکان • دام مجموعا لمکارم
والمعالی * همیشه آن خلاصه خاندان احاطه کرده شده در بزرگی ها و در زهاد * ازمه • جمع
زمام • نجائب • جمع نجیب است • آعنه • جمع عنان * جانب * جمع جنیه اسپ که
در پیش کشند * ذرائع • جمع ذریعه وسیله * اوتاد • جمع وتد میخ * اشناک •
آمیزش و پیوند * اکدار * کدورت * مظلمه • تاریک • قوله چون انتظام
نخل انس و آفاق آه * این قول بنابر تمهید مقدمات دوستی که بیان مقدمات از قول
از آنجا که حسن اخلاص ایشان و غیره ثابت می شود آورده یعنی وقتیکه ایزد تعالی می خواهد
که چیزی یک وسائل رفاقت و ایتلاف که قوام باشد از عدم بوجود آرد اول
چیزی چند که هرآئینه در ظهور ایتلاف و غیره موکد و موید تواند بود و از نهانجای [illegible] هد و
مود ظاهر می سازد پس ما دل که ایزد تعالی را اراده است جمهور را ابرام وایتلاف
میان خلائق منظور است لهذا حکمت ازلی اخلاص شما را که با این خاندان از قدیم در کمال
استواری بود باعث ظهور گردید • برسوبیدست • نام وکیل راجی علی خان فقط

۷۳

* تسریح نامه که براجی علی خان تحریر داده ... آه *

باید دانست که این نامه برای یاسپردن حاجی علی خان متضمن اظهار مرحمت و محبت بسبب
ظهور اطاعت خان مذکور تحریر یافته * قوله بانجام خدمات شایسته * الخ * در این
قول مراد از خدمات ملاقات شاهزاده اوست * قوله از بیان تمهیدات بر آمده آه *
ای از مقدمات امور ایشان خود دیگر خبره او ... فارغ شدم * قوله حقایق را بنگذرا آه * از این حال
بیان وجوه مسرت است * مکشف * پناه * قوله اشرف ... * مراد از آن
این جا پرسی است * دواعی * جمع داعی خواهش * قوله ملک دکن آه * یعنی ملک
دکن بی تکلیف جاندادی و اخذی بوساطت شما میسر شد * قوله نمائی ارب مالی ومالکی *
این قول در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آن نارب مالی ومالکی باید نوشت * حرز *
تعویذ * مخوف * جمع مخوف جای خوف فقط

* تشریح نامه بنام قلیج خان نگارش یافته بیا که آه *

باید دانست که خان مذکور اعیان عهد در خدمت سلاطین چغتائیه داشت علی الخصوص جد
بزرگوار ایشان بخدمت حسین میرزا مرتبه عمده داشت و خان مشار الیه بحضور عرش آشیانی
بخصوصیت منزلت و قرب مخصوص بوده است و پس از خدمت حفاظت قلعه آهی بنیاد که
متصل دریای شور است و نهایت مستحکم و ... از ظهور اهتمام عمارت اطراف گجرات
در سال بیست و پنجم بعد قتل شاه منصور دیوان باهتمام کار وزارت سرفراز می گردد
و در سنه بیست ... صوبه گجرات از دگرهای شایسته و تدبیرهای بایسته بمرتبه ظهور
در می آید و در سال چهل و دوم سنه هزار و پنج باتالیقی شاهزاده سلطان دانیال
که دخت او بشرف مناکحت همین شاهزاده نامدار نامزد بود مقرر شده بمنصب چهار هزاری
و پانصدی سرفرازی یافته باقطاع صوبه اله آباد رخصت می یابد غرض که همواره بصوبه داری
های گجرات و لاهور و غیرها سرفراز بوده بمهمات قیام داشت و صلاح و اتقایش بمرتبه تمام در جبلت
او بوده است و بسیار مرد فاضل و متقی و محدث کامل و شاعر بیدل بوده چنانچه الفتی تخلص

بحق می کردید که طبیعی عالم تمامی رشتاد و وظائف الرشتد یعنی میرزا یوسف الله و دیگر میرزا
چین قیچ که در عهد عرش آشیانی مرا نسبت عمده تمیز داده بودید مگر اتفاقاً مانده داشت که این نامه
شیخ در اظهار وجوه اساسات و هم در اطلاع اساسات عدم مراسلات مع اظهار صفائی
دوستی و محبت لی عشق خود تحریر فرموده * قوله ای کاکه آه * یعنی اگر اظهار محبت صادق
خود شوق و محبت خود و بسم ملاحظه او وار راست زیرا که حکیست حقیقت و واقعی نوشته باشم
ما را مداره دروغ و کذب * قوله اگر هی از رسم و عادت آه * ظاهر این عبارت که در نسخ
مطبوعه مرقوم است خوب نیست چون بجای آن اگر متی از رسم و عادت هم ادا شود آن
را با دانی می دانند نوشته شود ظاهر اخوش بنظر می آید * قوله امری دیگر * مراد از امر دیگر ظاهر
ادای ذکر مره * به سوالات * آراستگی * قوله دوست کشی هم چو مرا آه ای
چون تو دوست کشی مرا که اصلا گرد دل تو گاهی رحم نمی گردد و دوست میدارم و اگر دارم
حکیم زیرا که امر اختیاری نیست * حواشی * جمع حاشیه پرده * قوله و گر بواسطه حواشی
بشریت * یعنی اگر بواسطه علت بشریت که اقتضای آن غفلت است شما حقیقت محبت
من نرسیده باشید چون علت محبت که یک ذاتی من است ثابت و متحقق است هر آینه قوت
ارس عندلیب شما در میان محبت من نمی رسد زیرا که مرام مهربانی و عدم مهربانی شما نظری نیست فقط

تشریح نامه که به دوئین دولت میرزا دوست جان ارقام یافته عدد ۵

باید دانست که میرزا از سادات کرام صحیح النسب مشهد مقدس است در جناب عرش
آشیانی عزت ترقی در برگ عزتی و حرمتی هم می رساند و سال نهم از جلوس به منصب
دو هزار و پانصدی مور و ممتاز می گردد و بلبر گروهی فوجیکه بطرف کشمیر روانه می شود مقرر
شده همراه شیخ ابو الفضل می گردد و در انجا به فتوحات و مکر و تدبیر اندیشی او قاسم علی
خان حاکم کشمیر گرفتار شده بقتل می رسد چنانچه پادشاه در زمان مبارک در حق او این بیت
ارشاد فرموده اند (بیت) کلاه خسروی و تاج شاهی * بهر کل کی رسد حاشا و کلا * و بعد از آن

پسر او که باشاه دعوی مقاومت کرده بود بعداز آوارگی بسیار در محاربات دکن و گجرات در محاصرهٔ کشایش احمدنگر به نسبت دیگران زیاده تر جانفشانی کرد و میرزای موصوف به ظهور رسید و اکثر بملک شیخ و حاجیان می‌رود و در حالت پورمدت دین طاهر جانشین آشیانهٔ جنت پروازی نماید از پسران او یکی میرزا صف‌شکن که بسیار مرد جری بوده است و دیگری میرزا افلاطون که ماراده مذکور می‌ماند و در آخر حکومت بهشت آباد حکم دریافته فوت نموده‌اند باید دانست که این نامه در سفارش دوستی و استدعای دریافت حقیقت بود و مانش پادشاه از مقام کشمیر تحریر یافته * مجازی * این لفظ بحرف زای معجمه در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بحرف رای مهمله که بمعنی روانی است باید نوشت * قوله دو دا امیر انتظام نسق از صوری آه * ای دو دا امیر درستی امورات دنیا و عقبی حیث و وسیله قوی باشند * روزبهان دولت * صاحبان اقبال * قوله از بدو فطرت آه * یعنی همان زمین از ابتدای پیدایش خود محل قحط مردان و جوانمردان است * دوستان فدوی * دوستان جان نثار * قوله کارکردنی کار آمدنی دانش آموزی * این هر سه لفظ را بیای مجهول باید خواند و در لفظ آموزی اگر بجای حرف زا حرف دال مهمله نوشته شود اعنی دانش آموزی که به معنی عاقل کامل است مناسب می‌نماید * برست * قاعده و دستور * تابین * تابع و پس رونده * باشی * سردار * قوله تربیت والا درگاه آه * یعنی ازانجا که دستور درگاه پادشاه آنست که پادشاه ترقی ملازمان بمراتب درجه بدرجه می‌فرمایند و زیادتی منصب و اضافهٔ جاگیر ملازمان مفوض باختیار سردار آن ملازمان می‌شود برای آنکه بیک حکم هم دل سرداران و هم دل ملازمان شادان شود پس بسبب همین دستور زیادتی منصب و اضافه جاگیر طالب اصفهانی مذکور که تابع شما است بصلاح و استصواب شما شده است * قوله امید که به محض قدردانی آه * یعنی امید که حضرت قدردانی شما عرض سبب زیادتی منصب و اضافه جاگیر شخص مذکور جلوهٔ ظهور

ظهور دهد کیف در صورتیکه مراعات خاطر دوستان دیگر هم که عزیزترین است در زیادتی
منصب و اضافه جاگیر شخص مذکور علاوه آن ملحوظ باشد در آن صورت بطریق اولی هر دو امر
مذکور جلوه ظهور دهد * بی سروپائی پرستانی ورزد * قوله برحسب وعده خود * یعنی احوال
بادشاه که نوشته اند بسبب اختصار آن معلوم می شود که با کمال پریشانی و تشتت نوشته
اند لهذا آسوده بتفصیل نوشته خواهند فرستاد * قوله اگر ایشان را در کشمیر آه * یعنی اگر
خواجه خان را در کشمیر می دیدم با وجود آنکه کشمیر در لطافت بی پرواست و عجایب
و غرایب ضرب المثال نظرگیان است در کشمیر هیچ می دیدم * قوله خاطر دوستان را *
یعنی خاطر مرا در فکر مسرت و خوشی سرانجامی خواجه مذکور عنایت متوجه دارند فقط

۷۶

تشریح نامه که در دست اعتضاد شاهزاده میرزا علی بیگ تحریر یافته بنام محمد نعمت آه *

باید دانست که مولد میرزا اخستان است و او بیگ ذاتی و شهود ناحقاق موصوف را
است زمانیکه به هند فروکش می کردید بر تو اخلاص و خلوص بی ریا شش در آینه ضمیر نور بخش
آشیانی جلوه میدهد شاه جهان وقت او را بخطاب اکبر شاهی عزت می بخشید و بهمرداران
جلال ذمعارک بهادری و پردلی او بعرض لود مرتبه نو در سیاق دکن بمدد شاهزاده
سلطان مراد بخش مدد و در آن مهم دلیری از حلیمیرون و مردانگی از حرکات او در
ظهور می رساند و در سال چهل و سیوم قلعه راهوتره که از مضافات دولت آباد است
و در اخر آن سال قلعه کوه که دولت آباد بحسن تدبیر میرزای موصوف مفتوح می گردید
و در سال چهل و ششم عرش آشیانی در عوض حسن خدمات او رایات علم و نقاره بلند
آوازه می گرداند پس ترمذ و جاگیران طرف دکن امراز و امتیاز می سازند و از حضرت جنت
مکانی به منصب چهار هزاری سه هزار سوار یاد برکات حسب مکانی مدار المهام احمدنگر معزز شد و
در انکار دوری تاریخ دوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و یک هجری بزیارت متبرکه
مقدسه معلی می رود و گور شاهان که در آن جا ماند در آغوش می گیرد

می گویند که این روایت قدیمی است و این حرف در زبان آورده‌اند همان و جان حق تسلیم کردن همان جان غیبانه و مثل صحیح داشتی و شعر هم گفتن فقط نماید و انسب که این نامه ایست متضمن نصایح و انتظام امور عالم که از برای موضوع بر این اظهار ربح و باجوشی جمع کرده بود ۰ قوله بعدر آشفتگی خاطر آه * یعنی اندکی رنجش خاطر شما معلوم شد ۰ قوله ماکه درین هنگام آه * ای ماکه درین هنگام عدم رواج نقد اخلاص مخلصان حقیقی بسر می بریم و بیازاریم کدرین صورت جوهر بی بهای اخلاص ایشان بریزهٔ سفال که عبارت از متاع و اعتبارات دنیاویست فروخته می شود ۰ قوله ازین گروه آه * یعنی از گروه مخلصان حقیقی ۰ * قوله اعتبار را واز قسم اتفاقات آه ای اعتبار و حرمت اهل دنیا از قسم اتفاقات است نه از قسم استحقاق بلکه مستحق عدم اعتبار است ولفظ است که بعد لفظ استحقاق واقع است متعلق تو اند شد ۰ قوله اهل اخلاص هست یعنی از آن جهت که آمده شد تو اهل اخلاص در دنیا نیست آن یعنی که این صاحبان اخلاص را ارزش دیده آه ۰ قوله در دام طبیعت آه * ای مخلصان در دام طبیعت که همان طبیعت طالب جاه و فانی است و بسبب غلبهٔ هوا و حرص نه دل را بلکه بر چشم بینا دارند و افتاده در اندیشهٔ فروخت متاع اخلاص بعوض اعتبارات و جاه فانی دنیاوی اند ۰ قوله همیشه این متاع نفیس آه ۰ یعنی همیشه متاع اخلاص که قیمتی ندارد بجهت فروخت آن بمقابل اعتبارات نایابدار دنیوی سبب دوچار می باشد ۰ * قوله قطع نظر از اخلاص آه * یعنی اگر اعتبار اخلاص را بحکم صرف معامله فهمی واقف کی جلا شایی اگر کسی دامن سود او را بتقدیم کامل مقدم بسپارد زیرا که آزردگی بعد امورات دنیاوی در حقیقت عیب جوئی در کار ابر و جان آن است که از عیب پاک و مبرا است ۰ قوله در کوچهٔ ما اهمیت آه * ای در آزردگی و ناشکری که جای گنه طبیعت است فقط

* در شرح نامه‌ها عموماً به موقع مناسب تتمهٔ شهاب الدین ابجد خان تحریر یافته زود آید

این عبارت است مطوی بر عذر و معذرت در باب ارسال رسایل و رسائل که آن بار
خان مذکور که شعر شکایت در باب عدم ابلاغ مکاتبات و صحیفه دود * قوله کس
* قوله عاطفت صاحب خود * مراد از آن عاطفت پادشاه * قوله از تند و تشناسان
گرد آمده باشد * ای شاید بوده مراد از تند رستان و نادانان گرد آمده باشد * ترجمه
منگاب * ... مرد خالص جری * قوله بلکه چون کسب سند نوشته آه * ای سبب عدم
ارسال رسایل و رسائل به وجوه مذکوره است بلکه چون از اصلی سبب حق و شعور باطنی
و صرف خواهش خداوند داخل و ساده اهل شده ام به خوشی طبع نفس خود و سری هم که هم
مراسلات دوستان اهل نفاق که در زبان شان مدح دوستان و در دل ایشان بغض و
عداوت است آنقدر در رواج یافته که گویا مراسلات علامت نفاق گردیده از این جهت آدمی
که عبارت از صاحب اخلاص است بداع دل هم کتابت مرعی داشتن نمی تواند لهذا
ناچار هم را از مراسلات باز داشته ور جوابی عامیانه که شما مواظب می شدم فقط
* پوشیده نماند که خواجه شمس الدین خافی از یاد ... رحمایت آمده

باید دانست که والد خواجه شمس الدین خواجه علاء الدین از امرای شهرستان بوده است و
خواجه شمس الدین در بارگاه عرش آشیانی تعلق حسن دیانت و امانت را و ان دکار
شناسی سکران وقت و منزلت پیدا کرد و کارنامهای بهادری و جلادت او مفصل
مطرحان در صوبه بهار و بنگاله تاریخ اکبری واضح میگردد علامی شیخ ابوالفضل در حال خواجه
می نویسد که احترام مهمات صعب و ناگوار و اهتمام سخت کارهای دشوار که در آن مردان را
* ... و ... را ... می ... از ... دانش و طبع نفس به دریافت ... خود می
گرفت ... شایان و ... پسندیده ... الحال خواجه ... کابل
سرافراز شده ... سال ... و هم چون قلیچ خان از خدمت ... جان ... کابل معین میگردد
خواجه قائم مقام او دیوان کل گردید و در سال چهل و سوم کرد ... پادشاهی پس از

سکونت چهارده سال در پنجاب بقصد یورش دکن طرف اگره در جنبش می آید و بیگمات با سلطان حرم در لاهور می ماند جز داری بیگمات و انتظام خالصه آن صوبه و ریاست آنجا سپرد خواجه می گردد و در سال چهل و پنجم سنه هزار و هشت هجری در شهر لاهور ایام عمرش بسر می آید مو خر که خواجه در کار شناسی و مردانگی و راستی گفتاری و درست کرداری عدیل و نظیر نداشت و خود لاولد بود و اقارب و خویشان بسیار داشت فقط هویدا باد که این نامه ایست مشعر بصلح داد و زنعد از ظهور عملت خواجه در باب تاکید اجرای امورات پادشاهی تحریر یافته * قوله آن بزرگ داشت * یعنی آن احترام انفاس مذکوره * قوله لیکن در پاس آن چهار چیز آه * ای احترام انفاس در پاس چهار چیز باتفاق همگنان است نخستین احترام انفاس در رضای ایزدی است و آن حرمت انفاس در عدالت رانی و نصفت گستری است و همچنان در سه چیز دیگر * قوله این ناقهمیدگی * یعنی مسابقه و مخالفت نامردمان و غنیمان و تهاون در کارها * قوله ناخود در جنگ آه * یعنی حالت نفس اماره خود کرده * قوله از این جوای سرده * یعنی از اجرای مهمات خلایق و اظهار صلح کل و برداشت ناگوار خدمت خود که بالا مذکور شده بسیار بسیار جمع کند * قوله که دشمنان از گرد حساب آرائی آه * یعنی دشمنان حیب شماری شمردن نتوانند * قوله آنطور سانو گردد * ای همان طور مذکور که در ان دشمنان حرف گیری نتوانند * قوله از فرزندی زمانه آه * ای بجهت موافقت زمانه زمانه را پدر و مربی و شفیق خود داند و کار خود حواله آن نماید * قوله او کار بی پایان آه * یعنی من از کار خود فراغت حاصل کرده ام تا بکار دیگران چه رسد فقط

—— ۷۹ ——

* شرح نامه که به اعتماد الملک راجه مانسنگ نگارش یافته صاحبان آه *

راجه مذکور پسر راجه بهگونتداس کچهواه است بفهم و عقل درست و به جرأت و شجاعت زاید الوصف میان امرا و ارکان سلطنت عرش آشیانی معزز و ممتاز بود و بلقب

بابت کمال ارادت و یکرنگی و جان‌فشانی از حضور فیض گنجور مدارج عالی گاهی بخطاب فرزندی
وگاهی بخطاب میرزا مخاطب می‌شود و اکثر در جدال و قتال بذات خود کارهای دلیرانه و
امورات شایسته ظهور می‌رساند و همیشه بخدمات عمده و مهمات بزرگ لوای امتیاز
در میان امرای اکبری می‌افرازد و در سال سی و چهارم که طائر روح پدرش از قفس قالب پرواز می‌کند
آن وقت بخطاب راجگی و بمنصب پنجهزاری پایهٔ عزت و اعتبارش بلند و در سال سی و نهم
سنه هزار و دو هجری که سلطان خسرو بمرتبهٔ پنجهزاری و بحکومت اطراف اوریسه سرفرازی
می‌یابد راجه مانسنگه اتالیق او عزت یافته بجاگیر بنگاله و پاسبانی آنجا اجازت یافت و در آن
هنگام راجه بحسن تدبیر و زور شمشیر بی دریغ تو در جاهای بسیار از ولایت بهاتی و جزیره وحل
بوده داخل ممالک بادشاهی می‌کند و در سال چهل و چهارم سنه هزار و هشت هجری
که عرش آشیانی در آن حین قصد دکن می‌فرماید و شاهزاده سلطان سلیم بصوبهٔ اجمیر به تنبیه
رانا داوسورتی می‌یابد راجه بعهدهٔ سرداری بنگاله سرفراز شده مصحوب شاهزاده متعین
می‌گردد و بعد از آن وقت در ملک آن صوبه فساد دیده و عصر نشین بداشتن بنگاله روانه
می‌شود قریب شیرپور مامی لعان درآویخته شکست داد و در آن معرکه میر عبدالرزاق
معموری بخشی صوبه بنگاله گرفتار شده با طوق و زنجیر بدست می‌آید پس از انتظام آن ممالک
دلجمعی حاصل ساخته بحضور عرش آشیانی مشرف شده بمنصب هفت هزاری
هفت هزار که در آن زمان هیچ امیر عمده زیاده از منصب هزاری مقرر نمی‌گردید مگر پس از این
میرزا شاهرخ و میرزا اعظم خان کوکه سر بدین مرتبه عزت یافته ممتاز می‌شود و بعد از وفات
عرش آشیانی در سال اول جهانگیری بر کشتن خان عالی راه وداع می‌کند راجه در حکومت خود
طرد و دفع و انجو بحشمتی بهم می‌رساند که نادخوان او صدر بحر قبل میداد و دو تله فوج او
که هریک را از آن سرداری و سرداری توان گفت بیش مشاهده بوده است مشهور است
که راجه هزار و پانصد زن داشت و از هریکی دو پسر یا سه پیدا شده لیکن همه در

زندگی او و ودیعت حیات مستعاری سپرد مگر از جهاد ف گرداد هم بسبب کثرت می نوشی بعد از مرگ پدر رشتای رحات بطرف عالم تقای کند فقط باید دانست که این نامه در سفارش دوستی تحریر یافته * قوله از صفات کمال ایشان آه * ای از صفات همان صاحبان دولت

* قوله ضمیمه صحبت گشته * ای ضمیمه صحبت میر شریف آملی * قوله بر خلاف مردم روزگار * ای بر خلاف مردم دورو و ظاهر پرست * قوله آدم شامی آه * ای آدم شامی که در حق شما مظنون من بوده یقین انجامید * قوله اندازه دریا مت * این قول در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن اندازه دریاب باید نوشت یعنی اندازه دریابنده افراد انسانی را * قوله میرزائی دنیاوی * مراد از آن دولت مندی دنیا فقط

۸۰

* تشریح نامه که برادر چه مان سدك تحریر یافته شرائف آه *

باید دانست که این نامه ایست متضمن نصائح و اندرز * قوله آلودگیان آه * یعنی آرایشان نمی کند * قوله بازی خورده * ای فریب خورده * قوله چون شناخت ایں است آه * ای شناخت شوق و محبت * قوله چهار مرتبه * و آن حکمت و عدالت و شجاعت و عفت است * قوله نظر بر حالت خود آه * ای نظر بر حالت عاجزی خود که بروز قیامت روخواهد نمود انداخته در گرد آوری مال بیباک باشد و در متن نسخهٔ مطبوعه لفظ باشد قبل لفظ بیک غلط طبع شده آن را بعد لفظ بیک باید نوشت * قوله سلوک کردن است آه * ای با آدمیان سلوک کردن است * قوله بکام رسیده باشد * ای از اهتمام شما بکام رسیده باشد

* قوله از شایستگی خدمت حضور * یعنی از آنکه او شایستگی خدمت حضور بادشاه دارد * قوله رخصت آن خدمت آه * ای اختیار آن خدمت حوالهٔ شما فرمودند * قوله و یقین است در رعایت آه * ای یقین است که نام او در دان عهده بکمال خواهد رسید و لفظ از قبل لفظ کمال در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده فقط

۸۱

* تشریح نامه که حکمت پروه شمس الدین علی الملقب به حکیم عین الملک الخ آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که عین الملک متضمن اراده تجرد و ترک
تعلق و بیابان نوردی نوشته بود * قوله بعد صوری آه * ای بعد صوری را آتش
افروز آه * قوله در انتظام مهام خود * ای در انتظام مقاصد خود * قوله دل ساده
دربان پرنگار * ای در دل محبت ندارند و بر زبان بسیار اظهار محبت و دوستی
میکنند * قوله و شرح آن را آه * ای شرح شوق و محبت را * قوله با از میانه روی *
ای یا افسردگی دل که بسبب تحمل و خاکساری من هم رسیده * مدارک * جمع مدرک
جای دریافت * قوله افعال صانع پر کمال آه * ای افعال ایزد تعالی هر چند حیثیت
حدوث دارد و حدوث آن دلیل عدم وجوب است لکن در نظر باریک بین مرجع
وجوب آن افعال را مرجع قرار دهد یا حسب عقول زیرا که موافق عقل وجوب ذاتست
لازم است نه ایجاب آن حدوث را وجوب لازم شد * قوله آورده اند * ای
شما را آورده اند * قوله تا هنگامیکه جانب تجرد آه * یعنی وقتیکه ازین جهان شما را طلبند در آن
وقت در خاطر خود هیچ رنج را راه ندهند * قوله در مقدمه تجرد آه * یعنی چون بهدایت ازلی
تجرد و عزلت بدل شما متمکن گردد آن وقت خوش و خرم بسوی آن باید شتافت درین
هیچ مضایقه نیست لیکن هر اندیشه تجرد که حرف آن وهم و توهم است اگر بخاطر شما رسد آن وقت
مناسب است که بتدبیر ناقص من آن را از حریف های نفس خود دانسته خود را از تکاپوی
تعلق و بیابان باز باید داشت پس در متن نسخه مطبوعه قبل لفظ تدبیر بجای ناقص بجای مناسبست
عبارت در مناسب و بجای باید داشت لفظ داشت ظاهرا غلط طبع شده و کاتب که بعد
عبارت مناسب است می باید فرو گذاشت شده باید نوشت فقط

* تشریح نامه که به حکیم همام مرقوم گشته این درد نامه آه *

* ابوالفضل مبارک * ای ابوالفضل ابن مبارک * رقایق * جمع رقیقه نازکی * نامه
انوری * دانای حقایق * قوله اساس جبران دستان خرد آه * ای مراحم تمام از پای بدان

رسوم روزگار شمرده باعث اهمال خط و کتابت می شود * قوله بطرز محبت آه * محبت
در بعض نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شد بجای آن محب باید نوشت یعنی ما که آن حکیم همام که در سویدای
خاطر من هم چنان که محبت تو محبوبیت در مرتبهٔ خود با تمامه تمام جلوه گری شود جلوه گر است
* قوله ساعتم آه * ای هر ساعت اندرون من خون مرا می جوشد * قوله شکر مقدور *
ای شکری که طاقت و قدرت آن دارد * قوله می گوید * ای شکر صحت می گوید
* قوله اَلحَرِیصُ مَحرُومٌ * حریص و طمع کننده همیشه محروم است فقط

۸۳

* تشریح نامهٔ که بحکیم همام تحریر یافته گرامی نامه آه *

باید دانست که این نامه بعد صحت یافتن حکیم همام نگارش یافته * قوله آرمیده ظاهر و شوریده
باطن * ای بظاهر خوش و در باطن ناخوش بجهت شنیدن خبر بیماری شما * قوله چه از رهگذر آه *
اندرین جا بیان وجوه غمگساری است * قوله در رسم و عادت آه * ای در استفسار کیفیت
مزاج شما که رسم و عادت زمانیان است بواسطهٔ کارهای دنیاوی تقصیر می رفت * سهام *
سرگشته و حیران * قوله و چه از جهت آنکه آه * یعنی وجه غمگساری بجهت آنکه درین
بیماری شما حال دشمنی و عداوت دوستان شما آنقدر پرتو ظهور داده که لایق گفتن نیست * منور *
غریق * قوله آنچه مهربانی فرموده آه * ای آنچه شما در تعریف خداشناسی این غریق دنیا نوشته اند
درحقیقت آن تعریف خود کرده اند و لفظ دینی بجای دنیا در بعض نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده * غول *
دیوی که خود را بنگار رنگ در نظرها نماید * دیو * شیطان * قوله این بادیه آه * ای ازین
بادیهٔ صحرا که عبارت از دنیا است تا قافلهٔ آخرت و عاقبت زنده رسیدن محال مگر بعد
مردن من کرکس استخوان مرا بجانب آخرت رساند * قوله امید که بهمت مردان آه *
ای امید که دعای نیکوکاران عاقبت من بخیر مقرون باشد * قوله فتح الله و برادران او *
باید دانست که این همه پسران حکیم موصوف اند فقط

۸۴

* تشریح نامهٔ که به حکیم همام تحریر یافته خاطر آه *

دانستنی است که این بار در تعزیت پسر حکیم ابو القاسم یافته * قوله روضه * در این قول حرف برای تکرار لفظ و در میان نسخه مطبوعه فروگذاشت شده روضه باید نوشت * قوله گریه و زاری * قوله اگر در ملک مقدس نظرت آه * ای اگر بعد نسوخ حادثه پسر شما در نظرت شما که مقتضی صبر است نگاه می اندازم خاطر حقیقت پیرای شما را و دوستان را صلاح و تسلیم صبر خوش می سم پس در آن صورت دل خود را از غم و الم و تعزیت باز می آرم زیرا که فرستادن مرهم در روز صحت که عبارت از ظهور صبر و شکیبائی شما است از کارهای نادانان است * قوله رنده شدن و مراد از این جا دور نباشد که از ان فرزندگان زنده خواهد شد * قوله اگر در عرصه آباد آه * یعنی اگر در جای فساد طبیعت شما که باعث حرج و درج است نظری کرم آن هوشیار مشتاق رو در تعزیت را اقتضا هوش بدولت اهمیت برادر حکیم ابو الفتح می یابم که تمامی تدابیر و درگار در آن فائده نمی بخشد * قوله هرگاه فائده چنین باشد * یعنی هرگاه هیچ تدبیری در حادثه مرا و شما حکیم ابو الفتح فائده نداد تا نشد پس از من نادان چه لایق که شروع در تعزیت حادثه جانکاه محمد خان پسر شما که نسبت حادثه برادر شما بسیار عظمی داده نمایم * قوله آه اگاه و ولی * تعزیت قدر قدرت تا نیست * یعنی الحمد لله که آن برادر را معرفت تقدیر و خواهش حق اکلا زاده آن حضرت شکیبائی است و در اکام خوشی گذر دارد و نه غم حاصل است فقط

* تشریح نامه که بعاصی حسن در واقعه برادرش تحریر یافته دل که آه *

* قوله بردن حد آه * ای بردن جدا شده از خود یار اول آدمی در آخرت باز میں اوانه حاکدان و منا که مرگ عبارت از یکی از من هرسه است و از آن جا که دوتن نفس الامرانی هرسه امر به نسبت حیات جوار دیار مرتبه بلند دارد جای آنست که مرگ هوشمندان را تعزیت ارا شود و اگر معرفت ارات دغم آرا چرا شود * قوله پرسیم * مقدار است مثل و مثل چهار هزار قدم اشتر را هموار * قوله سرو تنها ابن بیش پا افتاده آه * ای دو بابت حقیقت

مرگ کیشش با افتاده و صد رنج و درد را سست داشته همیشه به تسلیم و صبر معذور باشند و
در لفظ دور حرف یای تحتانی در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده * قوله اصعب * جمع ضعیف
باشند و باد عذاب و این جا مراد از آن حادثه * قوله اگر از عهد باد در اصعب طبیعی آه *
یعنی اگر از غلبهٔ طبیعت که موجب جزع و بیقراریست او در تسلیم و رضا توقفی افتاده باشد
طبیعت مرحوم * طبیعت یاران که لایق ترحم است * قوله و کجا استعداد مخاطب تجویز
نماید * ای کجا استعداد و طاقت مخاطب در کشیدن بار غم و الم تجویز نماید * تحمل *
مبر کشیده و مراد از آن این جا دوستی فقط

* تشریح نامه که به حسین خان برادر قاضی حسین خان ارقام یافته الحمد لله آه *

این نامه در جواب نامه ایست که حسین خان برادر خود مشتمل شکایت و بیاد ارادهٔ ترک
تعلق دنیاوی نوشته بود * قوله خاطر مشکل پسند * ای خاطر مشکل پسند من * قوله و شکر
این و الا عطیه آه * بعد لفظ عطیه لفظ آنکه در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید
نوشت یعنی شکر این معنی که درین قحط مردمی طبیعت من صاحب گنجینهٔ شکر است آنکه
همان طبیعت دوستی خالص قاضی حسن مستسعد و کارپرداز محبت است * قوله حسن
الذات * بجای حسن الذات که در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده احسن الذات که معنی
نیک تر ذات است باید نوشت * قوله آن بزرگ زادهٔ قبیله حسن باطنه آه * یعنی
آن پاک ذات و ستوده صفات که کدورت رذالت و نفاق را در او آمیزش
و دخل نیست با وجود آنکه بدنامی من مشهور است من عاشق شوربختان طبیعت و صبیان و
نیکوان را دوست و محبت گراست * قوله محبت تو دلیل آه * ای از آنجا که مصداق
قول مشهور دل را بدل رهی است محبت از یکجانب دلیل هواداریست پس محبت من
دلیل مودت اوست * قوله بگذرد * درین قول همان نسخهٔ مطبوعه حرف دال زائد طبع
شده حرف بگذر صیغه امر باید نوشت * قوله سگدلی نمود و بود دی * ای رنجش و ناخوشی از

از تعلقات دنیاوی ظاهر کرده بودی * قوله سر قد بر و ارسیده اند آه * یعنی هر چه از
گردش دنیای رسید آن را از تقدیر و خواهش خدا دانسته اند و خود را تماشائی دنیا دانسته
خلاف طبع را موافق طبع انگاشته در شکایت لب نبسته اند * قوله دانش و الا و فهم
درست آه * ای دانش والا و فهم درست شما اگر در زعم و رنجش انگارا باید چه کار آمد
لب دل یعنی طرف و چون چرا او را موارد حوادث عیب کردن و خلل بر انگیختن
مرتقد برایزدی دانسته نا تقدیر ایزدی دوستی یا آشتی باید نمود * قوله از سر تقدیر گذشته *
یعنی از این حال از سر تقدیر گذشته رسم و عادت ترک کرده بسالی شامی کم * قوله الحمد لله
که دوستان آه * ای سپاس خدای را که دوستان کاهند و دشمن دارند که امران و
توانگران روزگار مران دوستان حسد می کنند و از ذخیره حسد خودشان دم خوش می بستند
و نا بیشه دو رنج حالنگاه حسد می باید و بجای ذخیره در متن نسخه مطبوعه لفظ رنج غلط شده * قوله
حکم آموزگار است * یعنی داناتی تجربه کار است * قوله طالوس الدوانی * لفظ دوانی
در متن نسخه مطبوعه ظاهرا زاید طبع شده بجای آن حرف یای متکلم بالطاوس باید نوشت * قوله
فرا هم آورده * و درین قول بیان نسخه مطبوعه در آخر لفظ آوردحرف های هوز فرو گذاشته
شده باید نوشت * قوله آنکه جمعی از دنیاداران آه * ای آنکه جمعی از دنیاداران از در کما
حکم او اوقع و اثیر فتح الله شاهست کرده حسد و زهر آلود نموده اند و آن مراد ازان متبدر و الطرد
اظهار رنج و ملال نوشته اند از رنج صحبت ورزان امر اظهار رشادی می کنم و الا اکرچه نمود و نایل
و درین امر خوض باید اند که آگر و محدث امروز با خود آن گرمی کنند که هیچ دشمن باید اما
کاهد در اکثر عوض این بجولی خوا هم کربت بستن در رنج و حیف او قانی کرده کز ان
گروه ندامت مرده نگذرد و این حمد حرحمد و اینکه جمعی از دنیاداران است * آهن ربا *
سنگی است که آهن را بخود جذب کند و عرب آن را مقناطیس گوید * قوله آهن ربای
جذب محبت کسو دخرف * یعنی کشش محبت همراه گفتگوی درآورد و نقط

۸۷

تشریح نامه که به میر شریف آملی ارقام یافته الملهبین آمد

باید دانست که میر مذکور در اکثر علوم ماهر و واقف بوده است و از کتب درسیه متداول
وبدایه ان زمین فراغت حاصل می کند و مشق علم تصوف بمرتبه کمال بهم می رساند و الحاد و
زندقه رابدان آمیزش داده ادعای الوهیت او ست می کند و بهر شی را الله می گوید و می گویند
وقتیکه نزد الامین عرش آشیانی داخل می شود طریقه صلح کل را اشاده و جاده
موافق مزاج او می دید و طبیعت حاکم وقت مایل بدانجانب یافت که هر کس را ذکر و
محاسن المذاهب و مساوی المشارب و رسانیده عام صلح کل سلوک نماید از دولت آرزو
باستلام آستانه دولت بشاه کامیاب گشته بنهایت منصب و جاگیر ملحوظ بانظار
خسروانی می گردد و در سال سی ام بسنه نهصد و نود و هشت بعد انتقال میرزا محمد حکیم برادر
علاقی عرش آشیانی که حکومت کابل علم خودسری می افراشت و پس از انضمام آن
ولایت بممالک محروسه میر منصب امینی و صدارت آن صوبه سرمایه عزت و حرمت
می اندوزد و در سال سی و ششم عهده وزارت بنگ و بهار و دیگر چهار خدمات آنجا مثل
خلیفگی و امینی و صدارت و قصابر پایه اعتبار ترقی می نماید و بستر بعطای جاگیر پرگنه موهان
که متصل لکهنو واقع است مفتخر می گردد و گویند در آخر بمرتبه هزاری رسیده بود که ناگاه یک
کارگر از آن کارخانه قدر و قدرا ملتمس ناحیا از موکل اجل جواب شنود و در قصبه موهان مردمان
دفن کردند فقط   باید دانست که وقتیکه خبر کثرت خلوت گزینی میر مذکور بسمع شیخ
رسید نامبرده این نامه مشتمل بر ترغیب و تحریص میر بطرف انجام امور متعلق تحریر
نموده * تو را در زمین مهانامه دانی آمده ایم * ای همگی همت من مصروف بر آنست که اولا
شما رغبت تمام بطرف تعلقات دنیاوی متوجه شده بر آید امور متعلق را از سبب و زینت
جمال خود گردانید و بعد از آن روزی چند اخلوت و عبادت بنشانید ... تولیا امرا و ذکر
طیلسان تحریر آمده یعنی تا این زمان که شما ... جاگیر و متعلق بود اگر چه کثرتی از عبادات جمعیتی و

۸

یعنی خاطر شما را حاصل بود اما بهان کثرت و جمعیت سبب عدم مدار کار خلایق از ان خلایق را
در شور آورده و آزار زده بود اکنون که در لباس تعلق خود در آورده خلوتی و ظهوری
فرموده اید مناسب که در دل مداح علیا را که عبارت از برکه کثرت خلوت است در نظر
یاد برده معموری خلوت را صرف به جهت آرایش و درستی امورات دنیا واسته
سرانجام کارهای خلایق مدستور را نظام یعنی که شما عادت آن بحال دارید نمایید و این
سرانجام مستبعد دان است که شما ذات خود را که مرجع زحم و خلوت است بکار داشته
در خود مستحبات روزگار سر برده و خرج و آمدنی خود در نامه بروش و رفتار روزگار معامله
کرده و درستی سوء طبع قبل لفظ کراست لفظ ساوقی کای خاوقی غلط طبع شده فقط

تشریح نامه ۸۸ که به حضرت شیخ ابوالمعالی رقم یافته خاطر آه

* قوله خاطر هیچ رود ما آه * یعنی خاطر من از طرف دنیا وارحرس بعید و سنی میر شریف
پای مداست و در متن محمود یک لفظ یک بگردشده آمرا حک نماید و * عالم صورت
دنیا * قوله هو رد در خلوت مقدس آه * ای اسه تعالی شما را در خلوت مقدس بعد از
عطای مصلحت انجام امور دنیاوی از نظر عامه ان پوشیده دارد * قوله سرگرم خواهند
یعنی به پرداخت معاملات دنیاوی چهره سرگرم خواهد بود * است * چادر واس جا مراد
از ان خلاف و مانع * قوله میر حسینی را حسن خدمت آه * ای میر حسینی را که مصاحب
و کار پرداز سلیقه شعار شماست حسن خدمت ادب مدح و ثنای شما او را در خور
بیار و مانع انجام امورات دنیاوی او شود * قوله پاد این پایه امانت و برخورداری
از صحبت برگزیده آه * یعنی اول امانت شما دوم از صحبت شما که برگزیده خاطر من هست
آنست که هواره از خود بهتری را خواهان باشد که در ملازمت پادشاه نگاه آید فقط

تشریح نامه ۸۹ که به حضرت شیخ ابوالمعالی ارقام یافته بعبارت آن به

باید دانست که این نامه هم در باده اینکه اکثر توجه بجانب سرانجام امور دنیا باید نمود و کم

نظرت عزلت و خلوت فارغ باید بود تحریر یافته * قوله ظاهر آراسته * درین قول لفظ آراسته بعض نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آن آراستگی باید نوشت * قوله از آسمان فطرت کار کنان آه * یعنی هر چند صرف از آسمان فطرت کار کنان قضا و قدر آن چنان کار خلائق ساخته و پرداخته اند که آن کار عیب کننده هر کار ظاهر پرستان و تجربه کاران دنیا داران آمد لیکن امروز مراد دوستی میر شریف مذکور خطراست زیرا که امروز مرا ایاد شاه کار دنیا داده یا فطرت و اتفاقات * قوله زیاده از هزارم حصه آه * ای مقدار یک حصه از هزار حصه یکی و حوالی خود را در ولایت با اخوان زمان و در دیگر کارها بکار خواهد داشت * قوله چون طیلسان صورت آرائی بر دوش آه * ای چون از مدت دراز طیلسان سرانجام امور دنیا بر دوش شما انداخته آمده است لهذا مناسب آنکه از علم خود به تجربه و عمل نایل شده کوشش تمام خود را از بهترین گروه کار کنان گردانند چنانچه کار کنان عارفان بهراند * قوله خرج * این قول در بعض نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آن خرج باید نوشت * قوله سترهرا به نموده آه * ای دخل و خرج خود را خوب دریافته * قوله هم معاتب و هم معاتب باشم * یعنی مرا آن قدر فرصت نیست که بر بی عملی خود بسبب اطلاع شما هم عتاب کرده شده باشم و هم باطلاع بی عملی شما شما را عتاب کننده باشم * قوله خوش معامله بوده * ای خوش معامله باید بود * قوله به سخنان مشغت که بی مشورت یک دانی آه * درین قول به متن نسخه مطبوعه حرف به زاید و لفظ مشغت و لفظ بی غلط طبع شده بجای مشغت شو یا که بمعنی اصلاح کردن است و بجای بی با باید نوشت یعنی همیشه قوت خصمی را سخنان اصلاح که با مشورت یکدانی شما را حاصل است در شورش و مناوست ساعی باشد * کورنش * ورزش و تعلیم فقط

* تشریح نامه که به میر شریف آملی تحریر یافته الله تعالی آه *

* قوله این جمعیت * ای جمعیت هر دو جهان * قوله از بر آمده های نام فطرت * یعنی

یعنی از مردمان عالی فطرت و حاقت * ست آباد ظاهر * دنیا * قوله نامه مراتب * این جا
مراد ازان هر دو عالم * قوله او نه هر هر یک باطن آه * در بین قول ـ متن نسخه مطبوعه
لفظ او را نیز طبع شده و ظاهر معنی و باطن معنی حقیقی است * سوانح گوینده * حوادثات
وسوادی * قوله مرو مرگ کم گشته * ای ستایان اخلاص و یار کم گشته * قوله نیاز مندی
طالبان آه * باید دانست که این فقره در دفع در سفارش امیدواری که میر شریف برای او
سفارشش شیخ نوشته بود تحریر یافته یعنی از انجا که نیازمندی و اظهار احتیاج مر وی
کمال خاکساری و عجز و حق طالبان و امیدواران محسوب و داشته بوده پس شما را
که امروز ملازم پادشاه رسیده بوده ای بر او عرض کردن طریق اولی از اظهار چنین
نیازمندی محتسب بودن و [illegible] به زبان مردم عیب جو [illegible] است فقط

۹۱

* تشریح نامه که بمیر شریف آملی تحریر یافته الموعالی آه *

این نامه هم در باب ترغیب میر شریف [illegible] نصایح و مواعظ تحریر یافته * کارهای
دینی * متن [illegible] است * قوله طرز مرا آه * یعنی طرز
مرا که عدم خلوط نویسی و آن خلقی من است شما آن را صرف در حق من خلاف طبیعت خود در
در عمل می آمید * قوله این باطل در حقیقت آه * در بین قول به متن نسخه مطبوعه لفظ حقیقت
غلط طبع شده بجای آن لفظ حقیقیان باید نوشت یعنی هرگاه من در زمرهٔ دوستان حقیقتان
هم شما را [illegible] در دل می گذرد هم مراسم ارسال نامهٔ دلکش [illegible] می بخشد * قوله ناقیه اقبال
ناموی آه * یعنی [illegible] اقبال [illegible] شامی [illegible] مدام المتدس حقیقت
رسیده باشی از اخلاص و حقیقت [illegible] می کند * بالراس * ای بسر و چشم فقط

۹۲

* تشریح نامه که بمیر شریف [illegible] نگارش یافته برادر آه *

* قوله [illegible] آه * یعنی [illegible] در هنگام [illegible] باشد * ساده لوحان * احمقان * قوله [illegible] مراتب [illegible] آه * ای چون [illegible]

باکسی است که ماهر و واقف و قدردان مراتب سخن شناسی شده و طالب دین و دنیا بوده طالب امر حق شده و بازار بد نگار سخن خوب و سره را خریدی کند و سخن ناسره و ناقص را فروخت و ودی نماید. * قوله کردار خود را آه * ای فعل و کردار خود را ابست کان تیغ و زنبیل آن چون گویم که قال گفتن نیست * مداهنه * سستی کردن * قوله اول شوری او * یعنی اول فساد و خرابی * قوله در تصحیح آن * ای در تحقیق صحت و حلت آن سستی و غفلت کردند * غذای روی طبیعی * طعامهای ناقصه * غذای ما کو از روحانی * یعنی صحت و سخن ناقص که موثر در مزاج آدمی شود * قوله کلمه چند در لقمه حلال * ای کلمه چند در بیان لقمه حلال * قوله قوتی که بوسیله آن قوت * در این قول لفظ قوت اول را به تشدید واو که معنی زور است و ثانی را بدون تشدید که معنی غذا است باید خواند * قوله ازین حال به حال سایر محترفه آه * ای از دریافت حال بد کو رحال سایر اهل حرفه و کسب دریافت توان نمود و قطع نظر ازین خلاصه معامله که گفته آمد بیند و بچشم خود مشاهده کند که چند حسین معامله مباهی عوض کردن جان بمال است و بر همین قیاس دیگر حال مردمان غرض آلوده است * قوله خود را آه * قبل لفظ خود واو عاطفه در متن نسخه مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت * قوله گلستان بخارستان * گلستان کنایه از حلال و خارستان کنایه از حرام * قوله افراد * درین قول حرف رای مهمله به متن نسخه مطبوعه زاید طبع شده حرف افراد باید نوشت * قوله کو بان جو دو آه * این جمله متند است و جز این لفظ بسیار است * عناصر متضاده * آب و آتش و خاک و باد که ضد یکدیگر اند * مستتر پوشیده * قوله مناسبات معنوی و مرابطات قوی آه * ای به حسب مصالح معنوی و اسباب قوی یکی را بزرگ آن گروه می گرداند و او را حاکم و غالب آن گروه می سازد و حرف دال در لفظ سازد در متن نسخه مطبوعه فروگذاشت شده * وحدت قهری * وحدتی که تفرد از در وجود گیرد * قوله پادشاه معنی آه * ای هم چنان که او را پادشاه دنیا کرده پادشاه حقیقت و

حقیقت و آخرت نیز او را می گرداند یا بطور کار او را در دنیا منتهی در پیکار و دل بطرف
ترویج امور دینی می سپارد * قوله باوره دانی * درین قول در متن نسخهٔ مطبوعه لفظ دانی
غلط طبع شده بجای آن دانی بحرف دال مهمله و تای فوقانی باید نوشت و این لفظ را بیای وحدت
باید خواند * قسمت * استوار و محکم * قوله حق نگاهداشت آه * ای حق نگاهداشت همان املاک
ماگیر * شوکت کبری * شوکت هر دو جهان * قوله در کرده عدالت آه * ای موقوف
بر عدالت و غیره اند مقصد زکی * حری و طعامیکه باعث حفظ تقیهٔ جان باشد * معقول *
درست و جایز * قوله پس ترا که در اکثر تعلق آه * این اشاره بطرف مرکوب
الیه است * حکمت پروران اهل نظر * والایان کامل * قوله وصول حقیقی باوامی
منابع دینوی * ای وصول منافع دینوی حقیقتاً باوهما * جزیت ذات * در دست بعض
وحشت بدن * ملکات فاضله * عدالت و شجاعت و حکمت و عفت * عناصر اربعه *
این علت مرکب از چهار جرم کو راست * قوله از اینست تمام * ای از اینها
تعلق حرکت شکر وجود و جود بر از کارهای خلائق بر آرد * قوله پس از آنکه آه * ای پس
از آن که شکر وجود تو ادا کرده شود و شخص مستعد و هوشیار لائق بیابست تو کلی و توقع
تو رد و تصور سرانجام تعلق و کار تو توانم بود درست اینکه اگر آرد در تجرد کی مبارکست باد
* والی کل * مراد از آن پادشاه * قوله در طریق تعلق آه * ای چنانکه در تجرد نیست
درست و غیره عبادت است هم چنان در طریق دنیاداری بهوای درستی نیست که
آن هم در تجرد و هم در تعلق مشارکت دارد و بدون آن هر دو ناقص و ضائع اند حالات
راه تجرد که عبارت از برار کار خلایق و عبادت و بیاد نیست راست غیر عبادت است
* قوله بیش از تصحیح نیت آه * ای پس از درستی نیت در تعلق که آن عبادت
از انتظام جهانیان است خود را از مددگاران پادشاه دانستن و گردانیدن هر جائی
که از اتفاقات درین تعلق واقع شود عین عبادت است بسیار نامورشیش و کریا بد و د

و هرگز مذمت و عیب دنیا و دنیاداران نباید کرد زیرا که عادات و اخلاق زشت و
ناپسندیدهٔ آن نزد بزرگان ناستوده است نه این دنیا ناستوده است و حرف واو
قبل لفظ ناستوده و لفظ آن بعد لفظ پسندیده در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده * همین *
بهتر * ستوده * نوع بنوع * قوله نیاز مندی و شایستگی مصاحب بود * یعنی ناهموار
عاجزی و شکستگی نفس خود را اختیار نموده * قوله دید و دفع ازاله * درین قول
متن نسخهٔ مطبوعه واو عاطفه بعد لفظ دفع فروگذاشت شده باید نوشت * ملکات ردیه
ناشایسته * اول جانب افراط حکمت که آن را سفه گویند و معنی آن فکر بیجا و گربزی
است دیگر جانب تفریط حکمت که آن را بله گویند و معنی آن بیکار کردن فکر بقصد است
سیوم طرف افراط شجاعت و آنرا تهور گویند و معنی آن اقدام بر مهالک که فهم و دانش
آن را ایکونه پندارد چهارم طرف تفریط شجاعت که آن را حذر گویند و آن حذر و خوف از
چیزیست که حذر از آن نیک باشد پنجم جانب افراط عفت و آن را شره گویند و معنی آن رغبت
نفس بشهوات زیاده از قدر استحسان ششم جانب تفریط عفت و آن را سکون نفس
گویند و معنی آن نفس از حرکت در تلاش لذات ضروری که شرع و عقل آن را نیک و
جایز شمرده باشد سستی ورزد از روی اختیار نه از روی خلقت هفتم جانب افراط عدالت
و آن را ظلم گویند و معنی آن تصرف در حقوق مردم و اموال ایشان هشتم جانب تفریط
عدالت و آن را انظلام گویند و معنی آن قایم کردن ظالم است بر ظلم و انقیاد او در آنچه مشتهی
او باشد بطریق مذلت * اضاعت * ضایع کردن * ملوم * ملامت کرده شده * مجدان
غیر مستعد * کوشش کنندگان بلید طبع و کند ذهن * مستعدان غیر مجد * صاحبان استعداد
گوشه نشین * قوله آز زمدان * درین قول متن نسخهٔ مطبوعه لفظ آز زاید طبع شده حک
باید نمود * لجاجت * ستیزه کردن * قوله حق را در راه خلوت * درین عبارت
متن نسخهٔ مطبوعه یک لفظ را بعد لفظ در زاید طبع شده * قوله قدر دانی و حق شناسی آه *

قبل لفظ قدردانی واو عاطفه در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده یعنی و قدردانی حق شناسی بزرگان عادت و معمول خود کرده‌ان ● مطایبه ● خوش طبعی و هزل ● قوله هرچند اول مرتبه ● درین قول لفظ اول بجای اقل در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده اقل باید نوشت ● قوله بلیغ دانش ● درین قول لفظ بلیغ بجای بلخ در نفس نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده ● قوله کفارت آن شود ● یعنی دور کننده و پاک کنندهٔ آن گناه خورسند شود ● قوله از دلهای آگاه همت خواه ● یعنی از دلهای درویشان و عارفان دعا و توجه خواه ● قوله یادداشتی بنویس ● یعنی فهرست مقدمات درد لکاری آن بنویس ● حافظ قوی ● حافظ را میرد تو گر ● دامن شب ● آخر شب ● قوله از تو حسابی بگیرد آه ● یعنی ترا با چیزو حقیر شمرد ● قوله کسب مکور آه ● یعنی کیفیت و نشه او را مخور ● قوله از جای مرو ● یعنی بی صبر و بی قرار مشو ● قوله هرگز چون عامه آه ● یعنی هرگز مانند عوام الناس نسبت خوادث طرف آسمان و زمانه و طالع مکن هرچه دان از اعمال و اقوال زشت و قبیح خود دان فقط

● ۹۳ ●

● تشریح نامهٔ که بمیرزا شریف سرمدی ارقام یافته الله آه ●

● دید ● سواس ● قوله چه گفته باشم آه ● یعنی از درد و الم خود هیچ نگفته باشم زیرا که در صورتیکه هنگام فراوانی مردان جدائی امثال شما بر خاطرم بسیار گران بود درین وقت فقدان مردان قیاس کنید که غم و الم جدائی شما درجه برتر خواهد شد ● قوله اگر آهنگ سفر ملک سلیم بودی آه ● یعنی اگر قصد و آهنگ ملک تها و آخرت مرا بودی کار مرا بسیار دشوار نشدی

● ۹۴ ●

● تشریح نامهٔ که بجهان لورد آگاهی طلب شیخ حسن موصلی ارقام یافته شیخ حسن آدم ● موصل ● نام شهریست که هرکه دران شهر مقام کند قوت حفظ زیاده یابد ● قوله در خاطر جا دارد ● ای در خاطر من جا دارد ● قوله هرگاه طبیعت از پایهٔ هدایت آه ● یعنی هرگاه طبیعت من از عقل و فهم جدا می شود خواهان صحبت طوری شمای گردد ● قوله و آنکه اسرار خاص

سفرآه ۰ یعنی آنکه شما طالب رخصت سفر صوب وطن خود بعزم ملاقات خویشان و عزیزان خود می فرمائید اگرچه درین امر بحسب اقتضای بشریت چند درایداما در نشاء عقل عذری مقبول در باب طلب رخصت بدست نمی افتد * آبای معنوی ۰ پدران حقیقی که عبارت از استادان است ۰ آبای عنصری ۰ پدران مجازی که آباد اجداد اند * قوله کجا بای خود را * ای کی و کجا در طلب استادان هر که فرض وقت است زحمت کشیدی که حالا جست وجوی ملاقات پدران مجازی که از قسم نوافل است می نمائی فقط

۹۵

* تشریح نامهٔ که بجد اشناس شیخ ضیاء الدین ولد شیخ محمد غوث ارقام یافته سیے آه *

۰ مصدری ۰ کارکن * قوله تان آه * یعنی تان نوشته تنها ۰ قوله قبل از زمان مقدر آه * ۰ ای قبل از جدائی مقدر ۰ قوله غیبت سید می ۰ درین قول به متن نسخهٔ مطبوعه لفظ در قبل لفظ غیبت فرو گذاشت شده باید نوشت * مبلغ * جای رسیدن ۰ قوله اگر بمبلغ علم خود ۰ یعنی اگر بحسب مرتبه ومقدار علم خود ۰ مستی ۰ پیدا شونده ۰ قوله اگر از اخبار قبض خاطر آه ۰ یعنی اگر از اخبار قبض و رنجیدگی خاطر خود که همان قبض و رنجیدگی محبت تحصیل کمالات و علوم ردی نماید و ظهور آن قبض در اکثر آدمیان پیدا شونده از فوت سعادت صحبت صاحبان کمال و اسرت رسانم هر اینه بهتر از آن است که بالاطلاع انبساط خاطر نادان خود که همان انبساط در اکثر اوقات پیدا شده از امورات نالایق چند است که نزد عقلا آن امورات لایق خوشی نیست عاقلان را ملول گردانم فقط

۹۶

* تشریح نامهٔ که به خضر خان تحریر یافته ایرد توانا آه *

باید دانست که خان موصوف از نسل فرمان روایان ملتان است صاحب طبقات اکبری می گوید که این کس از شاهان کاشغر بوده تا مایکه خدمت حضرت آشیانی فائز می گردد بهر تعظیم و تکریم لوازم خاطرداری او ظهور می رسید و بشرا ... سبب و حسب آراسته و پیراسته است ازین امر شرف مصاهرت خاندان تیموریه محض شده گلبدن بیگم همشیرهٔ حضرت

حسن آشیانی بعقد نکاح او در آورد و خان مشار الیه برکات چنین نسبت بزرگ برات
امیر الامرائی ترقی می یابد چون حرص آشیانی در ابتدای حادثه بدفع مرد و فساد استیلای ...
از پنجاب علم برافراشت ظرف دهلی برمی افراز بدخان موصوف را برای انتظام صوبهٔ پنجاب
می گذارد بعد ازان سلطان سکندر که مدعی ممالک هند وستان بوده است بیرم خان والاشان
می فرماید و دران زمان سلطان سکندر که قانونی حسب استدعا بامور اعتنت شگرف داشته لشکری
انبوه جمع کرد و از کوهستان بر آمد در پنجاب به شورش برآورد خان والا گوهر حاجی محمد خان
سیستانی را بمحافظت لاهور برگماشته خود بدفع او متوجه می گردد و بعد ازان حسب آرزوش بهادر خان را
آن دو جانگر او مقرر می شود و بیست و هفتم رمضان سنه نهصد و شصت و چهار بآن طرف می رود
و پس از دو سال در اثنای لباس حیات مستعار ارتش جدا می کند * قوله لکن چون شناسائی
نخ آه * درین قول متن نسخهٔ مطبوعه شناسائی غلط طبع شده بجای آن شناسائی باید نوشت یعنی
چون شناسائی و در باب خود نخستین خند آنچه ام و لحق در مردم شناسائی و علم قیافه
و درستی کرده ام بنا بر آن اندکی آزمودگی من برای اعتبار لایق است * بر بستها * جمع
بربست قانون و دستور العمل * قوله که باین گرین و دستش * یعنی بود که باین اطلاع و
آگاهی خیریت عاقبت و بهبودی آخرت من چهره افروزد

* تشریح دفعه که حضور در تحریر یافته اند *

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که حسن خان از مقام جنگ گاه که طرف دکن بود مشتمل اظهار
دیرپای و مرامی شکر خود اولا و بعد ازان اطلاع ظهور ایمنی از طرف دشمنان و اظهار ضعف مزاج خود
فرستاده بود * قوله از رهگذر بیتری های ناخوش * یعنی بسبب شدن ترددهای دیرپای شکر شما که بجهت
بی انتظامی شکر و بد سلیقگی شما روی نموده * قوله دوستی مزاج * درین قول لفظ دوستی متن نسخهٔ
مطبوعه غلط طبع شده بجای آن درستی باید نوشت * قوله درین سانحه * ای درین جنگ و کارزار
* قوله از بوستانهای نذرگاه مقدس آه * یعنی از آنجا که حضور پادشاه در باده حسن سانحه

و آزموده کاری شما مبالغه زیاده از ملموده بودم سازان ما لعین ار وشهائی که مشهر با اتفاقی
سرداران لشکر و اظهار عجز خود درین معرکه اند رگاه شاهی فرستاده بودند شرمیده هستم
قوله اصلا این با آن آه * یعنی اصلا این گوشها آن سعادت شما موافق می آید * قوله اگر آن صورت
مسدود آه * یعنی اگر صورت انتظام لشکر از شما ظهور نرسد که تا مدن خود درین جا نمایند
و خوشامد گویان که همراه شما اند بنا برای آسایش خویش درین امر راضی شوند و در متن نسخهٔ
مطبوعه بجای نشوند نشوند غلط طبع شده * آردو * لشکرگاه * مانک * نام جائی
=۹۸=
* تشریح نامهٔ که به حضر خان تحریر یافته *

این نامه در باب ترغیب ارسال عرایض و غیره بعد فوت حکیم همام نوشته شده * روز به * هر روز
بهتر * قوله زر هر دو کار روزبه خواهد بود * یعنی در هر دو کار که یکی یا سایلی یک جهتی خود و دیگری تلاش تیکان
و همرنگان خود داشت هر روز بهتر و کامل خواهد بود * قوله این دو هم * این اشاره طرف خضر خان است فقط
=۹۹=
* تشریح نامهٔ که به سعادت مآب میر قوام الدین شقدار رقم یافته *
* شقدار * تحصیل دار و لفظ نویسند بعد لفظ شقدار در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده * قوله طرفت بلند آه *
ای طرفت بلند خود را در رشتن و آلایش با مور دنیوی تحملت زده می یابم
* قوله پیش بزرگی آری گفته باشم آه * ای در صورتیکه از حجرهٔ خلوت خود آمده پیش بادشاه
در استفسار بادشاه در اختیار امور دنیاوی آری گوییان گفته باشم پس نامرد نیستم که باز
خلاف آن راه عزلت و تجرد که اهم مقصود من است پیش گیرم * قوله ترا که از جا داده آه *
یعنی هرگاه که حال من چنین است پس ترا که بچنین صفات ستوده موصوف هستی محرم درد دل
ساخته همه حال خود نوشتم * قوله آن محال صالح بسیار اراضی * این قول در ابوالی اضافات
باید خواند یعنی در آبادی آن محال که در آن بعد از تردد بسیار اراضی قابل زراعت متصور
خواهد شد و در رفاهیت رعایا خصوصا در رفاهیت رعایای خوار و ذلیل که اجتهاد به مدی * قوله از جمی
مالی یا سالی * درین قول حرف یا در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن تا باید نوشت یعنی

از حسن حالی تا دلی * تو هلا کدر ایده ام ه یعنی علیمده و حقاب حرام • تو لا تمام مرد و د

در ترو دلون تنی در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده حرف ر واو باید نوشت • ۱ ۱ ۱

والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب • بیت • الهی تو کردی بفضلش تمام • همش کن پسندیدهٔ خاص و عام •

بفضل الله تعالی دوم محرم الحرام سنه ۱۲۸۸ هجری مقدس از تالیف نسخهٔ مرآة الصفا بر شرح دو دفتر عاقی

فراغت دست داد قطعه تاریخ در اتمام تالیف نسخه مذکوره از خواجه نجف علی • ز طبع مولوی اعظم به شرح

عامی که اعجاز مسیحائی ازو به بهره ور بس دم شد • چو دم تحریر وارش خواجه سال آو گفتم • نام اثر و چه حاذو

شرح عامی زا عام شده بهمه • ذکر مه تاریخ شمار دهم شهر شوال سنه ۱۲۸۹ هجری مطابق بیست و ششم فرودی

سنه ۱۸۷۳ عیسوی نسخه مسطوره در مطبع مولوی نذر علی واقع بلده کلکته تعالی طبع در آمده و باید دانست

که هر نسخهٔ مرآة الصفا برکه بی مهر و دستخط محمد اعظم باشد مال دزدیست کسی بخریدار پی آن جرات نماید فقط

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸	۵	بنونج	بریج	۱۲	۳	تشتت	تشتت
ایضا	۶	نفع کرده	مستفع	۱۲	۴	توزع	توزع
۹	۳	مدیحانه	مدینه	۱۳	۳	عره	غره
ایضا	۷	وهدانی	وجدانی	ایضا	۱۳	متواتر	متواتر
۱۰	۹	ومیران	ویران	ایضا	۱۳	متوالیا	متوالیا
۱۱	۷	کوکب	کوکب	ایضا	۱۳	متکاثرا	متکاثرا
۱۱	۷	ادق	ادق	ایضا	۱۹	اکرمتعس	متعین
۱۱	۱۲	مفصل	تفصیل	ایضا	۲۱	پوشید	پوشیده
ایضا	۱۲	یاالمیر	یاالله	۱۵	۱۷	التقیم	لتقیم
ایضا	۱۴	تاظم	تلاطم	۱۵	۸	نسی	نسی
ایضا	۱۹	اردحال	اثر وحال	۱۵	۱۳	ابات	ادبات

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۱۴	اباب	ارباب	۴۹	۲۰	خریدگانند	خریدکنندگانند
۲۱	۱۵	والاّ	قوله والاّ	۵۰	۸	قباع	قبائح
۲۳	۲۰	آیند	آید	۵۶	۴	متقن	تیقن
۲۴	۱۷	بهر	بر	۵۸	۴	کرآدر	کردار
۲۵	۸	ودرقید	وآنرادرقید	۶۰	۱۰	بسبت	بست
ایضا	۱۴	تجارت	تجارب	۶۰	۱۱	می فرمایند	نمی فرمایند
۲۷	۱۷	لغب	تعب	۶۰	۱۳	نادہ	یافته
۲۸	۶	بدقاع	بدماغ	۶۵	۱	حرف	وحرف
۲۸	۱۸	جوبی	چی	۶۷	۹	شوم	شم
۲۹	۱	بدرگاه	وبدرگاه	۶۸	۱۵	ذرباد	دریاد
ایضا	۱	فرستاده	فرستاده بود	۷۸	۱۵	دور	ودور
۳۰	۱۰	نامه خانخانان	تشریح نامه که بخانخانان تحریر یافته	۸۳	۱۹	نهند	نهد
۳۰	۱۹	مابی	میبی	۸۴	۹	ماثر	ما
۳۱	۲	اقانی	اقامی	۸۵	۵	مقد	مقدس
۳۸	۱۹	نشان	شان	۱۰۴	۱	جرأوت	جرأت
۳۹	۱۷	خورا	خودرا	۱۱۳		عالم آرا بجهت	عالم آرا آنرا بجهت
۴۵	۱۹	جبین	چنین	۱۱۳	۷	است پس	است هست پس
ایضا	۱۴	در	ور	۱۱۳	۱۱	معدی	متعدی
۴۶	۲	بهصداق	بمصداق	۱۱۵	۷	معدرت	باب رفع
۴۸	۴	ناید	بیاید	۱۱۵	۲۱	بطرف مطالعه	لطرف تحصیل فواید کثیرالعلیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١١٦	٦	همایونش تا	همایونش او را تا
١١٦	٧	می باید	می دهد
١٢٣	١٧	صحت	صحبت
١٢٤	١٠	رودرهان	رو د رهان
١٢٤	٢١	نقدالی	نقد دوالی
١٢٨	٢	بیکت	بیکات
١٣١	٧	هرچند عیب	هرچند ظاهرا عیب
١٣٣	١٨	و فی	فی
١٣٤	١٤	دومش	ورمش
١٣٥	٥	و چون	چون
١٣٦	٢١	حمتی د	وحمتی
١٣٨	١٣	هم سایب و هم ساتب هم ساتب و هم سایب	